مؤسسه مطالعات اسلامی

دانشگاه مک گیل
مونترال - کانادا

دانشگاه تهران
تهران - ایران

ذیلی بر برهان قاطع

یا

فرهنگ لغات بازیافته

شامل قسمتی از لغات و تعبیرات مستدرک که باید به فرهنگ زبان پارسی افزوده شود

تألیف

مرحوم استاد محمد امین ادیب طوسی

استاد دانشکده ادبیات تبریز

با مقدمه

دکتر منوچهر مرتضوی

به کوشش

محمد صنعتکار (امیرپویش)

تهران ۱۳۸۸

بسم الله الرحمن الرحیم

مجموعهٔ آثار استاد محمّد امین ادیب طوسی

۳

هدیهٔ

بنیاد فرهنگی ادیب طوسی

و

مؤسسهٔ نیکوکاران ایران

به مناسبت

یکصد و پنجمین سال ولادت و مراسم بزرگداشت

مرحوم استاد محمّد امین ادیب طوسی

در

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

اسفند ۱۳۸۸

انتشارات

انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران

شمارهٔ ۲۸

زیر نظر و اشراف

دکتر مهدی محقّق

تهران ۱۳۸۸

مؤسسهٔ مطالعات اسلامی

دانشگاه تهران
تهران - ایران

دانشگاه مک گیل
مونترال - کانادا

ذیلی بر برهان قاطع
یا

فرهنگ لغات بازیافته

شامل قسمتی از لغات و تعبیرات مستدرک که باید به فرهنگ زبان پارسی افزوده شود

تألیف
مرحوم استاد محمّد امین ادیب طوسی
استاد دانشکده ادبیات تبریز

با مقدّمهٔ
دکتر منوچهر مرتضوی

به کوشش
محمد صنعت کار (سروش)

تهران ۱۳۸۸

مجموعۀ انتشارات انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران

۲۸

زیر نظر واشراف **دکتر مهدی محقق**

ناشر:

مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل

خیابان انقلاب؛ شمارهٔ ۱۰۷۶، تلفن ۶۶۷۰۷۲۱۳-۶۶۷۲۱۳۳۲

دورنگار ۸۸۰۰۲۳۶۹، صندوق پستی ۱۳۳-۱۴۵-۱۳، تهران

تعداد ۱۰۰۰ نسخه از چاپ اوّل

ذیلی بر برهان قاطع یا فرهنگ لغات بازیافته

محمّدامین ادیب طوسی

با مقدّمهٔ دکتر منوچهر مرتضوی

به کوشش محمد صنعت کار (سروش)

لیتوگرافی، چاپ ، صحافی: طیف‌نگار

شابک ۷-۶۱-۵۵۵۲-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-5552-61-7

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

تهران ۱۳۸۸

سرشناسه	ادیب طوسی، محمد امین، ۱۲۸۳ -
عنوان و نام پدیدآورد	ذیلی بر برهان قاطع یا فرهنگ بازیافته (شامل قسمتی از لغات و تعبیرات مستدرک که باید به فرهنگ پارسی افزوده شود) / تألیف محمدامین ادیب طوسی؛ با مقدمه منوچهر مرتضوی، به کوشش محمد صنعت‌کار (سروش).
مشخصات نشر	تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	
شابک	دوره: 978-964-5552-61-7
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
یادداشت	
مندرجات	
موضوع	فارسی -- واژه‌نامه‌ها
شناسه افزوده	مرتضوی، منوچهر، ۱۳۰۸-، مقدمه نویس
شناسه افزوده	موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل
رده‌بندی کنگره	
رده‌بندی دیویی	
شماره کتاب‌شناسی ملی	

انتشارات
انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران
زیر نظر و اشراف: دکتر مهدی محقق

۱- ***گزارش نخستین مجلس علمی انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی***، مشتمل بر سخنرانی‌های ایراد شده، به کوشش دکتر مهدی محقق، (تهران ۱۳۵۴).

۲- ***قرّةالعین***، مشتمل بر امثال قرآن و احادیث و اندرزهای فارسی و عربی و نوادر حکایات، به کوشش دکتر امین پاشا اجلالی با مقدمهٔ دکتر مهدی محقق، (تبریز۱۳۵۴).

۳- ***همایی‌نامه***، مشتمل بر شرح احوال و آثار مرحوم استاد جلال الدّین همایی و و بیست و پنج مقالهٔ علمی و ادبی به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، و فرانسه تقدیم شده به ایشان، زیر نظر دکتر مهدی محقق، (تهران ۱۳۵۵).

۴- ***جشن‌نامهٔ مدرّس رضوی***، مشتمل بر شرح احوال و آثارمرحوم استاد سیّد محمّدتقی مدرّس رضوی و سی مقالهٔ علمی و ادبی تقدیم شده به ایشان، زیر نظر دکتر سیّد ضیاءالدّین سجّادی با همکاری دکتر اسماعیل حاکمی و محمّد روشن، (تهران ۱۳۵۶).

۵- ***ظرائف و طرائف یا مضاف و منسوب‌های شهرهای اسلامی و پیرامون***، این فرهنگ که در نوع خود بی‌نظیراست، مشتمل است بر متجاوز از هشتصد واژهٔ مضاف یا منسوب با ذکر شواهد از نظم و نثر و اطّلاعات تاریخی وجغرافیایی شهرهای اسلامی، تألیف دکتر محمّد آبادی باویل با مقدمهٔ دکتر مهدی محقق، (تبریز۱۳۵۷).

۶- ***حواشی دکتر محمّد معین بر دیوان خاقانی به پیوست سه مقاله دربارهٔ آن شاعر***، به کوشش دکتر سیّد ضیاءالدّین سجّادی، (تهران ۱۳۵۸).

۷- ***بوستان سعدی***، با مقدّمه و توضیحات و شرح نسخهٔ بدل‌ها، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۵۹).

۸- ***آرام‌نامه***، مشتمل برشرح احوال و آثار استاد احمد آرام و مقالات علمی و ادبی تقدیم‌شده به ایشان، زیر نظر دکتر مهدی محقّق، (تهران۱۳۶۱).

۹- ***ینبوع‌الاسرار فی نصائح‌الابرار***، از کمال‌الدّین حسین خوارزمی، با مقدّمه و حواشی و تعلیقات، به کوشش دکتر مهدی درخشان با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۶۰).

۱۰- ***یادنامهٔ ادیب نیشابوری***، مشتمل برشرح احوال و آثار مرحوم شیخ محمّدتقی ادیب نیشابوری معروف به ادیب ثانی و مقالات علمی و ادبی تقدیم شده به ایشان، زیر نظر دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۶۵).

۱۱- ***نکته‌ها و نقدها در پنجاه و پنج مقاله***، به قلم دکتر حمید فرزام و مقدّمهٔ دکترمهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۰).

۱۲- ***جهانگیرنامه***، سرودهٔ قاسم مادح، به کوشش و تصحیح دکتر سیّد ضیاءالدّین سجّادی و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۰).

۱۳- ***دیوان غزلیّات و رباعیّات فتّاحی نیشابوری*** (سیبک)، به اهتمام دکتر مهدی محقّق، کبری بستان‌شیرین، (تهران۱۳۸۱).

۱۴- ***فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح***، گردآوری و تدوین دکتر مهندس صادق عظیمی، با پیشگفتار و مقاله‌ای از دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۲).

۱۵- ***نصاب انگلیسی یا زبان‌آموز سنّی ایران***، معتمد الدّوله فرهاد میرزا، بـه اهتمـام دکتـر مهـدی محقّق، (تهران ۱۳۸۴).

۱۶- ***مثنوی معنوی***، مولانا جلال الدّین محمّد بلخـی، بـا حواشـی و تعلیقـات و توضـیحات مرحـوم استاد جلال الدّین همایی، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی دکتر مهدی محقّق. (تهران۱۳۸۵).

۱۷- ***رحمت و غضب الهی در مثنوی معنوی***، تألیف حمیده حجـازی، بـا مقدمـهٔ فارسـی و انگلیـسی دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۵).

۱۸- ***مقدّمةالأدب***، محمودبن‌عمربن‌محمّد زمخشری، برگرفته از نسخهٔ فاکسیمیلهٔ چاپ‌شده در سال ۱۸۴۳ در لایپزیک به وسیلهٔ ای. جـی. وتزشـتاین، بـا مقدّمـهٔ دکتـر مهـدی محقّـق، (تهـران ۱۳۸۶).

۱۹- ***مجموعهٔ مقالات نخستین گردهمایی سراسری انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران***، زیـر نظـر دکتر سیدعلی‌اصغر میرباقری‌فرد، با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران۱۳۸۷).

۲۰- ***فرهنگ لغات و ترکیبات و تعبیرات در دیوان ناصرخسرو***، جلداول آ ـ ث، دکتر مهـدی محقّـق، کبری بستان شیرین، بازبینی و اصلاح دکتر مهدی نوریان، (تهران۱۳۸۷.

۲۱- ***فرهنگ لغات و ترکیبات و تعبیرات در دیوان ناصرخسرو***، جلد دوم ج ـ ژ، ،دکتر مهدی محقّـق، کبری بستان شیرین، بازبینی و اصلاح دکتر مهدی نوریان، (تهران۱۳۸۸).

۲۲- ***برگزیدهٔ غزل‌های شمس تبریزی***، مولانا جلال‌الدین بلخی، به اهتمام محمّـدعلی منـصوری، بـا مقدمهٔ دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۸).

۲۳- ***کلیات دیوان شوریدهٔ شیرازی***، «فصیح‌الملک» ، جلد اوّل، به اهتمام خـسرو فـصیحی، (تهـران ۱۳۸۸).

۲۴- ***کلیات دیوان شوریدهٔ شیرازی***، «فصیح‌الملک» ، جلد دوّم، به اهتمام خـسرو فـصیحی، (تهـران ۱۳۸۸).

۲۵- ***دستور زبان فارسی (مقدمهٔ قـاموس‌المعـارف)***، علامـهٔ فقیـد مرحـوم میرزامحمـدعلی مـدرس تبریزی خیابانی، به اهتمام حمیده حجازی، با دو مقدمه در شرح حـال مؤلـف از اسـتاد شـیخ جعفر سبحانی تبریزی و دکتر مهدی محقّق، (تهران ۱۳۸۸).

۲۶- ***فرهنگ لغات*** **ادبی** (شامل لغات و ترکیبات. تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده سـت)، تألیف مرحوم استاد محمّدامین ادیب طوسی، با مقدّمه‌ی دکتر منـوچهر مرتـضوی، جلـد اوّل، (تهران ۱۳۸۸).

۲۷- ***فرهنگ لغات*** **ادبی** (شامل لغات و ترکیبات. تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده سـت)، تألیف مرحوم استاد محمّدامین ادیب طوسی، با مقدّمه‌ی دکتر منـوچهر مرتـضوی، جلـد دوم، (تهران ۱۳۸۸).

۲۸- ***ذیلی بر برهان قاطع یا فرهنگ لغات بازیافته*** (شامل قسمتی از لغات و تعبیرات مـستدرک کـه باید به فرهنگ زبان پارسی افزوده شود)، تألیف مرحوم اسـتاد محمّـدامین ادیـب طوسـی، بـا مقدّمه‌ی دکتر منوچهر مرتضوی، (تهران ۱۳۸۸).

سرآغاز

فرهنگ نویسی وتدوین کتاب لغت برای زبان فارسی وزبان تازی درمفهوم حقیقی واصیل آن یکی از هنرهای دانشمندان ایران بشمار میرود . از روزگار خلیل بن احمد فراهیدی که «کتاب العین» او بعنوان قدیمترین فرهنگ درزبان تازی شهرت یافته است بتدریج باب فرهنگ نویسی دردنیای اسلامی گشوده شد وتدوین لغات درزمینه‌های اختصاصی وموضوعهای معین آغاز گشت ، ولی اگر امثال ازهری هروی وابن درید وابوابراهیم اسحق فارابی و صاحب بن عباد وابونصر جوهری را نخستین و قدیمترین فرهنگ نویسان زبان تازی بدانیم که دست بتألیف کتاب لغت درمفهوم کلی وعمومی (نه اختصاصی وموضوعی) زده‌اند ناچار باید این حقیقت را بپذیریم که معمار اصلی کاخ لغت نویسی درزبان تازی ومؤسس وبنیانگذار واقعی دانش لغت و جمع وتدوین آن ایرانیان بوده‌اند .

دراین مقدمهٔ مختصر حتی بحث اجمالی دربارهٔ تاریخچهٔ فرهنگ نوین برای زبان فارسی امکان پذیر نیست و فقط اشاره میکنیم که باچشم پوشی از کتب مفقودی چون « رسالهٔ ابوحفص سغدی » و« کتاب لغت قطران شاعر» شاید بتوانیم زمان تألیف لغت فرس اسدی را سرآغاز فرهنك نویسی برای فارسی بدانیم . پس از این تاریخ یعنی تاریخ تألیف لغت نامهٔ اسدی تاچند قرن یعنی تایك قرن پیش توجهی بکار تدوین وتألیف فرهنگ فارسی درمیهن وسرزمین اصلی این زبان یعنی ایران مبذول نشده است (باستثنای معیار جمالی که بخشی از آن درفن لغت فرس است وشاید چندرساله وکتاب دیگر که بعلت محرومی ازقبول عوام وتوجه خواص مجهول وناشناخته مانده‌اند) وتنها نوری که در مدت قرون متمادی راه تاریك تحقیق وتتبع درلغات فارسی دری وفرهنگ نویسی برای این زبان را تاحدی روشن میکند نور نهضت فرهنگ نویسی فارسی درهندوستان است که ظاهراً ازسال ۸۲۲ یعنی تاریخ خاتمهٔ کتاب اداة الفضلاء آغاز شده است .

بدبختانه ازآغاز کار جامعان ونویسندگان فرهنگهای فارسی از روش صحیح تحقیقی وانتقادی واستقصای کامل غفلت ورزیده‌اند و نتیجه این شده است که هنوز فرهنگ منقح جامعی برای زبان فارسی دری دردست نیست وبا وجود اینکه شاید درصورت تجسس کامل بتوان تعداد فرهنگهای فارسی را اعمّ ازقدیم وجدید واعمّ از«عمومی وجامع» و«اختصاصی وموضوعی» نزدیك

به ۳۰۰ دانست‌هیچیك ازاین فرهنگها بتنهایی وهمچنین‌مجموع آنها باهم برای رفع نیاز جویندهٔ متتبع وپژوهندهٔ محقق بطور کامل کفایت نمیکند وشاید بتوان نقص بزرگ این کتابهارا باصرف نظر ازجزئیات درچند مورد خلاصه کرد :

الف ـ عدم جامعیت ازلحاظ کلیهٔ لغات ادبی وزبانی ولهجه‌ای :

۱ـ عدم جامعیت ازلحاظ کلیهٔ لغات ادبی (منظور لغاتی‌است که درمتون ادبی فارسی اعم ازنظم ونثر بآنها برمیخوریم). این نقص همانا زاییدهٔ عدم تحمل زحمت استقصا وفقـدان روش علمی وتحقیقی واکتفا باستخراج واژه‌ها ومصطلحات مشکل متون مشهور وبسیار متداول بوده‌است وبهمین علت باوجود اینکه مثلا لغات ومصطلحات مشکل اشعار و آثار خاقانی وسعدی ومولوی وحافظ کم وبیش‌از راه شروح موجود که دردسترس لغت‌نویسان بوده وارد فرهنگهاشده است‌بعضی واژه‌ها واصطلاحات موجود درمتون‌معتبر ومهم قدیمی مثل‌تاریخ‌بیهقی واسرارالتوحید دربوتهٔ نسیان وعدم توجه افتاده.

۲ـ عدم جامعیت از لحاظ کلیهٔ واژه‌های زبانی (منظور واژه‌ها ومصطلحاتی است که مخصوص ادبیات یامشترك بین‌آثارمکتوب وزبان محاوره نبوده اختصاص بزبان محاوره دارد).

۳ـ عدم جامعیت ازلحاظ واژه‌های لهجه‌ای (منظور واژه‌هایی‌است که مخصوص فارسی دری یامشترك بین‌کلیهٔ لهجه‌های ایرانی نبوده اختصاص به‌یك یاچند لهجه دارد) . این قبیل واژه‌ها باهمه اصالتی که‌دارد مطلقا مورد توجه فرهنگ‌نویسان نبوده وکاملا مجهول مانده‌است.

ب ـ غیرقابل اعتماد بودن کتابهای لغت ازلحاظ لفظی ومعنوی :

۱ـ درموارد متعدد لغت نویسان دچار اشتباهات بزرگ شده ویك واژه را بچند شکل وصورت ضبط نموده‌اند ، بطوریکه گمراهی خوانندهٔ عادی ومبتدی حتمی وقطعی‌است وپژوهندهٔ دانا را نیز گرفتار تردد وسرگردانی میکند وچه بسا که‌کشف صورت اصلی وشکل صحیح واژه محال وغیرممکن مینماید . گذشتـه از موارد تحریف وتصحیف ، تسامح درضبط إعراب کلمات حتی دربارهٔ واژه‌های بسیار مشهور ومتداول از مختصات فرهنگهای فارسی بشمار میرود .

۲ـ از لحاظ معانی لغات نیز درفرهنگهـای موجـود فارسی آثار عدم تحقیق وتسامح بوضوح دیده میشود وبیدقتی وسهل‌انگاری درکشف معانی لغات واکتفا باستنباط قیاسی وشخصی و همچنین نفوذ بی‌قید و شرط فقـه‌اللغهٔ عامیانه وضعی پیش میآورد کـه جوینـدهٔ محقق از عقیده نظرفرهنگ‌نویسان فقط بعنوان‌قرینه ومقدمه‌ای برای ادامهٔ تتبع ووصول بحقیقت میتوانداستفاده بکند وغالباً بجای اینکه معانی مذکور درفرهنگها راهنمای خواننده بمفاهیم‌لغات درمتون‌باشد باید برعکس ازمتون‌وشواهد برای درك‌وتثبیت وتکمیل‌وتصحیح‌نظرفرهنگ نویسان‌استفاده کرد.

پس‌از اشاره به‌نقائص ومعایب فرهنگها میگوییم : فرهنگ‌نویسان مسؤول همهٔ این‌عیوب ونقائص نیستند ورسمی شدن زبان فارسی دری بعنوان زبان ادبی وعمومی ایران دردوره‌ای که لهجه‌های گوناگون دراکناف سرزمین پهناور ایران مورد تکلم بود ونفوذ روز افزون‌لغات‌تازی

درزبان فارسی وداخل‌شدن لغات فراوان از لهجه‌های متعدد درزبان دری بوسیلهٔ شعراو نویسندگانی که اهل مناطق مختلف بودند و ورود لغات ترکی و مغولی درادوار مختلف وبالاخره دشواری وظیفهٔ «فرهنگ نویس» باتوجه باین مشکلات و عوامل پیچیده تاحدی ازبار مسؤولیت وقصور مؤلفان فرهنگها میکاهد ولی همهٔ این علل وعوامل عذرخواه فقدان فرهنگی جامع برای فارسی، یعنی زبانِ قومی که مبتکر و پایه‌گذار تدوین فرهنگ برای زبان دیگران و مؤسس بنای لغت تازی بشمار میرود، نتواند بود.

باتوجه بآنچه گذشت طرح تدوین فرهنگ جامعی برای زبان‌فارسی ووظائفی که دراین کار برعهدهٔ اهل فن‌است ودشواریها ونشیب فرازهایی که در این راه وجود دارد روشن میشود. خوشبختانه در روزگار ما رکود وخمود غیرقابل جبران قرون گذشته ادامه نیافته وکوششهای پرارج گروهی ازدانشمندان ، که مرحوم علامه دهخدا وآقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران درصدرآنان قرار دارند، روحی‌تازه بکالبد بیرمق « فن لغت » دمیده‌است. ولی هنوز این‌رشته سر دراز دارد وتاروزی که نقیصه‌های‌مذکور دربالا کاملا رفع بگردد کوششهای دامنه‌دار وهمکاری‌صمیمانه وعمیق اهل‌فن‌لزوم‌دارد وبنظر نگارندهٔ این‌مقدمه تازمانی که‌درزمینه‌های‌مختلف مربوط باین موضوع (ازقبیل لغات ادبی فوت شده از فرهنگها ولغات عامیانه ومخصوص‌بزبان عامه و فرهنگ عظیم لهجه‌های ایرانی وضبط قطعی وتثبیت لغات تصحیف شده وتحریف یافته وکشف معانی دقیق واژه‌های مبهم وتعیین معانی حقیقی ومجازی لغات وگردآوری تعبیرات واصطلاحات ادبی وزبانی تاحدودی که مربوط بمبحث لغت‌است) بطور جداگانه استقصاوتحقیق نشود وموادکافی برای تدوین‌کتاب لغت جامع زبان‌فارسی فراهم نشود تهیه وتألیف فرهنگ کاملی برای این زبان امکان پذیر نخواهد بود .

فرهنگ لغات بازیافته که دوست و همکار دانشمندم آقای ادیب طوسی استاد دانشکدهٔ ادبیات تبریز تألیف‌کرده‌اند وقبلا درنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز بطبع رسیده‌است واکنون نیز بطور جداگانه ومستقل انتشار می‌یابدکوششی ارزنده برای تحقق‌بخشیدن بقسمتی ازطرح تکمیل مواد فرهنگ فارسی دری وگامی بزرگ در راه تکمیل وگردآوری لغات وتعبیرات مستدرک وناشناخته محسوب میشود. مزایا وفوائد این‌فرهنگ که‌جامع محترم‌آنرا «ذیل‌فرهنگ فارسی» یا «تکملهٔ برهان» نامیده‌اند درموارد زیر خلاصه میشود :

۱ـ جمع وتدوین لغات فراوانی از لهجه‌های گوناگون ایرانی. از لهجه های بالغ برهشتاد منطقه برای این منظور استفاده شده است .

۲ـ دامنهٔ کار جامع فاضل اختصاص بزمینهٔ لغت محض نداشته بسیاری از تعبیرات و اصطلاحات متداول درلهجه‌ها را نیزگرد آورده‌اند .

۳ـ درمواردی که بعضی ازمعانی محلی ولهجه‌ای لغات از نظر جامعان فرهنگها دور مانده‌است مؤلف باذکرمعانی ازقلم افتاده در رفع نقص فرهنگها ازاین لحاظ کوشیده‌اند .

٤ـ شاید بزرگترین ارزش فرهنگ لغات بازیافته ازنظر تحقیقی وانتقادی این باشد که مؤلف بمزایای جستجو در فرهنگها (اعم از دری ومحلی) یعنی تحقیق درمدارك مكتوب اكتفا نكرده وبا گردآوریواژه‌های منظور ازلهجه‌های مختلف مناطق‌ایران واز دهان گویندگان آن لهجه‌ها فوائد مدارك مكتوب را باشواهد مسموع یکجا جمع‌آورده‌اند .

چنانکه گفته شد تألیف این‌فرهنگ گامی بزرگ در راه تحقق منظور نهائی یعنی تهیه و تدوین مواد فرهنگ جامع زبان دری بشمار میرود و همین ارزش واعتبار خود بزرگترین پاداش‌زحمت وکوشش‌مؤلف محترم، که ازتعهد این مهم هدفی جز خدمت به‌فرهنگ زبان فارسی نداشته‌اند، تواند بود .

در پایان این مقدمهٔ کوتاه ضمن مسألت توفیق بیشتری برای مؤلف دانشمند در راه خدمت بفرهنگ وادب فارسی امیدواراست این خدمت باانتشار فرهنگ دیگری ازایشان (تحت عنوان « فرهنگ‌لغات ازیاد رفته ») که از طرف دانشگاه تبریز تحت طبع‌است تکمیل گردد .

تبریز ــ ۱۵ دیماه ۱۳۴۳

منوچهر مرتضوی

فرهنگ لغات بازیافته (مستدرك)

شامل واژه‌هائیکه باید بفرهنگ فارسی افزوده شود

سالها در این اندیشه بودم تامجموعه‌ای از لغات و تعبیرات فارسی **مستدرك** و ناشناخته گرد آورم و آنرا ضمیمهٔ فرهنگ فارسی کنم و باین منظور به‌بیشتر نواحی ایران سفر کرده بجمع آوری لغات‌موردنظر پرداخته‌ام وضمناً فرهنگهائیرا که تا کنون در داخل وخارج کشور برای زبان **دری** یالغات محلّی نوشته شده ازنظر دور نداشته ومورد مطالعه واقتباس قرار داده‌ام واینك پس از ۲۵ سال کوشش این مجموعه‌فراهم آمده که میتوان آنرا بعنوان **ذیل فرهنگ‌فارسی** به پیشگاه دانش پژوهان عرضه داشت وامید است بنظر قبول تلقّی فرمایند.

قبل از شروع توجه خوانندگانرا به‌نکات زیر معطوف میدارم :

۱ــ در این فرهنگ از ذکر لغات یکنواخت که تفاوت لهجه‌ای‌دارند، فقط بذکر فصیح‌ترین صور آنها اکتفا شده واز آوردن معانی‌و کلماتیکه‌درسایر فرهنگها ذکری از آن رفته ویا مبتذل‌وغیرلازم تشخیص شده وهمچنین افعال محلّی و یاادوات وحروف مخصوص بلهجه‌ها خودداری کرده‌ام و صرفاً بجمع آوری لغاتی پرداخته‌ام که بتواند بفرهنگ زبان دری کمك کند و چون در **برهان قاطع** نمونه‌ای از این قبیل کلمات آمده میتوان این کتابرا تکمله‌ای بر برهان قاطع دانست چه‌کاری که درسیصدسال‌پیش‌بوسیلهٔ **محمدحسین خلف تبریزی** شروع شده[1] اینك‌در‌تبریز بوسیلهٔ

۱ــ قبل از برهان اسدی طوسی نیز بندرت کلماتی محلی در فرهنگ **لغات‌الفرس** آورده .

یکی از خدمتگزاران فرهنگ پایان می‌پذیرد .

۲- برای نشان‌دادن محل استعمال لغات از ذکر چند محل بیك یا دو محل اکتفا شده و برای احتراز از تطویل نام محل‌ها با علامات زیر نشانداده شده است:

آ = آذری. **آب** = آبادان. **آش** = آشتیان .

ا = اورازان. **ار** = ارزین. **اس** = اسپهان. **اش** = اشکور. **اف** = افشار. **ال**. النگه. **ان** = انزلی (بندرپهلوی فعلی). **اه** = اهواز .

ب = بختیاری. **بر** = بروجرد. **بل** = بلوچستان، **بو** = بوشهر. **بی** = بیجار . **بیر** – بیرجند. **به** = بهدینان .

پ = پشتو .

ت = تفرش . **تا** = تاتی : **تر** = ترشیز (کاشمر فعلی). **ترب** = تربت. **تك** = تکاب، **تن** = تنکابن. (شهسوار فعلی). **تنگ** = تنگستان. **تو** = توسرکان .

ج = جنوب. **جن** = جندق و بیابانك. **جه** = جهرم .

خ = خراسان (مخصوصاً مشهد) . **خل** – خلخال . **خو** = خوزستان. **خو** = خوانسار.

د = دشتستان. **دی** = دیلمان .

ر = رازی. **رش** = رشت. **رض** = رضائیه. **رو** = رودسر

ز = زنجان .

س = سرخه. **سب** = سبزوار. **سم** = سمنان. **سی** = سیستان

ش = شمرانات. **شا** = شاهرود. **شم** = شمال. **شی** = شیراز

ض = ضیا بر گیلان

ط = طهران. **طا** = طالقان. **طب** = طبری

ف = فسا

ق = قاینات. **قز** = قزوین. **قم** = قم

ك = کردی . **کا** = کاشان . **کر** = کرمان. **کو** = کولی . **کرج** = کرج . **کرم** = کرمانشاه

گ = گیلان. **گا** = گالش. **گر** = گرگان .

ل = لر. **لا** = لاهیجان. **لار** = لارستان. **لك** = لکستان. **لن** = لنگرود

م = مازندران. **مش** = مشهد. **می** = میانه . **میا** = میآندوآب

ن = نائین. **نط** = نطنز. **نی** = نیشابور

ه = هرزند. **هم** = همدان. **همه** = همگان

ی = یزد

آ

آب - āb =منی : (ط) : دیو را
چون غول می‌بیند بخواب پس زشهوت
ریزد او با دیو آب. مولوی

آب از آب تکان نخوردن-... takān
=اتفاقی روی‌ندادن (همه) āb az āb

آب از سر گذشتن ... āb az sar
=کار برسوائی و بیچارگی کشیدن(همه)

آب انداختن - āb andāxtan
=آبرا بآب انبار یاحوض جاری‌کردن
(ط)_بآب‌نشستن ماست و دوغ و ته‌نشین
شدن آب‌لیمو ونوع آن (خ)

آب بآب شدن-āb be āb šodan
= تغییر حال‌یافتن‌در نتیجهٔ‌حرکت‌ازجائی
بجائی (همه)

آب باز - āb bāz =حشره‌ای
که روی سطح آب بآسانی‌حرکت میکند
و نام علمی آن Hydrometora
می‌باشد - (گی)

آب برداشتن سخن - ...štan
=کنایه‌دار بودن‌آن (همه) āb bardā

آب پاك روی دست کسی ریختن
pāk rūye daste kasi rixtan
=یکباره اورا مأیوس‌کردن (ط) ābe

آب‌تره- āb tara =نوعی‌سبزی
صحرائی‌که در بهار روید و در خوراك
«ترشه‌تره» بکار میرود (گی)

آبجوش - ābjuš = قوری
بزرگ‌فلزی‌که درآن‌آب میجوشانند(خ)

آب چکه - āb cekka = قطره
قطره چکیدن آب ازجائی (همه)

آبچین- āb cin =آب‌گل‌آلود
و غلیظی‌که بنّایان در حین ساختن بر
دیوار میریزند تاخلل وفرج آن پر شود
(همه)

آبخانه - āb xāna = کنیف
گهواره (گی)

آبخوردن‌چشم- ... āb xordan
=امید بانجام کاری داشتن (خ)

آبدلی- āb deli =قاشق‌بزرگ
(گی)

آبدو āb dow =جائی از کوه
که آب ازآن سرازیر میشود (همه)

آبدو- ābedū =دهان‌دره (گی)

آبرنگ - ābrang = رنگ
بیروغن درنقاشی (همه)

آبرو - ābrow = شیبی‌که در
کنار جاده‌میدهند تا آب از آنجا عبور
کند (همه)

آبرو - ābrū پاروئی که برای
راندن‌قایق بکارمیرود ودرلاهیجان«اورو»
owruگویند (گی)

آبسنور - āb sonor =چوب
تراشیده‌ای‌که داخل نهرها گذارند وآب
را برای مزارع‌برنج تقسیم‌کنند (گی)

آبشر ābšor =آبشارکوچك (خ)

آبقلك-āb qollak =پرنده‌ای
است‌که درکنارآب زندگی‌میکند (گی)

آبقمبل-āb qombel =پرنده‌ای
سیاه‌رنگ (گی)

آبکاکائی- āb kākā i = پرنده‌ای سفیدرنگ که بیشتردر پرواز است و کمتر کنار دریا می‌نشیند (گی)

آبکامه- ābkāma = سقط‌جنین (آ)

آب‌گره زدن = gereh yadan āb = کنایه ازکار بیهوده کردن (همه)

آبگیری āb gīri = پرآب کردن ظرف پس ازساختن برای امتحان که معلوم‌شود آب چکّه میکند یانه (خ)

آبمال - āb māl = میراب (شی)

آبنه - ābne = قاعدهٔ تحتانی استوانه چاه وقنات (لار)

آبیارك - ābyārak = مرغ دمجنبانك (ط)

آپارتی - āpārti = آدم بی چشم ورو و شارلتان (خ)

آپونل = āpūnel = سربلند- آشکار ونمودار شده (ب)

آپیل - āpil = تاول و آنرا āpila نیزگویند (گی)

آتش بیار - ātaš biyār = کسیکه در کاری واسطه و دخیل است - سخن‌چ ن ودوبهم زن (همه)

آتشخوان- ātašxān = خن‌کشتی (همه)-تون وگلخن (ك)

آتش دامن زدن - zadan ātašdaman = فتنه‌راتیز کردن (همه)

آتش سوزاندن - suzāndan ātaš = شرارت وشیطنت کودکان (ط)

آتشون- āteŠūn = شب‌نشینی (ق)

آتشی - ātéši = عصبی مزاج و برافروخته (ط)

آتك - ātek = گیاه والك (طا)

آت و آشغال- āt o āšqāl = خرد وریز واسباب و آلات‌کم‌بها (ط)

آتیکا - ātikā = استخوان - (س - سم)

آتیل پاتیل - ātil pātil = بخورات از قبیل اسفند وکندر (ط-گی)

آجر ابلق - ājore ablaq = آجریکه کاملا پخته نشده (همه)

آجر بهمنی- ājore bahmani = آجر دورنك مخصوصی است (همه)

آجر سفید - ājore sefid = آجریکه کاملا پخته‌شده‌وسفیدرنگ است (همه)

آجرشدن نان- ...ājor šodane = ازدست رفتن معاش (ط)

آجرفشاری- ājore fešāri = آجریکه تحت فشار قالبگیری شده (همه)

آجر کار - ājorkār = بنائی‌که کارش ساختن باآجر است (همه)

آجر کردن نان کسی- ...kardanə ājor = ازبین‌بردن ممر معاش او (همه)

آجری- ajori = بنائیکه‌روی‌کار آن ازآجر است (همه)

آجله- ājala = چوبی‌است‌باندازهٔ بیست تا سی سانتیمترکه دو سرآن دو شاخه‌است وبرای‌بستن‌نخ‌بکارمیرود (گی)

آجیر ājīr = اعلام‌خطر (همه)

آجیر دادن = اعلام خطر کردن بوسیلهٔ سوت کارخانه ونوع آن (همه)

آجیل دادن - ājīl dādan = سور دادن بعنوان رشوه (ط)

آجیل گرفتن - ājīl greftan سور وتحفه قبول کردن (ط)

آچاچوی - ācā cūy = ساعد گوسفند وگاو (گی)

آخرسر - āxer sar = درپایان (ط)

آخگه - āxgah = آستانه (ك)

آخله - āxla = خرمن (ك)

آدرشکه - ādreška = اقشعرار - لرزش بدن (ك)

آدریمون - ādrimūn = برهنه (ك)

آدیش - ādiš = گیاهی است معطر (سی-م)

آر - ār = تفالهٔ گزرك وكنجد و غیره-(اس)

آران - ārān = زمین نرم وهموار (ك)

آربا - ārbā = خرمالوی وحشی (گی)

آرپل - ārpel = سربلند، نمودار (ب)

آرتوت - ārtūt = مخلوط توت خشك بامغز گردو (ال)

آرچون - ārcūn = شاخ کوچك درخت وغیره (ان)

آردکو - ârdakū = گندم بوداده مخلوط باشکر وادویهٔ معطر (لار)

آرده - ārda = آرد برنج (گی)

آردگی - ārdogi = فضای دور سنگ آسیا که آرد درآن جمع میشود (ا)

آرمه - ārma = حالت و یار زن آبستن (ج)

آروان - ārvān = آسیابان - (س-سم)

آروسو - ārusu = نوعی شته است که «وروسك» نامند (به)

آری - āryo = آسیا (س-سم)

آزا - āzā = هرگز - هیچوقت - ابداً (گی)

آزال - āzāl = چوب وسط دوگاو شخم (م)

آزاله - azāla = سوخت تپاله و پشکل وآنرا «آزال» نیز گویند (ك)

آس - âs = اسب - (ن)

آساك - āsāk = چوب بلند وسط دوگاو (خ)

آست - āsot = خاکستر (به)

آستار - āstār = باجوخراج (ه)

آستر - āster = اشك (گر)

آستره - āstara = لب کردزراعتی (به)

آسته - āsta = استخوان (تا)

آسدام - āsdām = افزاری آهنین که سری شبیه بکفگیر دارد ودسته‌ای دراز ودر نانوائی نان را بوسیلهٔ آن ازدیوار تنور جدا میکنند ونوك دستهٔ آن دارای چندکی است که با آن نانرا برای پختن درتنور نگاه میدارند (آش)

آسدامك- āsdāmak = افزاری فلزی شبیه بکفگیر وبا آن خمیر را از تشت خمیر گیری و تهدیگ را ازدیگ جدا میکنند (آش)- رك : آسدام

آسك - āsak = دستاس (شی)

آسك - āsk = آهو (ك)

آسل - âsal = زنیکه با آسیای دستی گندم دیگرانرا آرد میکند (لار)

آسمان را برمین‌دوختن = بسیار کوشش کردن (خ)

آسمان‌جُل - نادار وبی‌چیز (ط)

آسمان‌دِلی - خط‌الرأس کوهها و تپه‌ها—جائیکه آسمان باافق می‌پیوندد(لار)

آسن - āsen = آهن (ك)

آسنگ - āsong = پلّه (لار)

آسو - āsu = روشنائی، افق (ك)

آس‌وپاس - بیچیز ولات‌ولوت(ط)

آسوم - āsūm = کفگیر مسی یا آهنی که برای سرخ کردن‌ماهی بکارمیرود (گی)-رك: آسدامك

آسیو - āsiow = قسمتی ازچرخ ابریشم‌کشی است و آن چرخ دسته‌داری است که .ر نزدیك«فوکونی»میباشد(گی)

آشاخه - āšāxa = زبون وپست (ك)

آش ابودردا - abū dardā = āše آشی که برای‌شفای مریض‌میپزند وبفقرا میدهند (همه)

آش پشت‌پا - āše pošte pā = آش رشته‌ای که سه یا پنج روز پس از عزیمت‌مسافرمی‌پزند تاسالم‌برگردد(خ)

آشت - āšt = دوست ، صلح کرده (گی)

آشتالو - āštālu = هلو (گی)

آش درهم‌جوش- darham juš = āše آشی که سبزی وگوشت وحبوبات مختلف را یکدفعه در آن میریزند- کار های درهم و پیچیده وناجور (ط)

آشرمه - āšorma = تسمهٔ پهن که عقب پالان قرار دارد (به)

آش شله قلمکار - qalamkār = āše šola آش درهم‌جوش (خ)

آشکینی - āškeni = نام‌گیاهی خوردنی- (م)

آش‌مراد- āše morād = آشیکه بنشن آن از درخانها جمع میشودوبرای برآمدن حاجت میپزند (خ)

آشنا باز - āšnā bāz = زنی که دوست نامشروع دارد (آ)

آشو- āšu = چرك وکثافت (ك)

آغوز - āqūz = گردو (طا-گی)

آغوز آغوزی - āquz āqūzi = گیاهی وحشی که در صفحات دیلمان میروید (گی)

آغوز بنی - āqūz boney = گیاهی است وحشی که در جلگهٔ گیلان روید (گی)

آغوزی- āquzey = پرنده‌ایست بسیار کوچك (گی)

آغونچه - āqūnca = نانی است ازخمیر گندم که درمیان‌آن گوشت‌کوبیده گذارند ودرتنور پزند (به)

آفتاب گوشه - āftāb gūša= بادیکه از جنوب غربی وزد (گی)

آفتاب لب بام - labe bām āftābe= کسیکه عمرش بپایان نزدیك شده (خ)

آفتابی- āftābi= ظاهر و آشکار (ط)

آفرینه - āfarina = خلق، مخلوق (گر)

آفن - âfon= آهن‌شیار (گی)

آفند - āfand= قسمت آهنین «کاول» گاوآهن (گی)

آقرقرها - āqer qerhā = ریشهٔ جوز هندی که‌در ادویه بکار میرود(شی)

آقل - āqel= خرمن‌ماه - هاله (آش)

آق لله- āq lala= فضول (خ)

آقوده - āqūda= شیره (تا)

آقوم - āqūm= چنبرهٔ غربال- کم (آش)

آك - āk= بخاریکه ازدمیدن با دهان برآینه وامثال آن نشیند (لار)

آکس - āks= نی‌مرداب-(طب)

آکوته - ākūta= خاك نرمی‌که هنگام پاك کردن برنج بدستمی آید (گی)

آك وواك - ākovāk= رنگ رخساره، سرخی وشادابی صورت (لار)

آگر - āgar= آذر، آتش(ك-ل)

آگره - āgra = آتشك. آبله فرنگی (ك)

آگیر - āgir = آتش‌گیرا- خاشاك (م)

آل- āl= جن(ت)-موخوره(گی) رنگ‌سبز (طب)- رنگ‌سرخ (هم)- دهن (س-سم)- دورنگی خال‌خال-کسیکه از مادر سفیدمو زائیده شود (آش)

آلازردك- ālā zardak= گل زردرنگی‌که بجای زعفران بکار میبرند (آش)

آل‌خالُق= جامه‌های‌بلندکه درداخل آن پنبه میگذارندودرخراسان‌نیزالخُلُق گویند (گی)

آلز - ālez= ناساز-ناخوش؛(آ)

آلش - āleš= عوض‌وبدل‌که در کردستان «آلشت» و درخراسان «الیش» گویند (آش)

آلش کردن= عوض‌کردن (آش)

آلکژن - ālkožen= ابلق، دو رنگ (آش)

آلمرخه- ālmarxa= دانه‌هائی سفالین‌که برشته‌کشیده‌بگردن می‌آویزند (گی)

آلوده - ālūda= عاشق وخاطر خواه (آ-ط)

آله - āla= مرض‌برص-پیس(ك)

آلی - āli= درك‌کرده و فهمیده

آلی شدن= فهمیدن مطلبی

آلی کردن= فهماندن وحالی‌کردن (لار)-رك: حالی

آلی بافی=سلاح یا چوبیکه پهلوی زن زاهو میگذارند تا با آن «آل» دفع شود وآل جنّی است که بزاهو صدمه زند (ت)

آلی پنجه - āli panja =نام پرنده‌ای آبی- (طب)

آلیزوار - ālizvār =چوبی که روی لبهٔ کرجی قراردارد و طنابهای بادبان بآن بسته میشود (گی)

آمبانک‌موشی - bānak mūši ām=صدف حلزون (آش)

آمد - āmad : اقبال و شانس(ط)

آمدداشتن=میمنت‌داشتن (ط)

آمدکردن=خوب‌آمدن کار (ط)

آمدنکردن=خوب نیامدن‌کار (ط)

آمده - āmada =گچ معمولی که با آن کار کنند (ط)

آمونه - āmūna =سوراخ ولانهٔ حشرات (لار)

آمیژن - āmižan =پنیرمایه(ك)

آمیس- āmīs =گیاهی که‌خوراك طیور آبی است و آنرا «هامیس» نیز گویند (طب)

آوان - āvān =رسا-گشاد(ك)

آوپال - āvpāl =کفگیر (ك)

آورس - āvors =سروکوهی که در مشهد ors گویند (به)

آونه - āwona =میلاب‌قلیان(ك)

آوو - āvū =گیاهی‌است وحشی بشکل تره که در بهار میروید و آنرا پخته باماست و غیره میخورند (لار)

آویژتن-āvīžtan =پرت‌کردن -انداختن (ك)

آهل- āhel =پرنده‌ایست (گی)

آهو- āhū =سفاهت-جنون (ك)

آهو دوستك - āhū dustak =رستنی دوائی‌که برگش شبیه برگ «کرفس» است (شی)

آهین - āhīn =پرنده‌ایست که در رشت آنرا «اومین» گویند (گی)

آییل - āil =پرنده‌ایست (گی)

ا

ابار - abār =خوشهٔ درخت‌نخل که بریده وخشکانیده شده وبرای تلقیح نخل ماده مهیا باشد (لار)

ابرا - abarā =تورم زخم قبل از سربازکردن-آماس و ورم‌زخم (لار)

ابرك - abrak =بندیکه با آن تاب خورند (ش)

اَبیا- abiyā =نام پریده‌ایست- (م) - رك: اویا

اپچ - apc =مزه‌ای که دهن را جمع میکند و در تهران «گس» گویند (گی)

اتر - attar = ریسمان - طناب نازك (گی)

ات گلاله - ate golāla = گیاهی است خوردنی (م)

اتل - etel =گاوکوهی (تن)

اج - aj = نام‌درختی‌است جنگلی (گی)

اُجا - ojā = نارون - (م) - رك: اوجا

اجار - ajār = چوبهای نازکی که افقی ازمیان‌پایه‌های پرچین رد می-کنند (گی)

اجاش - ajjāš = اصلا - ابداً (خ)

اجله - ajala = چوبی نازك در حدود سی‌سانتیمترکه دو سر آن دوشاخ است ونخ‌رشته‌را از دوك بآن می پیچند (گی)

اجم - ajam = تهمت (لار)

اجمه - ejama = جوالی ازکاه‌که زیربار الاغ‌گذارند تا بار برشانه‌های آن سنگینی نکند (لار)

اجیر - ajīr = بهوش‌آمده-هشیار ازخواب یامستی بیدار شده (خ)

اچاك - acāk = موافق و مناسب وجور آمده (لار)

اچو بیل - acūbil = لکلك(اش)

اخت - oxt = مانوس-رام-جور (خ)

اخرشته - axeršata = غذائی که درحنجره گیر کرده وموجب سرفه‌شود (لار)

اخفتن - axoftan = دفعتاً روی انسان یاحیوانی افتادن (گی)

اخل - axel = طوفان‌توأم با گرد وخاك (لار)

اخلات واش - axlāt vāš = گیاهی است شبیه فلفل فرنگی‌که بجای فلفل بکار میبرند (م)

اخلو - oxlū = چوبی دراز و باریك برای پهن‌کردن خمیر لواش پس ازآنکه با «وردنه» پهن شده (آ)

اخور - axor = پستهٔ کوهی(لار)

ادرود - odrūd = کندن پشم گوسفند (لار)

ادیجه - adīja = پنبهٔلای قبا دوخته (خ)

ارار - orār = آسیاب (م)

اربا - arbā = میوه‌ایست‌جنگلی بشکل خرمای ژاپون باندازهٔ فندق‌که شیرهٔ آن خوردنی است (م)

اربس - arbas = گون‌تازه(گی)

ارجین - erjin = چوبهای‌کلفت وکوتاه بریده برای سوخت (گی)

ارچین - arcīn = سنگچین (ش)

ارخ - arx = جوی‌کوچك (آ)

ارخ - arax = گوجه (گر-تا)

ارداله - ardāla = علفی است خوراك حیوانات (م)

اردك - ardak = ماده‌ای معدنی زردسیر که در بلوك بخش **بستك** وجود دارد وبرای‌تهیه«نشوك»بکار میرود (لار)

ارزه - arza = نوعی‌گیوه که دارای کف پارچه‌ای‌ضخیم‌است ورویآن‌الیافی از خرما تابیده شده است که بانگشتان بند میشود (لار)

ارس - ares = آرنج (ا)

ارسن - arsen = چنگالی بزرگ که با آن نان ازتنور برآورند (آ)

ارك - ark = مشغله و سرگرمی کوشش، مسئولیت (ك)

ارماه - armāh = ورم و آماس (م)

ارنئوت - arna ūt = مردسطبر وپرزور ومتجاوز و شقی (ط)

أرِنج - orenj = نام نوعی ماهی است ـ (م)

اروانه - arvāna = ماده شتر از هفت سال ببالا و آنرا arona نیز گویند (به)

ارومی - arūmī = موهای‌ریز که بر دست وپای اطفال ونوزاد پرندگان موجود است (لار)

ارون - arūn = قشلاق که در هرزنی arron گویند (تا)

اریان - aryān = محفظه‌ی که حبوبات‌را در آن میریزند تا ازسوراخ پائین آن کم‌کم از راه «ناوك» بوسط‌چرخ آسیا بریزد (ا)

ازپس‌کسی برآمدن - bar...āmadan = ازعهده برآمدن (خ)

ازپس‌کسی درآمدن - dar...āmadan = حمایت‌کردن (خ)

از پیش بردن - az pīš bordan = بجلو بردن‌وانجام دادن‌کاری (خ)

ازپیش‌کسی درآمدن = اورا بجای خود نشاندن (خ)

ازتا - azetā = گیـاهی است خوردنی (م)

از جا پریدن - az jā parīdan = حرکت بی‌اراده بواسطه‌پیش‌آمدی ناگهانی وغیرمنتظره (ط)

ازجا در رفتن - az jā dar raftan = تغییر محل‌یافتن استخوان در اثر ضرب خوردن ـ عصبانی شدن (ط)

از خود درآوردن - az xod dar āvardan = جعل‌کردن مطلبی ـ اختراع‌کردن (خ)

از دار - ez dār = نام درختی است‌که چوبش مثل چوب صندل قرمز است (م)

از دل‌ودماغ‌افتادن - az delo demāq oftādan = بی‌حوصله شدن (خ)

از دهن افتادن - az dahan oftādan = از افواه مردم افتادن ـ غیرمأکول‌شدن غذا (ط)

از رو بردن - az rū bordan = مجاب‌کردن و بتسلیم واداشتن (ط)

از رو رفتن = مجاب شدن (ط)

ازسر «کسی» افتادن - az sare... oftādan = منصرف شدن (خ)

از سرگرفتن = ازنو اقدام‌کردن (خ)

از سر واکردن - az sar vā kardan = کاریرا سرسری انجام دادن (خ)

ازشاخی بشاخی پریدن - az šāxi be šāxi parīdan = مطالب‌گوناگونرا بدون تناسب دنبال هم آوردن ـ ازکاری بکاری دیگر دست زدن (خ)

از شیر گـرفتن - greftan
az šīr =بچه را از خوردن شیر مادر معاف کردن (خ)

ازکار افتادن - kār oftādan
az =ازکارمعاف‌شدن-معزول شدن (خ)

از کار افتاده = پیر وناتوان-وازده وبی‌مصرف (خ)

ازکار درآمده - dar āmada
az kār = آزمایش شده و آماده بکار (ط)

ازکوره دررفتن- dar raftan
az kūre = عصبانی شدن و از جا در رفتن (ط)

ازگیری- azgiri =چوب بلندی که‌در انتهای آن قلابی است وبرای‌کشیدن آب ازچاه بکار میرود (گی)

ازملك - azmalak = نوعی پیچك (گی)

اَزْوای- azvāy =صبر زرد (آ)

ازوجز - ezzo jez = التماس و لابه (ط)

ازوزو - azozo =جوجه تیغی (لار)

ازه - eza =دیروز= هزه (به)

اسبا - esbā =سك‌تازی (ه)

اسبل - osbol = سپرز گوسفند (اس)ـ رك اسپل

اسبله - esbala =نوعی ماهی که دارای دهن‌گشاداست و«سبله» نیزنامند (گی). رك: اسپیله‌دهن

اسبه - esba =سگ(ار):رك:اسبا

اسبه توخ - asba tūx =گیاهی است صحرائی (گی)

اسپرك - esparak =جای پای چوبی‌که پائین دسته بیل میگذارند (ا)

اسپریك ماره- esperik māra = هوبره (م)

اسپك - espek =نوعی ماهی (م)

اسپکو - aspakū = قسمتهائی که از شاخه نخل بریده شده و همچنین قسمتهائی‌که بعد از بریدن برتنهٔ درخت باقی میماند (لار)

اسپل - espel = طحال (ط) - رك : اسبل

اسپیله‌دهن- espila dahah= نوعی ماهی‌که دارای‌دهن‌گشاداست(گی)

اسپوش- espūš = برگ بارهنگ (طب)

اسپی - espi =ماست (گی)

اسپه - aspa =مرض‌سرخاك (ك)

است - osot =خاکستر (به)

استا - ostā =استخوان (هـ‌گر)

استاق - estāq =گوسفند غیر آبستن-نازا وعقیم (گی)

استخوان خردکردن - ...xord
ostoxān = درکاری رنج بسیار بردن (همه)

استخوان سبك‌کردن- kardan
...sabok = بزیارت رفتن - بخشوده شدن‌گناهان (خ)

استخوان لای زخم گذاشتن -
...lāye zaxm gozāštan = کاری را ناتمام‌گذاشتن (همه)

استی - esti = ستون (طا)

استن - esten = دسته ، کمند (به)

اسر-asr = اشك(ك). رك: آستر

اساك - essāk = گیاهی شورمزه که در بهار روید و آنرا پخته با ماست خورند (ش)

اسف - asaf = نام درختیست (طب)

اسکته- eskata = سکسکه(گی)

اسکرو - oskorū = منگنه و فشار (لار)

اُسکُل- oskol = چهاپایهٔ کوچك، کرسی کوچك که روی آن نشینند (خ)

اسکلم - eskelem = نام گیاهی است (م)

اسکنه - eskena = آلتی‌است در دستگاه آسیاب که بکمك آن سنگ‌روئین را بالاتر برند- آلتی که برای بیرون آوردن چغندر از زمین‌بکار میبرند (به) -فاصله بین نخستین برگ و سطح ریشه در ریشه‌های پیازدار از قبیل ترب وشلغم و غیره (گی)

اسکول - oskūl = غار (ا)

اسکیجك - eskijak = سکسکه (طا)

اسلف - aslef-aslaf = نوعی ماهی (م)

اسلك‌کولی - aslak kūli = نوعی ماهی قزل‌آلا (گی)

اسم - esm = صمغی است خوشبو وسفیدرنگ شبیه کتیرا که مانندا سفنددود کنند (به)

اسمار - esmār = عروسی (دی)

اسناف - esnāf = خرمائی است که درگرمسیر سیرجان بعمل میآید (به)

اسنکو- asenkū = ظرف سفالین شبیه به‌تشت‌کوچك (لار)

اسه - asa = آسیاب (گی)

اسی - asi = نوعی ظرف سفالین شبیه به‌تشت (لار)

اسیه - asiya = عطسه (لار)

اش - eš = شپش (لار)

اش - aš = خرس (طب-تا)- حشره‌ایکه ازخون حیوانات ارتزاق‌کند و شبیه است به «کنه‌گاو» (لار)

اشا - ošā = آغل‌گوسفند (لار)

اشبار-ešbār = ازدرختان‌جنگلی که چوب آن درصنعت بکارمیرود (گی)

اشبلان - ašbolān = ماده ماهی که شکم آن دارای تخم باشد (گی)

اشپت - ešpot = وحشت زده و مبهوت ومتعجب (لار)

اشپته - ešpeta = ترشّح‌قطرهٔ آب برسر وروی ولباس (لار)

اشپل - ešpel = بطارح (گی)

اشتالی - aštāli = هلو (گی)

اشتده - oštoda = آردی‌ازگندم پوست کنده که بمصرف پختن شیرینی میرسد (لار)

اشترك - ašterk = صمغی است که از گیاه «اشتك» گیرند ودرمراسم‌دینی بخور کنند = اشتره (به)

اشتك - oštak = گیاهی است وحشی که صمغ «اشترك» از آن گیرند (به)

اشتلم- oštolom = باران‌شدید، رگبار (به)

اشتو - eštow = ایما و اشاره باچشم (گی)

اشتو - oštū = گیاهی وحشی که بجای صابون بکار میبرند (لار)

اشکا - eškā = نوعی نان از آرد گندم که بیضی‌شکل است (لار)

اشکاروم - eškārūm = سار(م)

اشکال - aškāl = باقی مانده ساقه برنج در مزرعه بعد از چیدن آن (گی)

اشکر - eškar = خرده برنج (گی)

اشکر- aškor = شاخه‌های نازك درخت‌توت بعد از اینکه کرم ابریشم برگ آنرا خورده باشد (گی)

اشکره- aškora = پوست‌بیرونی ذرّت (گی)

اشکل - eškel = گره کار، مانع ومشکل کار (ط-لار)

اشکلك - eškelak = قلمه‌های کوتاه که درقلمستان غرس میشود (ط)

اشکنیل - eškanīl = فلاخن (لار)

اشکون - oškūn = سال قحطی وخشکسالی (لار)

اشکی - oški = لکه‌های سفید رنگ که برصورت وگردن ظاهر شود و نتیجهٔ بیماری کبداست (لار)ـ پود متصل به «تون» دربافت‌قالی (به)

اشکی - ašaki = حریص‌وبی‌تاب در امور جنسی، شهوتران (لار)

اشکیل - aškīl = بند و قید (گی-ط)ـ چفت درحیاط (آ)

اشکیلك - aškilak = نسترن کوهی (طا)

اِشگل - ešgel = کاسهٔ سر زانو (آش)ـ گیر واشکال در کار(ط)

اشگلك - ešgelak = استخوان یاچوبیکه که باآن حلقه‌های‌دولنگه بار را بهم می‌بندند (آش)

اشلوم - ešlūm = ریشهٔ گیاهی است کوهستانی که رنگ آن سفید است و برای شستن پارچه ولباس بکار میرود (به)

اشم - ešm = چوب نوعی بوته جنگلی که بسیار سخت است (خ)

اشمه - ešma = دستمال ابریشمین که بکمر یا سر بندند (خ)

اشناقك - ešnāqok = سوت‌زدن بادهن (ا)

اشنکو - ešnakū = سکسکه(لار)

اشنو - ošnū = چوبك (لار)

اشنیز - ešnīz = آرنج (آش)

اشنبزه - ešnībza = عطسه (لار)

اشو - ašu = کابوس، بختك ودر بعضی نواحی لار aše گویند (لار)

افت - eft = نخاله (ك)

افتکی - efteki = همیشه علیل کسیکه دائماً دچار کسالت ومرض است، (خ)

افتنگ - ofteng = کیسه مانندی که برای لوازم خیاطی وقند وآجیل و انواع دوا تهیه کنند (به)

افتو - aftow = یکی ازچوبهای تلمبار است (گی)

افزل - afzal = کف کرجی (گی)

افسخال - afesxāl = واحدی برای وزن که مساوی بیست مثقال است (لار)

افشا - afšā = آغل زمستانی گوسفندان (لار)

افلنجه - aflenja = حبه‌ای‌است‌شبیه بخردل (گی)

افندار - afendār = دهره (م)

افنگی - afengi = آدم کثیف و عاجز ـ کسیکه آب بینیش سرازیر است (خ)

اق - oqq = اسم صوت صدائی که در موقع تهوع از حلق برآید (خ ـ ط)

اقرمزنگ - oqormezang = پیرایهٔ کم‌بها که اشخاص بخود بندند(ط)

اقلمان - oqolmān = بزیك‌ساله (ت)

اقیچ - aqic = بوته‌ایست وحشی که مصرف دوائی دارد (به)

اکال - akāl = قارچ (لار)

اکتا - aktā = پوست بسیار نرم برنج که خمیر میکنند وبمرغ وگاو می دهند (م)

اکره - akara = ماهی‌تابه (لار)

اَکِزتای - akez tāy = توأمان، دوقلو. (آ)

اکه - akka = موذی وناقلا (خ)

اگراز - agrāz = نوعی پرنده آبی (گی)

اگی - ogi = آردی‌که بخمیرزنند تاخمیر بدست نچسبد (لار)

ال - al = نام درختی است که با چوب آن سبد بافند (م)

الاخون و لاخون - lāxūn alāxūn va = بی‌خانمان وسرگردان (خ)

الاش - elāš = نام درختی (م)

الاله شنگ - alāla šang = گیاهی‌است که باسرکه‌نان‌خورش سازند (اس)

البی - alabi = زینتی است بشکل‌نیم‌دائره از طلاکه برروی پیشانی آویزند (لار)

الپس - alpas = پرسه زدن و ولگردی درکوچه‌ها (خ)

الپس‌زدن = ولگردی کردن ـ بدون مقصود درکوچه‌ها گشتن (خ)

الت - ōlat = لباس و در تاتی ulat یا ulāt گویند (ه)

الخ - alx = نصف، نیمه (لار)

الدنك - aldeng = قوی-تنومند (به)- بفتح دال قلدر وهرزه (خ)

الدی - aldi = پول (به)

السکین - aleskīn = مرفق (م)

الغشتك - alqoštak = بشکن زدن (خ)

الکه- alka = دندان آسیا (آش)

الگو - olgū = انداز ونمونه در خیاطی (همه)

الما - elmā = نوعی سبزی کوهی که خوردنی است (ش)

المبه - alomba = چوب درازی که با آن گردو را از درخت پائین می کنند (ا)

الم شنگه - alam šinga = آشوب وغوغا (خ-ط)

الملك - alamak = شعلهٔ سرخ رنگ وزیاد آتش (لار)

النا - elenā = علفی که سقف خانه را بدان پوشش کنند (م)

النج - alenj = فتنه وفساد (به)

النگ - olang = یورتمهٔ بلند در اسبسواری (لار)

النگ - alang = پی واستخوان بعد از بریدن گوشت آن (ك) - غلغلك بوسیلهٔ دست (ش)

النگا - alangā = آستین (گر)

النگو - olangū = بندیکه بر درخت بندند وبا آن تاب خورند (لار)

الو - alū = کلاغ (ت)

الوك - alūk = دانه ایست روغنی شبیه پسته یا بادام کوهی که در کوهستان کرمان فراوانست (به)

الونج - olūnj = خاکستری، ودر تاتی «اولینج» گویند (ه)

الونگه- alunga = بوته-بازو (ه)

الوه - alva = عقاب، مرغشکاری واحتمالا قره‌قوش (گی) = هلو (ك)

اله - ale = قره‌قوش (م)

الیجه- alīja = کرباس رنگین (ا)

الی لمبك- ali lombak = بازی است با چوبیکه از وسط بجائی تکیه داده وبر دوسر آن نشینند ومانند شاهین ترازو بالا وپائین روند (خ)

الی مالا- alimālā = پرنده ایست شکاری که بیشتر ماهی سیم را شکار میکند و آنرا «سیم گیر» نیز گویند (گی)

امبس- ambas = نزدیك بهم (گی)

امزنا - ameznā = گشنیز (طب)

امزه - amza = سر پستان (خ)

املك - amlak = اسبی که برای سواری تربیت میشود (گی)

املیك - amlīk = بره چاق و تقلی (ط)

امنه - amena = باران اواخر بهار واوائل تابستان (لار)

امیج - amīj = مایهٔ ماست (ا)

انائین - anāīn = عجیب ، مورد تعجب (آ)

اناریجه - anārīja = نام گیاهیست خوردنی (طب)

انبش - onboš = پشته و واریز قنات یاانبارچاه (به)

انجا - enjā = دنده (طا)

انجل - onjol = چین و چروك (آش)

انجلی - anjeli = نام درختی است که میوهٔ آن شبیه بقهوه است ولی ما کول نیست (م)

انجوجه - enjūja = تخم گل آفتاب گردان (به)

انجه - enja = تکه گوشت-در تهران «چنجه» گویند (آش)

انجه - anja = ریزه (طب)

انجین - enjīn = خرد و خمیر ، له ولورده (به)

انچوچك - ancūcak = هستهٔ به وتخم سرو بو داده که ازهندمیآورند(ط) -نوعی پسته کوهی (شی)

اندق - andoq = اردنگی (آش)

انده - onda = زنبور (ن)

اندی - andi = صندوق (گی)

اندیخانه = صندوقخانه (گی)

اندیك - endīk = بر آمدگی(تا)

انزل - anzal = اول (تا)

انزیك - onzīk = سوسك (به)

انسبا - ensebā = سهم زارع از محصول (به)

انگ - ang = حدس، تخمین(آش) -ارواره (آ)- شاخه درخت انار- آب باران و سیل (لار)- خجل، بیچاره وزبون (ط)

انگ - ong = بخار بدبو که از چاههای میزاب وکهنه برمیخیزد (لار)

انگاره - angāra = ریخت وهیکل -لفت ولعاب (گی)

انگاره - engāra = گیرهٔ ورشو یا نقره زیر استکان وگیلاس (ط)

انگاس - angās = سزا - جزا- مکافات (گی)

انگ انداختن - ang andāxtan = درکاری ازپاافتادن ونرسیدن(ط)

انگ با انگ دادن = ang be ang... = با یکدیگر مشغول پرحرفی و وراجی شدن (خ)

انگستیله - angostīla = انگشتر- انگشتانه (ك)

انگشت بشیر زدن - angošt be šir... = تحریك کردن (همه)

انگشت رساندن - angošt rasāndan = فرو کردن انگشت بمقعد کسی (ط)

انگشت کردن = انگشت رسانیدن (همه)

انگشدك - angošdak = بادامك، لوزتین (دوغده دردوطرف گلو)- (آش)

انگ‌شدن- ang šodan = خجل و تحقیر شدن (ط)

انگل - angal = پستان گاو و گوسفند (ا)

انگل - angol = انگشت بما تحت کسی رسانیدن (خ)

انگله - engela = ازمچ دست تا آرنج (آش)

انگنه - engena = ساس- در تهرانی «کنه» (آش)

انگو- engū = و یار زن‌درموقع حاملگی (لار)

انگینه - angīna = آرنج (ت)

انگه- anga = متلك-طعنه-کنایه وگوشه‌زدن (گی)

اوئی‌تره- ūī tara = بلاغ‌اوتی- ترهٔ‌آبی (طب)

اوبن- owb: n = گزافه‌گو(لار)

اوبند - owbend = سهم آب - نوبت برای آبیاری (به)

اوبنگی - owbangi = گیاهی که در فصل بهـــار در دشتها روید و ساقه آن ضخیم ودارای‌گل بزرگ است (لار)

اوپخ - owpex = آب‌دهان توأم با کف (لار)

اوپشتك - owpoštak = جستن برپشت کسی‌که خم شده باشد (خ)

اوپشتك بازی = بازی مخصوصی است‌که‌یکی‌خم‌میشود ودیگری‌برپشت او میجهد (خ)

اَوْتَشنو- owtašnū = نام‌پرنده‌ای است‌آبی- (طب)

اوچلیك - ūcelīk = پرنده‌ای است آبی (ط)

اوچیر - ūcir = بازگشت (تا)

اوچین - owcīn = شانه‌ای‌که خرمن را با آن باد میدهند (به)

اوخان - uxān = صدا وانعکاس صوت (گی)

اودره - owdara = آبگیر-جوی رابط میان دو منبع آب، کانال (لار)

اودو - owdū = ظرفی سفالین که درکوهها ازطرف نیکوکاران‌گذاشته میشود تاآب باران در آن جمع شود و برای تشنگان مفید باشد (لار)

اودی - owdi = دهن‌دره (گی)

اور - ūr = آنچه دراثر فساد بر زنان یاترشی پدید آید و آنرا «مُوس» نیزگویند (گی)- ادا و اطوار (ط)

اور آمدن - ...amadan = ادا واطوار درآوردن (ط)

اورا - owrā = کلید (تا)

اوراگ- avrāg = داسی‌است‌برای بریدن«سوف»که بی‌دندانه‌میباشد (گی)

اورنج - ūrenj = نام‌گیاهی‌وحشی است (طب)

اورو - owrū = پاروئی‌که‌برای راندن قایق بکار میرود (گی)

اوروس - owrūs = مرغ کشتهٔ پرکنده (آش)

اوره - ūra = خارپشت-هرچیز نرم وریز (گی)

اورید - owrīd = کندن پشم گوسفند (ط)

اوزو - uzū = صمغ درخت (ش)

اوژار - ūžār = چوب بلندی که در دستگاه گاو آهن میان دوگاو قرار میگیرد (آش)

اوسی - owsī = شانهٔ زراعتی که خرمن را باآن باد میدهند (شی)

اوشا - ušá = سنبل (تا)

اوشا - owšā = حصار-چهاردیواری کوتاهی که گاو و گوسفندومواشی‌را در آن جا میدهند (به)

اوشا - avošā = خانه (شی)

اوشکستن - uškastan = گلاو گیرشدن (گی)

اوشوم - ušum = کرك، (گی)

اوشه - ūša = گیاهی‌است (گی)

اوفیش - ufiyš = اسم‌صوت‌اظهار التذاذ وخوشی (ط)

اوگج - owgaj = قوچ‌بزرگ‌(ط)

اول - ūl = تیره (ا)

اول - avel = سقف اطاق (لار)

اولاکو - owlākū = لاك پشت آبی (گی)

اولخی - owlexi = کسیکه آب ازبینی یا دهان او روانست (لار)

اولیس - owlīs = آبی‌که از آبکش‌کردن برنج بدست میآید (لار)

اولینج - ulinj = خاکستر ودر هرزنی «اُلونج» گویند (تا)

اووا - ūvā = تخم‌مرغ که درهرزنی «اوه» گویند (تا)

اَوْیا - owyā = نام پرنده‌ایست که بترکی «مشه‌تویوغی» گویند (طب)

اهر - ahr = سنگچین دستی (ا)

اهرو - aharū = گرسنه (ه)

اهنام - ahnām = درآثارگذشتگان بمعنی‌عشق ومحبت آمده (آ-ر)

ایاسه - ayāsa = یادگذشته، افسوس ودریغ (لار)

ایزار - īzār = سفرهٔ‌کمری (ا)

ایسبیلی - isbili = ساقه‌های‌اصلی برنج‌که ازآن جاروتهیه میکنند (گی)

ایسکونه - iskūna = جوانه‌پیاز یا سیرکه تازه‌ازخاك سربدرکرده (گی)

ایشتب - ištob = طعنه، سرزنش وعیب‌جوئی (گی)

ایشکر - iškar = ترکه‌وشاخهای نازك‌که برای‌بافتن‌پرچین‌بکارمیرود(گی)

ایشکنه - iškena = گیاهی‌وحشی است‌که نام علمی‌آن «amaranthus viridis» است (گی)

ایلا - ilā = گشاده‌که در رازی «ویلا» گویند (م)

ایلاج - ilāj = تجاوز و تعدی، زورگوئی (گی)

این در وآن در زدن - dar,... in dar o on = تشبث وتلاش‌کردن ازهمه طرف (ط)

این دست آن دست کردن- dast... in dast on =طفره رفتن وکاری را به‌تعویق انداختن (ط)

ب

بآب‌دادن - beāb dādan = بر باد دادن‌وتلف‌کردن (خ)

بابه‌دندان - bābe dandān = مناسب حال وباب طبع (خ-ط)

بآب زدن - be āb zadan = بی‌پروا برای عبوروارد آب شدن(همه)

بآب‌نشستن-beāb nešastan = آب انداختن‌ماست ودوغ وآب‌لیمو (خ)

بابو - bābū = نوعی برنج‌که در بندر پهلوی vāvū گویند (گی)

بابوله - bābula = قنداقهٔ بچه شیرخوار-لقمه (ك)

بابینی - bābini = زکام (ك)

باپه - bāpa = بندگندم - دستهٔ علف (به)

باترو - bāterū = تخم ریحان (آش)

باجك - bājak = نوعی حشره که روی بوتهٔخیار زندگی‌میکند (گی)

باجه - bāja = دره‌کم عوق= گشادگی میان دو کوه (خ) سوراخ (آ)

باخله - bāxla = تخمدان-محل کشت تخم یانشا (ك)

باداوسو - bādowsū = بادی‌که با آن خرمن افشانند و در بعضی نواحی bād owsi گویند (لار)

بادبادك- bād bādak = کاغذی که اطفال هوا کنند (ط)

بادبادی - bád bádi = نوعی گیاه وحشی (گی)

باد برده - bād borda = درد زایمان (لار)

باد بگلو انداختن- andāxtan... begalu = باتکبر سخن‌گفتن (خ)

بادخوری - bādxori = پرنده ایست‌که خلاف‌جریان باد پرواز میکند وخود را درفضا نگاه میدارد (گی)

بادخویس - bād xevīs = بادیکه از مشرق وزد و با بخار همراه باشد (لار)

بادست وپا- bā dast o pā = آدم زرنگ وکارآمد (ط)

بادکوش- bād kowš = بادیکه ازجانب خلیج‌فارس آید (لار)

باده - bāda = پرنده‌ایست(گی)

بارامه- bārāma =ابریشم(گر)

باران‌تی‌تی - bārān titi = گیاهی است صحرائی (گی)

بار انداختن - bār andāxtan = فرود آمدن کاروان ومسافر در جائی (همه)

باربند - bār band = گاله مانندی‌که رختخواب و فرش سفر را در آن می‌بندند (همه)

بارك - bārak = باردرخت بید وآن را میخورند (آش)

بارشی - bāreši = شاخه‌های درخت پستهٔ کوهی که برای سوخت‌مصرف میشود (لار)

بارکردن - bār kardan = روی اجاق گذاشتن‌غذا برای پختن (خ)

بارگذاشتن - bār gozāštan = بارکردن (ط)

بارو - bāru = طویله (گی)

باروبنه - bārobona = لوازم واسباب مسافر وکسیکه از جائی بجائی نقل مکان میکند (همه)

باروشه - bāruša = بادبزن (ك)

باریز - bārīz = گالهٔ پنبه‌ای یاموئی (به)

باریسه - bārīsa = پاداش بد، کیفر (لا)

باریك‌شدن - bārīk... = دقت کردن ودرچیزی فرو رفتن (همه)

بازار خسب - bazār xosb = کسیکه شبها برای نگهبانی در بازار بسر میبرد (خ)

بازگ - bāzeg = ابلق،دورنگ خال‌خال (ك)

بازمِل - bāzmel = نام گیاهی وحشی است (م)

بازیافت - bāzyāft = تجسس- تحصیل (لار)

بازیافتی - bāzyāfti = بدست آوردن چیزی که ازدست رفته (ط)

بازی دادن - bāzi dādan = فریب‌دادن (خ)

بازی درآوردن - bāzi dar āvordan = مسخره‌بازی کردن (خ)- شوخی واوس‌بازی (ط)

بازی‌کردن- kardan... دراصطلاح مکانیکی جفت وجزم بودن (ط)- انجام دادن رلی در تأتر وسینما (همه)

بازیکن- bāzīkon = آرتیست، کسیکه درفیلم سینما یا تآتر وامثال آن بازی‌میکند (همه)

بازه - bāza = فرو رفتگی میان دو تپه (خ)-مرزهای بین کردهای‌زراعتی (به)

باستیان - bāstiyān = سدی کوچك که ازچوب‌برای برگرداندن‌سیل میسازند (ز)

باسك - bāsk = بازو (ك)

باسك - bāsk = کناره ولبهٔ جو ونهر (به)- کمرکوه، تپه بلند (ك)

باسوم - bāsūm = تورم موضعی بدن (لار)

باسمه‌ای - bāsmaī = مصنوعی، قلابی (همه)

باغبان - bāqbān = مارکوچکی که معمولا درباغها زندگی‌میکند(گی)

بافت - bāft = خودستائی، تملق وچاپلوسی (لار)

بافتی = خودستا ومتملق (لار)

باقلوا - bāqelvā = چنگالی- دربروجرد «باقل‌او» گویند (آ)

بال - bāl = عسل (آ) ـ لبه و کناره ودورهٔ چیزی ـ قسمتی از کوه‌که بدماغه ختم شود (ج)- دست (م)- آستین لباس (ا)- چهار چوبیکه درانبار برنج روی سر چوب میگذارند (گی)

بالاآوردن - bālā āwordan = قی‌کردن (ط)- بارآوردن (خ)

بالا انداختن - ...andāxtan = سرکشیدن‌گیلاس مشروب (ط)

بالاتوه- bālā towa = نانی‌که باتخم‌مرغ برروی ساج پزند (لار)

بالازدن قیمت - ...zadan... = ترقّی‌کردن (ط)

بالا سکون - bāláskūn = درخت چنار (گی)

بالاسی - bálási = دامی است که برای صیدماهی‌سفیدبکار میرود (گی)

بالاکشیدن - ...kašīdan = مال کسی را بناحق خوردن (ط)

بالان - bālān = نوع مرغ آبی سوای «پرلا» (م)

بالای‌کسی‌درآمدن- ...kasi dar āmadan = حمایت‌کردن (ط)

بالشتك مار - bāleštak mār = حشره‌ایست پهن وگرد (ط)

بالك- bālak = برآمدگی‌قسمتی ازکوه‌که بصورت طاقچه باشد (لار)

بالکه - bālaka = طاقچهٔ‌کوچك دربالای اطاق (لار)

بالبند - bālband = النکو (ا)

بالشه- bāleša = تختهٔ‌تراشیده‌ای که از طرف‌خارج‌کرجی‌دراطراف محوطهٔ ناخدای‌کرجی‌کوبیده شده (گی)

بالون - bālūn = از انواع پرندگان شکاری (گی)

باله - bāla = زنبیل (گی)- دستکش چرمی (ك)

بالی - bālī = جوجه مرغی‌که تازه بال زدن یاد گرفته ولی صدای‌مرغ بزرگ نمیدهد (لار)

بامبول- bāmbūl = کلك وحقه بازی (ط)

بامبولباز = کسیکه بامبول وکلك میزند (ط)

بامبول‌زدن - ...bàmbùl = حقه وکلك زدن (ط)

بامس- bámas = پدربزرگ(به)

بام‌سست - bam sost = کسیکه ازحیث اخلاق سست است (ط)

بامشی - bāmeši = گربهٔ (م)

بامشی‌شال = گربهٔ وحشی (م)

بامشی‌مرغ = پرنده‌ای‌که «انقوط» نامیده میشود (طب)

بانه - bāna = جویهٔ‌انگور (بیر)

باواقتك - bāvā qottak = کسیکه بزرگ شده وبه‌پیکرکودك‌مانده وآنرا «گورزاد» گویند (آش)

باهم‌دررفتن - ...dar raftan = باهم ساختن وکنار آمدن (خ)

باهم‌کنار آمدن = باهم‌ساختن (ط)

باهه - bāha = ابر و در بعضی نقاط «بایه» گویند (گی)

بای - bāy = باخت درقمار

بای‌دادن = باختن (خ)

بایو - bāyū = دیوارهٔ چوبی که در دوطرف‌جای‌نشستن چرخ‌خرمن‌کوبی قرار دارد (به)

بئینو - ba inū = عروسك(لار)

ببازی گرفتن - greftan bebāzi = سهل‌وشوخی‌فرض‌کردن(همه)

ببه - baba = بچهٔ‌شیرخوار-مردمك چشم (ط)

ببی - babi = دشت وصحرا (تا)

بپاداشتن - be pā dāštan = اجراءرسمی ودنبال‌کردن آن (همه)

بپول نزدیك‌کردن - be pūl... = فروختن (ط)

بت - bat = غلیظ وسفت (ه)

بتاخت - betāxt = بسرعت و عجله (ط)

بَتوُ - batū = آب‌آهك‌وسنگریزه که زیر پی‌بنا شفته‌کنند (شی)

بتورخوردن - betūr... = گیر افتادن وشکار شدن (ط)

بتور زدن - betūr... = گیر انداختن وشکارکردن (ط)

بتوزه - batūza = هرطعامیکه بنواله بردارند (ق)

بُتی - boti = خاله (ب)

بتیجه - botīja = بچهٔ نوه و آنرا «کتیجه» نیز گویند (آ)

بتیمبه - betimba = شکمبهٔ گوسفندکه آنرا «برتیمبه» نیز گویند(م)

بجار - bejār = مزرعهٔ برنج(گی)

بجمبار - bejambār = صندوق چوبی‌که برنج درآن انبارکنند (گی)

بجنو - bejenū = جوجه و بچه گنجشك (لار)

بجه - baja = جالیز خیار و خربزه وهندوانه وامثال‌آن-همه‌وتمامی میوهٔ موجود در طبق (خ)

بجه‌کر - beja kar = نوعی‌پرندهٔ آبی‌که سر وسینه‌اش سیاه وبالهایش‌راه راه سیاه و سفید دارد (گی)

بجیب‌زدن - be jīb... = پولیرا بدون استحقاق‌برای خود برداشتن (حا)

بچ - bac = تخم زنبورعسل (به)

بچار - becār = هرگز، هیچگاه ابداً (آش)

بچاك‌زدن - be cāk... = بیخبراز میان بدر رفتن (ط)

بچه - bacca = خشتك‌شلوار(گی)

بچه‌باز - bacca bāz = غلامباره کسی‌که امردبازاست (همه)

بچه‌بازی = غلام‌بارگی (همه)- کار بی‌اهمیت وبچگانه (خ)

بچك - bocak = اصل و تبار- بنه وریشهٔ درخت (لار)

بُچُمُو - bocommū = گهوارهٔ طفل (گی)

بچه‌ننه - bacce nane = بچهٔ لوس وننر وعزیز مادر (ط)

بحریف بردن - bordan be harīf = عمل جاکشی (ط)

بخاك سیاه نشستن و نشاندن - be xāke...... = بدبخت‌شدن و بدبخت کردن (همه)

بخال - baxāl = بدرماه (لار)

بخرج‌دادن- ...be xarj = نشان دادن کاری بقصد خودنمائی (ط)

بخرج کسی نرفتن حرف- ...kasi be xarje = بی‌تأثیر ماندن وگوش ندادن (ط)

بخر کشیدن- bexar kašīdan = با خر بمجامعت واداشتن : سرائی گوید : من بخر میکشم زن نادر تابزن قحبه نادری چه رسد (خ)

بخنگ- boxang = پستوی-وراخ مانندی‌که دراطاق برای‌نگهداری‌اثاثیه تعبیه میکنند (لار)

بخو ببر - bexow bebor = آدم‌حقه‌باز، وردار ورمال (ط)

بخودگرفتن - ...be xod = خود فروشی بی‌علّت-سخن‌کسیرا بخود مربوط دانستن (ط)

بخوردکسی‌دادن- ......be xordē = خورانیدن چیزی‌بکسی بدون میل و اطلاع‌او (خ)

بدآوردن - bad āvordan = در کاری‌شکست‌خوردن و بدشانسی‌آوردن (خ-ط)

بدادا - bad adā = بد اخلاق (خ-ط)

بدانه - bodāna = کرّك (ب)

بدبده - bad bada = کرّك (ط)

بدبیار - bad biyār = بد نقش (خ)

بدبیاری = بدنقشی (خ)

بدپز- bad poz = کسیکه پوست بدنش برای زخم سطحی مستعد و برای خوب شدن‌زخم نامستعداست(لار)-کسیکه سروضع او خوب نیست ویاخیلی مغرور وخودنماست (خ)

بدریخت- bad rīxt = بدهیکل وبد شکل (ط)

بدست آوردن - ...bedast = تحصیل‌کردن (همه)

بدست گرفتن کار - ...bedast = اشغال‌کردن وپرداختن بآن (همه)

بدست‌وپاافتادن- ...bedasto pā = تلاش‌کردن (ط)

بدعنق - bad onoq = بدرفتار وبداخلاق (ط-خ)

بدغلق - bad qeleq = بهانه گیر وبدسلوك (ط)

بدگوشت- bad gušt = بدسلوك و بدرفتار (ط)

بدگوشتی = عمل بد سلوکی وبد اخلاقی (ط)

بدل- badel = امانت،عاریه(لار)

بدل چسب - bedel casb = مطبوع وخوش‌آیند (ط)

بدل چسبیدن = مطبوع طبع واقع شدن (خ-ط)

بدلعاب - bad leāb = بدسلوك وكج‌خلق (ط-خ)

بدلعابی = بدسلوکی (خ-ط)

بدل گرفتن - bedel... = ازچیزی متأثر شدن ودرخاطر نگاه داشتن (ط)

بدنقش - bad naqš = بدبیار (ط)

بدنقشی = بدبیاری (ط)

بدو - bodū = عمق‌وانتها (لار)

بدو بیراه - bado birāh = حرف زشت ودشنام (ط)

بده - bada = هرچیز نرم و متورم، پف‌کرده (لار)- بد (ط)

بده‌کردن - bada kardan = کسی را بدوا نمودن وکنفت‌کردن (ط)

بر - bor = گلهٔ‌گوسفند- استخر بزرگ (لار)- تمشك (طا)

براسو - berāsu = برادرکوچك ودر بعضی نواحی «براسه» گویند (لار)

براسوم - barāsūm = آستانه در (گی)

برافتو - bar ftow = مشرق- جای رو بآفتاب (لار)

براق‌شدن - borāq šodan = خشمگین وعصبانی شدن (ط)

براه آمدن - be rāh... = از بدکاری برگشتن وخوب شدن (همه)

براه آوردن = هدایت‌کردن و از بدی بازداشتن (همه)

بربریکو - bar barīkū = لاغر وباریك اندام (لار)

برپاج - barpāc = سینی چوبی، لاوك بزرگ (م)

برتی - borti = بوتهٔ تمشك (طا)

برتیل - bartīl = رشوه- تعارف وهدیه (ك)

برج - barj = خرجهای غیر ضروری وتجملی (همه)

برجیك - barjik = پنجره (گی)

برجین - barjin = چرخ خرمن کوبی (به)

برچون - barcūn = گرسنه (ك)

برخستن - barxestan = سقط جنین‌کردن، بچه‌انداختن (ك)

برخ‌کسی‌کشیدن - rexe kasi... be = چیزیرا به منظور تحقیر یا تنبیه در برابرکسی داشتن (خ-ط)

برد - berd = ظرفیت دیگ‌بزرگ دوشاب که واحد وزن خرید و فروش دوشاب است (لار)

برخوردن - bar xordan = بنظر ناپسند آمدن - ازامری متأثر و ناراحت شدن (همه)

بردارد - bardāra = چوبیکه بر دو سر آن بارگذارند و بردوش یا پشت الاغ نهند (لار)

برداشت - bardāšt = درآمد آواز وسخن (خ)

بردوان - bardovān = باد بادك (آ)

بردوله - bardūla = تغارچه (ك)

برده - bereda = گیاه زمستانی حیوانات که در بهار جمع‌آوری وخشك کنند (لار)

برده خورده - borda xorda = ملاحظه وپروا (ط)

بردی - bardī = استخر بزرگی که ازآب چاه بتدریج پر کنند ومزرعه را با آن آبیاری نمایند (لار)

بر - berr = الکن (برو)

بره - borra = چرخ‌خرمن کوبی - گلهٔ کوچك گوسفند(آش)-چوب‌استوانه‌ای شکل که دارای پرّه‌های قطور است ودر کوفتن خرمن بکار میرود (لار)

برزخ‌شدن وکردن - barzax... = ناراحت‌شدن وکردن (ط)

برزك - barzak = زنبور طلائی بزرگ (گی)

برزه - bereza = گریه و آه و زاری درمرگ کسی-اجاقی سرپوشیده که مخصوص پخت‌نان مخصوصی است (لار)

برزه‌خس - borza xos = سیاه سرفه (گی)

برسی - bersi = گرسنه (ك)

برسوز - barsūz = حالت‌ترشه در معده (لار)

برش - barš = برق (خ-آ) نام معجونی مقوی (همه)

برش - boreš = لیاقت- عرضه- قابلیت (ط-به)

برشتك - bereštak = رودهٔ حشرات خزنده و معدهٔ مرغ - نوعی حشره (لار)

برشخ - berašx = جلا وصیقل ودرخشندگی (لار)

برشك - berešk = چینه دان مرغ وسایر طیور (لار)

برغلنبیدن - bar qolonbīdan = سرکشی و طغیان‌کردن (اس)

برفانك - barfānak = پرندهٔ کوچك صحرائی که پرهای سینه وپهلوی آن خاکستری وسروپشت‌آن تقریباًسیاه رنگ است و آنرا « برف بانو » نیز گویند (گی)

برفه - barfa = ابرو (گر)

برقك - borqak = طلق،وهر نوع زرورق (گی)

برکر - barkar = دیك‌بزرگ(ا)

برکردن - bor kardan = مقاومت وایستادگی‌کردن (ط)

برکفتن - barkaftan سبقت جستن-جلو افتادن (ك)

برکو - barkū = دانه‌های پسته کوهی (لار)

برگاه - bar gāh = آخرین چاه قنات (اس)

برگرداندن - bar gardàdan = بالاآوردن وقی‌کردن (ط)

برگزار - bar gozār = اجرای مراسم، مثلاً گویند : فلان‌جشن برگزار شد (همه)

برگزارکردن - ...bar gozār
= مراسمی اجراکردن (همه)

برگ‌زدن - ...barg = حقه‌زدن
بکسی وکلك سوارکردن (ط)

برگشت‌دادن - ...bar gašt =
برگرداندن (همه)

برم - beram = گریه و درتاتی
berām گویند (ه)

برم - borm = ابرو (لار)

برمال - barmāl = ساحت-
جلوخان-سجاده (ك)

برمستن - barmastan = ریش
شدن پارچه در اثرکهنگی - شیوع پیدا
کردن چیزی (گی)

برمگر - barmagor = نهانی(آ)

برمو - barmū = مومیای نحلی
که در آذری«برمَوم» گویند(شی)

برمه - borma = واحد خرید و
فروش علف خشك و آن یك بغل علف
چیدهٔ خشك شده است (دی)

برمه-berma = گریه(گی)-اشك
چشم (بیر)

برنگی-borongi = بره گوسفند
که هنوز شیر میخورد (لار)

برو - borū = زیاد (لار)

بروآوردن - berū āvrodan
= درروی‌کسی مطلبی‌راکه میداندااظهار
کردن (ط)

برو بچه - baro bacca =
عائله (ط)

برو بیا - borow biyā = دم و
دستگاه ورونق کار وزندگی (ط)

بروخستن - barvaxestan =
پیش انداختن جلو انداختن (ك)

برو درماندن - dar mándan
berū = روگیر شدن (ط)

بروز دادن - ...berūz = افشا
کردن (خ)

بروزبدافتادن- ...berūze bad
= بدبخت شدن (خ)

بروزکسی افتادن = در بدبختی
بکسی مانندشدن (خ)

بروسك - brusk = برق (ك)

بروکو - borúku = ناراحتی
روده، دراثرگرسنگی (لار)

بروگرفتن - ...berú = کسیرا
روگیرکردن وبکاری وداشتن (خ)

برولوز - barvalūz = رو
بآفتاب- مشرق (لار)

برونك - barūnak = دم‌کُنی،
بافته‌ای ازنی یاشاخه‌که پارچه‌ای برآن
دوخته وبرای دم‌کردن غذا بکار میبرند
(آش)

برویز - barvīz = گیاهی‌وحشی
که دانهای‌سرخ‌رنگ‌شبیه‌به‌خردل دارد و
بکار درمان میخورد (لار)

بره - bera = قسمتی ازپرچین‌که
خراب شده یا دستی برای عبور خراب
کرده باشند (گی)

بره - bara = جا ومحل‌گوسفند
(گی)- یك‌تارنخ‌ازهرپارچهٔبافته (آش)

برهنه خوشحال - xošhāl
borahna = بی‌غم ولاابالی‌که در عین
نداری خوشحالست (ط)

بری - bori = زیاد (لار)
بری - beri = آب انبار (لار)
بریز - berīz = تاخت وچهار نعل اسب (لار)
بریش گرفتن- ...berīš = بخود گرفتن (خ)
بریك- borik = انگوریکه برای زمستان میآویزند (به)
بریك - berik = شکاف- درز- سوراخ وروزنه (به)
برین - berīn = چیدن پشم از گوسفند وموی ازبز (آش)
برینه - borīna = درد مخاض، درد زائیدن (ك)
بز - bez = برنج (تا)
بز - baz = زنبوردشت سرخ رنگ (گی)- دنبه وچربی (ك)
بزآوردن - boz āvordan = بدآوردن (ط)
بزبیاری - bozbiyāri = بد شانسی وبدبیاری (ط)
بزه - bozza = ضعیف و قابل ترحم (لار)
بزگ- bozg = میوهٔ نارس-هرچیز کال وبدمزه (لار)
بزگ - bezeg = مرجان (ك)
بزگرفتن - boz greftan = بازی دادن-مغبون کردن در معامله (ط)
بزل - bezel = روزنه - درز و شکاف (لار)

بزن - bozen = چرم بز (آش)
بزنقره - bozonqara = جوجه تیغی (خ)
بزوشا- bezowšá = بارهنگ (آ)
بزهره - bozahra = ترسو و بزدل (لار)
بزور - bozūr = خیلی گود و عمیق (لار)
بژانگ- bžáng = مژگان (ك)
بُستاغ- bostāq = غیر آبستن (سی)
بستنی - bastanī = قراردادی که بین دونفر درقمار عمومی گذاشته می شود (همه)
بسرآوردن- besar āvardan = گذراندن (همه)
بس - bass = چندرشته ردیف نخل در نخلستان (لار)
بسه - basa = معنی ومدلول (ك)
بسیم آخرزدن - āxer zadan besīme = اقدامی متهورانه از روی نومیدی انجام دادن (ط)
بش- beš = مرض کهیر- بثورات جلدی (لار)
بش - boš = شلوغ (گی)
بش - baš = بندکوچك جلو آب- بندچینی (خ)
بِشتی - bešti = تهدیك (طب)
بشش- bošeš = تقسیم زمین زراعتی برای کشت (لار)

بشك - bošk = دستهٔ اصلی موی سر که تا آخر پیری باقی ماند (لار)

بشك - bešk = قرعه وفال (ط)

بشك انداختن = قرعه کشیدن بوسیلهٔ ریك وسنگ وامثال آن (ط)

بشم - bošm = بوران (گی)

بشن - bašn = چمنزار کوهستانی (ل)- قد وقامت (ر)

بش و خوش - beš o xoš = تعارف واحوال‌پرسی (ط)

بُغ - boq = اخم وترشروئی (ط)

بغ کردن = اخم وترشروئی کردن (ط)

بغل خواب - baqal xāb = زنی غیرشرعی که بمنظور نزدیکی به بستروی روند (ط)

بغل‌خوابی = عمل مجامعت (ط)

بغل گرفتن = در آغوش کشیدن (خ - ط)

بغله - baqala = تنگه (ا)

بغلی- baqli = شیشهٔ کتابی کوچك مشروب (همه)

بفه - bofa = دسته‌ای از خوشهٔ گندم که درمزرعه بریده و بخرمن حمل کنند (لار)

بقره - baqara = سوراخی که در پائین تختهٔ سکان کرجی قرار دارد (گی)

بقلمه - boqlama = گوسفندی که شکمش را پر کرده بریان کنند (ط)

بقه - boqa = گاو میش سه‌ساله نر (طب)

بك - bak = برقشملهٔ آتش (لار)

بك - bok = کوزهٔ شکسته (لار)

بکار بردن - bekār bordan عمل کردن (همه)

بکریت- bakrit = قورباغه (لار)

بکسی رفتن - bekasi raftan = شباهت داشتن باو (خ)

بکل - bokal = ظرف سفالی شکسته-ته دیك حلوا و شیرینی (لار)

بکلّهٔ «کسی» زدن - ...kallaye be = دیوانه‌شدن او (خ)

بکم - bokom = غلاف خوشهٔ خرما (لار)

بك‌مار - bakmār = ماری کوتاه و پهن وسمّی (لار)

بکنه - bakna = تیهو (لار)

بکو- bokū = کوزه شکستهٔ کوچك- قورباغه- (لار)

بگاره - begāra = تجاوز و عدول (ك)

بگر - bagor = پسر بچه سیاه ومجعّدمو (لار)

بگشی - bageši = نوعی خرمای زردرنگ وسرخ‌رنگ (لار)

بگل - bogol = گودی آخرعقبهٔ چاه که منتهی الیه‌عبورگاوومحل‌چرخیدن آن‌است (لار)

بل - bol = شاخهٔ جوان درخت- آلتی‌که برای شکار ماهی بکار میرود و عبارتست ازچوبی بلندکه درانتهای‌آن سه شاخه نصب شده و با زدن آن ببدن ماهی اورا زخمی‌ودستگیر میکنند (گی) -آلت رجولیت بزبان اطفال (شی)

بَل - bal = شعلهٔ آتش (طب)ـ خاك (لار) بزرگ (آش)

بل - bel = دندانهای بیرون آمدهٔ گراز و در انزلی آنرا بیل گویند (گی)

بلاشکم - baláškam = ازدرختان جنگلی است وچوبش برای تخته و هیزم بکار میرود (گی)

بلاکه - balāka = زنبیل کوچك که درلاهیجان valka میگویند(گی)

بلبیه - bolbaya = دم‌چمنانك، نوعی پرستوکه بعربی «ابابیل» نامیده میشود (خ)

بلت - balat = دری‌کوچك‌که برای‌عبور درپرچین‌میگذارندودرلاهیجان balta گویند (گی)

بلدو - baldū = محل ریختن خاکروبه (لار)

بلش - balaš = علفی معطّرکه درسبزه‌زارهامیروید وخوردنی‌است (گی)

بلشتك مار - baleštak mār = نوعی حشرهٔ سیاه رنگ شبیه سوسك که در نقاط مرطوب زندگی‌می‌کند (لار)

بل شیرین - bal šīrīn = میوه‌ایست شبیه به‌بهی (شی)

بلك چار - balak cār = گوسفندی‌که پیشانی آن سفیدباشد(لار)

بل‌گوش - bal gūš = کسیکه گوشهای بزرگ وبیش‌آمده دارد (آش)

بُلّا - bollā = گم‌شده (ب)

بله - balla = لقمهٔ بزرگ (آ)

بلم - balm = علف مخصوصیکه در زمین «لش» میروید (ش)ـ خاکستری که از آتش بالا رود (طب)

بلماس - belmās = آماس و ورم (طب)

بلمون - balamūn = شتر یکساله (به)

بلندکردن - boland kardan = کسیرا فریفتن و باخودبردنـ (خ)

بلوش - boluš = تمشك‌که در انزلی valeš گویند (گی)

بله - bala = بزرگ (گی)

بله‌بری - bale borī = گفتگو برای تعیین شرائط عقد (ط)

بلیك - belīk = رمه‌گوسفند(م)

بم - bam = بصیرت، مهارت در کار (لار)ـ موافق و مطابق (به)

بمب - bomb = هرچیزپرازهواـ باد ، ورم (لار)

بن - bon = میوه‌ایست ریز که بفارسی «ون» گویند (شی)

بنا بودن - baná būdan = قرار بودن (خ)

بنابیج - baná bij = شیرهٔسفت وانگشت‌پیچ (گی)

بنا گذاشتن - ...baná = قرار گذاشتن (خـط)

بندا - bondā = فردا (به)

بندکردن - ...band = کنایه از عمل مجامعت (ط)ـ برکسی کل ومزاحم شدن (خ)

بندواش - bandevāš = نام گیاهی است (طب)

بن‌سونه - bon sūna = نان ته تنور (ت)

بنکُو - bonkū = قسمت، دسته‌و گروه (لار)

بنگار - bongār = آبی‌که از سقف قنات فرو ریزد (به)

بنه - benna = گهوارهٔ چوبی که سابقاً معمول بود (لار)

بنه - bena = محصولی‌است‌وحشی شبیه بخوشه انگورکه در معالجات بکار میرود و ازغوره آن ترشی میگذارند و درتهران چاتلانقوش نامند (شی)- پستهٔ کوهی (لار)

بنه‌دار - bnnadār = گیاهها‌ئی نظیر ترب وسیر وپیاز را گویند (گی)

بنیان‌گذار - bonyān gozār = پایه‌گذار و مؤسس (همه)

بنین - benīn = اندرون (ه)

بو - bo = درخت پستهٔ‌کوهی(لار)

بوانجیر - buanjīr = ازانواع گیاه وحشی است که بمصرف خوراك میرسد ونام‌علمی آنthymusاست(گی)

بو بو - bubu = نام نوعی از انواع برنج (گی)

بوتوراستن - buturāstan = بحیرت وبهت‌فرو رفتن-شگفتی‌وتعجب کردن (گی)

بوج - būj = چوب‌پنبه (ج)

بوجالی- bujáley = گردوهای کوچك‌که‌رسیده ودارای‌مغز باشند (گی)

بوچ - būc = داخل دو گونه دهن (خ)

بوچ‌پیل- bucpil = ریش‌خوشهٔ برنج (گی)

بوچك - būcek = کوچك (ك)

بود - būd = ران‌گوسفند وگاو (آ)- سنگ (ب)

بودوك - bodovak = مایعی‌که در موقع‌گرم کردن‌کره‌ته‌نشین‌میشود(لار)

بور - būr = آتشیکه بعد از سوختن هیزم بدست آید- ذغالی‌که کاملا آتش‌گرفته وسرخ‌شده (گی)-خجل (ط)

بور بیج-bur bij = چانهٔ‌کوچك خمیرکه باآن‌کلوچه پزند (گی)

بوز - buz = رنگ نیلی مایل بسفیدی (ك)- پاشنه (ان)

بوزا - būzā = آرنج (گر)

بوس - būs = مه وگرفتگی هوا توأم باتیرگی (تك)

بوستی - busti = کوزهٔ سفالین لعاب‌دارکه دارای دو دسته در طرفین و دهنی‌گشاد است (گی)

بوسك - busk = عبوس (لار)

بوسوره - bowsūra = پدرزن وپدر شوهر (اس)

بوش - bowš = دوارسر، گیجی حاصل ازدرد سر (لار)

بوفه - būfa = وقت درو وآغاز خرمن (لار)

بوغام - boqām = کند ذهن‌و کودن- مدهوش (لار)

بوغامی=کودنی- مدهوشی

بوغه - būqa =گاو نر که در آذری «بوغا» گویند (ت)

بوفنگو - būfangū = هیزم نیمه خشك- چوب دونم (گی)

بوك- buk=پوزه-لب ولوچه(گی)

بوکنی- bukoney=حشره‌ای که نام علمی آن nezara است (لا)

بوکو - būkū=غنچهٔ گل (لار)

بِول - bevel=بینی (ك)

بول- bul=ساقهٔ نرم تمشك(گی)

بولو - bulū= بیل دسته کوتاه که برای کندن زمین و شخم سطحی بکار میرود (گی)

بولوش- buluš=تمشك (گی)

بوله - būla=شاخه‌نازك (گی)

بوم - būm= زورق بادی برای حمل بار (لار)

بوم کردن - ...būm= آهار زدن پارچهٔ نقاشی (همه)

بون - bovan= قناتی که دهانه آن باز است و ازداخل بچاه قنات دیگر متصل میشود (لار)

بهر - bahr= تپه- نوار چرمی اطراف گیوه (لار)

بهره- bahra= بارو وحصار(خ)

بهلوت - behlūt= هوای بهم خورده وطوفانی (طب)

بهم‌خوردن - ...beham=شلوغ شدن-شورش یافتن- تصادم(همه)- بین‌دوکس نقار پیدا شدن (خ)

بی‌بته - bī botta = بی‌اصل و نانجیب (ط)

بی‌بر - bibar=فلفل سبز (آ)

بی‌بی- bibi=کرم‌ابریشم (گی)

بی‌بیك - bibik = سیاهی و مردمك چشم (شی)

بی پرده - bī barda=آشکاراً و ظاهر (همه)

بی‌پتك- bī patak = کم ظرف وبی‌حوصله (لار)

بی‌پیر - bi pīr = بی‌عقیده و وناجنس ونابکار (ط)

بیت - bit=موریانه-درخراسان بید گویند (آ)

بیج- bīj=برشته (م)-حرامزاده وبداصل (آ-گی)

بیجه‌گیر- bija gir=دستگیرهٔ پارچه‌ای که برای گرفتن‌وبرداشتن دیك یاظرف گرم ازروی آتش‌بکارمیرود(گی)

بیخ- bīx=رودخانه(لار)-چوبك که باآن لباس شویند (خ)

بیخ پیدا کردن- ...bix=دنبال پیدا کردن- باشکال برخوردن (ط)

بیخود - bīxod = بی‌جهت- کسیکه بدرد کاری نمیخورد (ط)

بید خونی - bid xūni= نوعی از مرکّبات شبیه نارنج که جلدی صاف وزرد روشن دارد (شی)

بیدره - bīdara = سطل که در آذری وِدره vedra گویند و شاید از کلمهٔ روسی vedera گرفته شده باشد (گی)

بیده - bīda = تابیده علوفهٔ خشك (خ-به)

بیدو - baidu = غروسك (لار)

بیر - bir = حرارت ،گرمای تنور (لار)

بیراه - birāh = حرف زشت و رکیك (ط)

بیرون‌رفتن- ...bīrūn = حالت اسهال داشتن (خ)

بیرون‌روی = حالت اسهال (خ)

بیرون‌وا- burūn vā = بادیکه از شمال وزد (گی)

بیرونه - birūna = سوراخ پائین تنور (آ)

بیره - bira = نوعی‌کك قرمز بالدار- پشه خاکی (آ)

بیز - biz = زنبور (لار)

بیزو - bizow = گوسالهٔ‌ماده (آ)

بیستار - bistār = توبه-عجز و لابه (به)

بیشه - biša = نوعی‌حلوا (گی)

بیل - bil = دندانها پشین‌گراز که از لبها بیرون جسته (گی)

بیلك - bilak = مچ‌دست (آ)

بیله - baila = طایفه،قبیله(لار)

بیلی - bili = اردك اهلی و در انزلی این‌کلمه‌برای آلت‌پسران‌کوچك بکار میرود (گی)

بیلیچ - bīlīcc = روزنه-دریچهٔ کوچك (آش)

بی‌نام-binām = نوعی‌برنج(گی)

بینج - binj = شلتوك (م)

بین‌دانه - bindāna = بندی‌از کلوش(ساقه‌برنج)که برای‌بستن‌برنج‌درو شده بکارمیرود ویك‌بسته را « کوتاله » نامند (گی)

بینو - binu = کشك (طب)

بینه - bina = درخت (ن)- بوتهٔ نعناع (گی)

بی‌همه‌چیز - bi bama cīz = کسیکه بهیچ‌چیز معتقد وپابند‌نیست (خ)

بیون - biyūn = هنگام سحر - سپیده‌دم (به)

بیوَلی - biwali = درخت ابریشم (طب)

پ

پا- pā = جوبهای دوشاخه‌مانندی که درطول بدنهٔ‌کرجی‌قرار دارد (گی)- سك (تا)- حریف قمار (ط)

پااشکیل - pā eškil = طنابی که بشاخها و دستهای‌گاو می‌بندند-گره درکار (گی)

پابجنو - pā bejnū = نوعی سبزی بهاری‌که در مزارع و تپه‌ها روید وخوردنی‌است (لار)

پا بره - bā bera = شلوار بلندی که زنان هنگام نشاء یا و جین کردن برنج پوشند (کی)

پاپتی - pāpati = پا برهنه - کسیکه اصالت وتربیت ندارد (لار)

پاپلی - pāpli یا pāpeli = پروانه- (طب)

پاپوش - pāpūš = شلوار (ل)

پاپون - Pāpwn = دنبهٔ‌مرغ (طب)

پاپوی - pā pūy = گل لالهٔ وحشی (لا)

پا پوی - pā poy = پرنده‌ای است (گی)

پاپیتال - pāpitāl = گیاه عشقه (ر)

پا پیچ - pāpīc = مزاحم- اسباب درد سر وگرفتاری (خ)

پاپیچال - pá picāl = نوعی گیاه وحشی (گی)

پاپیل - pápīl = قسمتهای پائین دیوار مرطوب (لار)

پات - pāt = کرمی‌که حبوبات‌را میخورد (گی) - ازاتباع لات : لات و پات (ط)

پاتاخائی - pātāxāi = بادکنک ماهی- مثانهٔ گوسفند (گی)

پاتاغ - pātāq = سوراخ مانندی که درطول چاه برای جای پا کنند (به)

پاتلون - pātlūn = یك نوع شلوار (لار)

پاتنگ - pātang = دنگی‌که با پا کار میکنند (گی)

پاته - pātah = پوسته‌های چوب که در رندیدن بدست میآید (لار)

پاجبا - pājbā = کفش (طا)

پاچ - pāc = تیشه (کرد) - قد کوتاه وچارشانه (گی)

پاچاله - pācāla = اثر پا - نشان وایز (گی)

پاچده - pā ceda = تفرجگاه لب حوض وامثال آن (لار)

پاچله - pá cola = مچ‌پا- قسمت پائین ساق پا (لار)

پاچوك - pā cūk = سرپا نشستن- چمباتمه (گی)

پاچه پلشت - pāca pelašt = شهوتران (به)

پاچه خزو - pāca xezu = بچه ماده بلبل‌راکه نمیخوانند پاچه‌خزو نامند (خ)

پاچه لیز شدن- ...pāca līz = از راه‌پیمائی به‌ستوه آمدن (ط)

پاخستن - pā xestan = از پا افتادن- واماندن (ك)

پا دادن = موجبات کاری فراهم شدن (ط)

پادرك - pā darak = زنی‌که کمتر درخانه می‌ماند وبیشتر در خارج بسر میبرد (لار)

پا درمیان نهادن = میانجیگری کردن ودرکاری دخالت کردن (همه)

پادموج - pādmūj = گردش - سیاحت (گی)

پار پا - pár pá = عاجز و مفلوك (آ)

پارچ - párc = پاچ (ك)- مشربه وآبخوری دسته‌دار (ط)

پارژن - páržan = الك (تا)

پارس - pārs = چوبیکه سرعت سنگ‌آسیا را با آن کم و زیاد میکنند (ا)- محافظت ونگهبانی (لار)- تکه‌چوبی استکه در شکاف چوبی که می‌شکنند میگذارند تابهم نیاید (آش)

پارنه - pārna = گوساله‌ای‌که پا بدو سالگی گذاشته (گی)

پاروم - pārum = اندرون (تا)

پاریز - pārīz = میوه یابرگی که پای درخت ریزد (همه)

پارینه - pārina = برهٔ دو ساله (گی)- گوسالهٔ یکساله (ك)

پازدن بکسی - ...pā zadan = خیانت‌کردن- زیان رسانیدن (ط)

پاژ - pāž = جزء (ك)

پاس - pās = گوسفند و درتاتی «pas» گویند (ه)- دراصطلاح قمار بازی خود داری‌کسی ازگرفتن ورق زیادی یا جا رفتن (همه)

پاسر - pá sar = لگد (گی)

پا سوخته - pá sūxta = عاشق وخاطرخواه (ط)

پاسه- pāsa = پرنده‌ای‌است(گی)

پاشت- pášt = نگهداری محصول زراعت (لار)

پاشکو - pāšku = خورجین (ك)

پاشنگر - pā šengar = بیل بزرگی‌است‌دارای‌زنجیر که برای‌مرزبندی بکار میرود وهنگام کارکردن دوتن آنرا از دوطرف میکشند (آش)

پا شوره - pā šūra = پلّه‌ایکه نزدیك بلبهٔ حوض دورادور از داخل میگذارند (خ)

پاشیل - pāšil و pešel = لگد کوب - پایمال (ك)

پاغه - pāqa = قسمت فوقانی لبهٔ بزرگ بیل (لار)

پاکتله- pākatala = تخته‌ای‌که زیر پای ناخدای‌کرجی است (گی)

پاکش - pākeš = جوراب ساقه بلند (گی)

پاکل- pákel = محرّك و ترغیب کننده (ك)

پاکلن- pākalan = سنگ پای حمام (لار)

پاکنده- pákanda = راه‌پله(ن)

پاکنه- pākona = پلّهٔ آب انبار وحوض (لار)

پاکوله - pákūla = قلمدوش «کسیرا بردوش نشاندن بطوریکه‌دوران او بردو شانه و دو پای او از جلو سینه آویزان باشد» (آش)

پاکونه - pākūna=چوبهائی که در سقف روی «زروگیر» zerowgir قرار میگیرد (گی)

پاکی - pāki=آلتی بشکل کارد که پودهای قالیرا با آن قطع کنند (به)

پاگرد- pá gard=قسمت وسیعی در وسط پله‌ها که برای چرخیدن پله گذاشته میشود (همه)

پاگشه - pà goša= بندی که در تخته‌ای بنام «لنگار» بسته شده و آن تخته را بردوش گاو نهاده شخم کنند (لار)

پاگیر- pāgir= نهال درخت که درزمین محکم شده باشد- مستقر و پابرجا -موجود (لار)

پاگه- pāga=طویله-اسطبل(لار)

پاگهمیر- pā gahmir= مقید، گرفتار و پای‌بند- معطل (لار)

پال- pāl= عاجزوازکارافتاده(ط)

پالانه - pālāna = تخته‌های داخل کرجی (گی)

پالپه - pàlpa=آخور (گی)

پالفه - pálfa = جعبهٔ بزرگ کندو مانند که در پستوها بعنوان انبار حبوبات بکار رود (ا)

پالین - pālîn= کفگیر بزرگ آشپزخانه (ك)

پامُجنی - pāmojni = دودوك اطفال (لا)

پامچ - pāmoc=شاگرد وپادو(لا)

پاموی - pāmūy=سنجش (تا)

پانزه - pánza = یك شانزدهم من تبریز (آ)

پانسو - pānesu = حلوائی که شب زفاف درخانهٔ عروس تهیه شود وبر در ورودی اطاقخواب عروس گذارند و عروس موقع ورودپای برهنه بر آن گذارد تا داماد پای او را با آب وگلاب شسته خشك کند (لار)

پاوانسو- pàvānesu = مراسم پابحنا گذاشتن عروس (لار)

پایه - pāya = چوبی که عمودی در رودخانه کوبیده میشود (ض)- ترکه وشاخهٔ نازك (ان)- جرزهای دو آجری (لا)- رگبار-رعد (طا)

پایه‌گذار=مؤسس وبانی (همه)

پایی - pāi=چوبدستی (گی)

پئك - pa ak= زائدهٔ استخوانی پشت پای مرغ- نحوست وبدقدمی (لار)

پئور - paūr= زوزهٔ حیوانات وحشی وسك درنیمه شب (لار)

پپ - pop= جگرسفید (ج)

پپل - popal=جوراب (به)

پپوله - papula=پروانه (ك)

پت - pot=غنیمت- یغما (لار)- میوه (کر)- موی بدن (به)

پت - pet = احول (طب) - آب بینی (بر)

پت - pat = خاکهٔ نرم چوب که در اثر کرم‌خوردگی بوجود آید (گی)- بینی (ل) - ریسمان یا موی سر بهم پیچیده، وگره‌خورده(خ-لار)-برهنه (ج)

پتا - patā =لای ریسمان، مو و پشم ونخ (لار)

پت پت - pet pet = تکه تکه و پاره پاره (لار)- اسم‌صوت خاموش‌شدن چراغ‌که روغنش تمام شده (خ)

پت - pett = گردا گرد دهان- پوزه (آش)

پت - patt = ابداً، هرگز (لار)

پت‌خوار- pot xār = نشانه‌دار- دارای اثر (کر)

پترات - patarāt = سخنان اراجیف ولاطائل (لار)

پتشك - potešk = ذرّه-قطره(به)

پتك - patak = صبر و حوصله (لار)- خمسه زائده و متفرقه (طب)

پتك - petak = کوچك و بی اهمیت (لار)

پتك - petk یا patk = درخت کبوده (به)

پت‌کن - pot kan = طفیلی، کسی که بمال غیر طمع ورزد، کسیکه‌فقط بفکر خویش است (لار)

پت‌کنده - pot kanda = چیزی که بحیله ازکسی ربوده شود (لار)

پتنیك - petenik = بونه (م)

پتو - patu = وازده-مردود (به) کشك- (طب)- دوغ پخته‌که هنوز خشگ نشده (م)

پتور - potūr = مورچه (گی)

پتور - petūr = نوعی کفتار- موجودی خیالی‌که مزاحم‌ومظهرسرعت‌و چابکی است (لار)

پتیار - patyār = مورچه (لار)

پتییو - pateyu = کشك (طب)- دوغ پخته‌که هنوز خشك نشده (م)

پته - pota = گوشت‌آلود- چاق -توله خرس (آ)

پته‌زا- pate zā = نوعی‌ماهی(طب)

پج - poj = بوشال - الیاف ساقه گندم (لار)

پچا- pacā = خاروبوته‌ایست(لار)

پچش - pacaš = مبهوت، منتظر متعجب‌در بعضی‌نواحی «paci» گویند(لار)

پچك - poccak = انگشت (ك)

پچل - pacal = چرخی‌که در دستگاه ابریشم‌کشی با پا بحرکت درمی آید (گی)- بی‌حیا وسلیطه (ج)

پچو - pocū = سبزه‌ایکه برروی ونان و ترشی در اثر ماندن وفسادظاهر شود- کپك (خ)

پچو زدن = کپك‌زدن

پچی - peci = اندك (لار)

پخ - pax = کبج و مختل‌الحواس (لار) - پخش‌واب‌گرد (آ)

پخ - pox = غی‌چشم (خ)

پخ - pex = نوبت‌ووعدهٔ‌غذا (لار)

پخ پخ - pex pex = مسامحه و مجاله ودوپهلو سخن‌گفتن (لار)

پخ پخ - pax pax = کلاه پرپشم (خ)

پختوك - poxtūk = چغندر پخته (ق)

پخر - paxar = زنگ‌مس (گی)

پَخر - paxer = فراوان وزیاددر مورد نعمت (شی)

پخزدن یا کردن- ...pax zadan - گرفتن تیزی نبش چوب یا آهن و امثال آن (ط)

پخمك - paxmak — کپك روی نان (لار)

پخوم - poxūm = ساقهٔ جوان تمشك که پوست کنده و با نمك میخورند(گی)

پخیدن - poxīdan = فاسدشدن وبی‌مزه شدن میوه (ط-خ)

پد - pod = جنس پوست ازنظر حساسیت وقابلیت برای زخم‌شدن یا شفا یافتن (لار)

پدام - pedām = پارچهٔ سفیدی که هنگام نزدیك شدن بآتش و اجرای مراسم دینی جلو دهن بندند (به)

پدری - padri = نگینی از طلا یا فیروزه که در روی گلی ازطلا یا نقره قرار داده و برلبهٔ بینی زنها نصب کنند (لار)

پدس - pados = ظرفی که شیردر آن ریزند-کسیکه از پستان گوسفند شیر میدوشد (لار)

پدم - padm = انباشتگی آب در محلی بعلت سد مجرا (لار)

پُدوز - podūz = خرمای نارس که بریزد- (جه)

پر - par = گرانبها (تا)

پرادم-perādom = لبهٔشیروانی(م)

پرار - porār = بز (لار)

پراسو- parāsu = دنده،اضلاع ستون فقرات (ك)

پَران - parān = فصیح در سخنوری (آ)

پرپاتیك- perpātik = عنکبوت وکارتنك (گی)

پرپتك-por patak = پرحوصله و پرحرف (لار)- رك : پتك

پرپرزدن‌چشم- ...per zadane per = زیاد پلك زدن (خ)

پرپروسر - perperūs = پارچهٔ بسیار نازك (آش)

پرپیله - por pīla = لجوج - پرحوصله (لار)

پرپیلگی = پرحوصله گی- لجاجت و اصرار (لار)

پرت - port = پل (گی)

پرت - part = پوستهای داخل گوشت(خ) عصبانی و از جا در رفته(آ)

پرتال - partāl = شاخه‌های اضافی درخت (به)

پرتان - partān = خارج از موضوع، بی‌معنی (آش)

پرت‌شدن - part šodan = از جای بلند افتادن (خ)

پرت‌کردن = چیزی‌را با فشار بیکسو انداختن (ط)

پرت‌گفتن-...part = حرف‌خارج از موضوع زدن (ط)

پرج - perec = کسی‌که زبانش میگیرد-الکن (لار)

پرچلین-per celīn = عمامه(ب)

پرچینی - parcīni = تخم‌اول مرغ خانگی (گی)

پرخا - perxā = عمه (طب)

پرخی - perxi = غیر مأنوس ، غیراهلی (شی)

پردژ- pardež = مجال- فراغت- فرصت (ك)

پردو - pardū = چوبهائیکه میان تیرهای سقف‌میگذارندودرخراسان «پرواز» گویند (آش-آ)

پرزدن - par zadan = برهم زدن معامله (آ)

پرژ - perž = متفرق وپراکنده ودرهم‌ریخته (ك)

پرسم- parsom = آردیکه‌بخمیر زنند تا بدست نچسبد (لار)

پرش - pareš = نوعی‌ازحبوبات شبیه به‌برنج که‌در آذربایجان‌میکارند (آ)

پرشنه - péršena = عطسه (به)

پرك - perek = صدای بینی حیوانات‌درموقع‌ترس‌واحساس‌خطر (لار)

پرك - pork = نخ‌کلفت (طا)

پرك - parak = پلك‌چشم (گی) قاچ وپره‌خربزه ونوع آن (آ)

پرکا - parkā = طپش (تا)

پرکستن - parkastan = از خواب پریدن- بلزه درآمدن (گی)

پرکله - parkola = ناتمام - بهم‌آمیخته (به)

پرکند - parkand = قسمت‌جدا شده ازکوه (ك) - منحوس و مرده شو برده (لار)

پرگ - perg = بچه‌کرم (ك)

پرگرفتن - par greftan = پروازکردن (همه)

پرگه - porga = خرفه (لار)

پرلا - parlā = پرنده‌ایست‌آبی که بتر کی قشقلداغ مینامند- (طب)

پُرم - poram = میش عقیم و بی‌شیر شیرنده (لا)

پرنو- pernu = دلیل‌وبرهان(ك)

پروا - parvā = مو (ك)

پرواسه- parvāssa = دیواریکه سرتاسرگردبام خانه‌کشیده شود (لار)

پرو پرو - paru paru = تکه تکه ونامنظم «درمورد غذا» (لار)

پروسك - prusk = شراره(ك)

پروشه - prūša = برف ریز و ودانه دانه (ك)

پروند - par vand = بندیکه بکمر بسته و بآن تکیه زده از درخت بالا روند (لار)

پره- pera = دنبالهٔسقف‌خانه‌های گالی پوش که از دیوار جلوتر آمده و مانع‌باریدن‌باران‌بدیوارخانه‌میشود(گی)

پره - para = از انواع دامهای ماهیگیری که بعداز گستردن آنرا بساحل میکشند (گی)

پره - parra = دوکی که دارای چهار پراست وبایك میلهٔ چوبی و چهار تکه مسطح از شاخ ساخته شده و برای ریسیدن پشم بکار میرود (لار) - دندانه چرخ (خ)

پرهلی - pareheli = برگه‌زرد آلو= ترشاله (به)

پری - peri = الیاف درخت خرما (لار)

پریختن - prīxtan = تصفیه کردن- صاف‌کردن (گی)

پری‌تو - paritu = محوطهٔ داخل خرمن (به)

پریك - perik = کم (طب)

پز - poz = قابلیت پوست برای بهبود یافتن زخم سطحی (لار)

پزو - pazū = کل، بز نرکوهی که دارای‌شاخ بلند است (لار)

پزواپز - pez vāpez = لباسهای یدکی برای تعویض بنوبت (لار)

پزونگ - pezvang = آدم‌کند فهم واز هم وا رفته (آ)

پزه - peza = نشای بوته (لار)

پزآب - pez āb = آبی که در موقع باران ازکوه سرازیر و در دشت پراکنده شود (لار)

پس - pes = کچل (ان)

پس - pas = گوسفند (ش)

پس‌آب = آبیکه برای آخرین‌بار روی چای می‌بندند ویا از غوره و نوع آن میگیرند (همه)

پس‌آوردن = برگرداندن-استفراغ کردن (خ)

پس انداختن = صرفه‌جوئی و جمع‌کردن پول-بتعویق‌انداختن- تولید مثل‌کردن (خ)

پس باز - pasbáz = کسیکه در قمار آخردست میبازد (آ)

پس‌پس رفتن = روبه‌عقب سرگام برداشتن (ط-خ)

پستر- pastar = روز بعدازفردا -بدتر (لار)

پستونك - pestūnak = سنجد- سرپستان‌مصنوعی (ش)

پس‌دورا - pas dúrá = آنچه پس از درو بجا میماند (آ)

پسا - passā = دریك ردیف و پشت‌سرهم (لار)

پسغوله - pasqūla = خرابهٔ تاریك، بیغوله (لار)

پسکال - paskāl = پس مانده خوراك-تفاله چای ونظائر آن (گی)

پسکل - paskal = نوعی پارو زدن‌که از سمت خود بخارج است (گی)

پسکم- peskem = ایوان‌بزرگ- صفّه (به)

پسور- pasur = نانی‌که درموقع سرد شدن به‌تنورزده‌ونیم‌پز از تنور برمی آورند (آ)

پسوره - passūra = دنبالهٔ روده بزرگ که در بواسیر بیرون آید (لار)

پسه - passa = کفل و گوشت زیاد اطراف دنده‌ها (لار)

پش - paš = پس، عقب (ه)

پشام - pašām = آماس و ورم که دربدن پیدا شود (آش)

پشپشو - pešpešū = بیدمشك (خ)

پشتابد - poštābad = چندسوفی (گیاهی که در بافتن حصیر بکار میرود) که در انتهای حصیر برای استحکام ودر نرفتن سایرسوفها استعمال میشود (گی)

پشت - pošt = کمك ویاور

پشت بهم‌دادن = باهم کمك کردن (خ)

پشت بهم کردن = قهر کردن (خ)

پشت‌چشم‌نازك‌کردن = ناز ونخوت فروختن (ط)

پشتك - peštak = کیسه‌ای که ازالیاف خرما می‌بافند (لار)

پشتکو - peštakū = وسیله‌ای قلم‌مانند که ازبرگ خرما سازند وباآن مایعات را مخلوط کنند وآنرا pešakū نیز گویند-نوعی حصیر کوچك وگرد (لار)

پشدوك - pošdūk = چوب گردی در پائین دوك ونزدیك بنوك آن که نخ یا پشم تابیده را از پشت آن به سوی بالای دوك بردوك می‌پیچند (آش)

پشری - pošari = شغل کسی که تهماندهٔ میوهٔ درختان را میپیچید (آ)

پشك - pešk = پیش‌آمد (خ)

پشکش افتادن = پیش‌آمد کردن وممکن شدن (خ)

پشك - pešak = حریم‌جلو قنات-ماهیچه (لار)

پشگه - pešga = جعبه‌ای چوبی که میوه را درآن حمل میکنند (آش)

پشمان - pošmān = زمین هموای که میان دوکرد زراعتی است (آش)

پشور - pešūr = آبدزدك (لار)-پیش تنور (آ)

پشون - pešūn = صندوقخانه پستوی اطاق (ج)

پشوه - pešava = تالار جلوخان عمارت وبنا (لار)

پشی - peši = میگو (طب)

پغ - poq = اسم صوت ترکیدن حباب آب وامثال آن (خ)

پف - paf = کف‌سفید رنگی که جگر گوسفند را پوشانده (ا)

پف - pof = کف برآمده برروی هرنوع مایعی (ط)

پفتل - paftal = آدم تنبل وبی‌عرضه-گیج وکودن (لار)

پفکو - pofakū = نوعی شیرینی که ازسفیدهٔ تخم وشکر درست‌کنندوپوك وبرآمده است (لار)

پفلنگ - pofelang = نان‌بیات را که روی آتش تازه‌کنند «پفلنگ» میشود (بر)

پفی - pofi = متورم-باد کرده (لار)

پك - pak = فك (خ)- پله (گا)

پك - pok = ریسمان پوسیده (لار)

پك پك - pok pok = نخ یا پارچه بیدوام وفرسوده (لار)

پکه - pakka = ماهر و استاد ، حاذق (لار)

پکوه - pakava = وصله (لار)

پکه - poka = پوسیده ، درتاتی «پوچا» (ه)- ك: پك

پگ - pog = خوشهٔ بزرگ میوهٔ درخت خرما (لار)

پل - pel = نوبه - دفعه (لار) - انگشت دست (ك)

پُل - pol = مو - (ب)

پل - pal = چوب کوچك در بازی الك دلك (اس)

پلاچه - pelāca = کندو تنبل (لار)

پلاخوم - palāxūm = گیاهی بطول دومتر که در بالا شاخهای بیست تا سی سانتیمتری دارد ودارای گلهای سفید ریز است ودرصنعت وطب مصرف دارد ونام علمی آن sambucus cbulus است ودر گالش «پلیام» ودر لاهیجان «پلخوم» گویند (گی)

پلار - palār = چوب سوراخداری که تارهای حصیر درموقع بافتن از وسط سوراخهای آن میگذرد (گی)

پلاس - pelâs = پوست - گوشت لاغر وکم‌چربی و آنرا «پلاسکو» نیز گویند (لار)

پلاس‌شدن = زیادماندن جائی (ط)

پلاش - pelāš = خس وخاشاك، خورده‌چوب (ك)

پلاواش - palá vāš = نوعی سبزی صحرائی (گی)

پل‌پاچه - pal pāca = آدم گردن کلفت وقوی (گی)

پلپلکو - palpalakū = پروانهای رنگین که درمزارع دیده میشود (لار)

پلپی - pelappi = حالت شخص بی‌نزاکت که رفتارش زننده است (لار)

پلتیه - palteya = آنچه سرخم وشیشه را بدان بندند (لار)

پلچ - pelec = نیمه الکن (لار)

پل چفته - pal cafta = بازی الك دلك (اس)

پَلچنار - palcenār = گل تاجریزی (م)

پلخار - palxār = مرغی که تازه پردر آورده ومیتواندبپرد (لار)

پَلخوم - palxūm = بوته‌ای بلند و جنگلی که دانهای بنفش دارد و آنرا «پلهُم» نیز گویند (گی)

پلدار - paladār = درختی جنگلی که نام علمی آن Frangula Rhamnus است (گی)

پلزی - palazi = نوعی نان فطیر (لار)

پلسمو - palasmū = منحوس- مزاحم (لار)

پُلشیدن - polšidan = سوختن پشم و مو بطور کلی (ك)

پلف - polf = چاق و شکم گنده (گی)

پلکه - palka = قاش-برش (گی)

پلگ - polg = گیسو (لار)

پلّا - pellā = بزرگ (گی)

پلوك - palalūk = گستاخ (لار)

پلمپك - pelampak = فوری- ناگهانی (لار)

پلمپکی = بفوریت و ناگهانی (لار)

پَلمه - palma = آسمان نیمه ابر (آ)

پلنگ - paleng = پهلو بپهلو گشتن، غلطزدن (لار)

پلوچ - polūc = آدم متقلب و نادرست (ك)

پُلور - polūr = نوعی ماهی (گی)

پلوش - plūš = پشم‌سوخته- موی کز داده (خ-به)- قسمت تخمدان سیب و به وگلابی (آ)

پلوشه - plūša = تکه پارچهٔ کهنه که آتشگیره کنند (آ)

پلوه - polova = شاخ و برگ و خاشاك و کفی که بر روی آب روان باشد (لار)

پلی - pali = بزرگ-گنده (گی)- پهلو (طب)

پلیته - pelīta = جرقه آتش- اثرضربهٔ انگشت برروی پوست بدن (لار)

پلیس - pelis = نشگون (لا)

پله - pola = زیرپل- پل کوچك -سوراخ (لار)

پَله - pala = دست‌پاچه (خ)- از اتباع است و بعد از کلمهٔ «پول» آید: پول و پله (ط)

پله - pela = کیسه (لار) - جیب بغل (طب)- جیب وکیسه (ر)

پَله خورت - pala xort = خرده پاره (آ)

پله قون - pela qavon = ترکیبی از دوشاب وروغن ونعناع‌وادویه که پس از پختن باپلو میخورند (گی)

پَلَه کش - pala keš = لش و ول ولاابالی- (ب)

پلهم - palhom = بوته‌ای بلند وجنگلی‌که دانهای بنفش دارد و آنرا پلخوم نیز گویند (گی)

پم - peem = یك مشت پر از هر چیزدرحالیکه‌دست بهم‌چسبیده‌باشد(گی)

پمت - pemmet = پوشیده، ضد برهنه (طب)

پن - pen = سوراخ‌کون (ی)

پنام - panām = آماس‌وورم (ك)

پنبه تیم - panba tim = نام پرنده‌ای آبی (طب)

پنبه واش - panba vāš = از گیاهان وحشی (گی)

پنبه هك - panba hak = نوعی گیاه وحشی (گی)

پنجای - panjāy = گیاهی است وحشی که آنرا دربعضی نقاط پنجانگشت یا پنجانگشتان نیز گویندونام علمی آن poltentilla repeus است (گی)

پنجك - panjak = روزهای اواسط تابستان که در آن روزها کسی بدریا برای شنا نمیرود ومیگویند خوك خودرا بآب دریا زده (گی)

پنجل - penjol = پنج شاخهٔ فلزی شبیه پاروکه برای بیرون آوردن چیزی از قعرآب بکار میرود (لار)

پنجه - penja = تازه رستهٔ گیاه وتازه از زمین برآمدن (آ)

پنچار - poncār = کفش (آش)

پندیك - pendik = نشکون، (طب)

پندیل - pendīl = گوسالهٔ نوزاد (خ)

پنکه - panka = آردیکه برسفره پاشند تا خمیر بآن نچسبد (ك)

پنگال - pengāl = ناخن پنجه

پنگال کشیدن = ناخن کشیدن (خ)

پنگی - pengi = بخشی - قسمتی از چیزی (لار)

پنورو - penūrū = چروك شدن پوست در اثر آب سرد وگرم (لار)

پنیرپی - ponirpoy = نوعی گیاه وحشی (گی)

پو - pu = نخی که از پشم رشته باشند (گی)- موادغذائی فاسدشده (لار)

پوا - povā = تارعنکبوت (لار)

پوپ - pup = گیسو - زلف (ك)

پوت - put = میان خالی-مجوف (ك)- وزنی معادل پنج من و نیم تبریز (همه)

پوتار - putār = مورچه (گی)

پوتانك - pūtānak = مثانه، آبدان (آش)

پوته - pūta = پهلو (هم)

پوچا - pūca = پوسیده (تا)

پوچار - powcār = پای افزار- کفش (ا)

پوچول - pūcūl = پوست خشك و شکننده گردو (ا)

پُوده - pūda = فساد غذا در معده

پوده کردن = فاسدشدن غذا در معده (خ)

پورانه - pūrāna = بلدرچین (گر)

پورس - purs = لیفهٔ تنبان (گی)

پورست - pūrest = روی مقصود افتادن (ب)

پورمك - pūrmak = کیك نان ونوع آن (شی)

پوره - pura = برهنه (تا) - خربزهٔ نارس (می) پوسته (خ-آ)

پوز - pūz = نوك بینی (لار)

پوزار - pūzār = پاافزار-کفش ارسی (پ)

پوسان - pusān = همکاسه- اپاق ورفیق خوراك وگردش (آ)

پهه - peha = پست (طب)

پیارو - piāru = نوعی خرمای نامرغوب (لار)

پیان- poyān = یك مشت‌پر (گی)

پی‌با - pibā = نام نوعی خرماست (لار)

پی‌پیك - pipik = تاج خروس و مرغان دیگر (آ)

پیت - pit = پارچهٔ پوسیده وکم دوام (به) احول-پوسیده (طب)- زجر و ناراحتی (هم)

پیتار - pitār = مورچه‌که آنرا «پوتال وپوتار» نیزگویند (گی)

پیتك - pītak = خمسه زائده ، خمسه مسترقه (م)

پیت‌گل - pit gel = جغد (م)

پی‌تی - piti = دیزی (هـ-تا)

پیته لوس- pite lūs = خزنده‌ای مانند مار که شکم خود را باز میکند وچون حشرات برآن نشینند آنرا بهم میآورد و بترکی مکرمچ گویند (طب)

پیچا - picā = گربه (گی)

پیچار - picār = آلات واسباب ماهیگیری (گی)

پیچاس - picās = مهره‌ای فیروزه رنگ‌که بکس گربه موسوم است وبرای‌چشم زخم‌بکار برند (گی)

پیچاك - picāk = چرب (اش)- چسبناك(لار)- سفت ومحکم(ان)-محکم وتابیده در ریسمان (ك)

پیچل- peycal = زنهای‌دوبرادر که در تهران «جاری» گویند (گی)

پیچه- pica = گربه(لا) روبندهٔزنان تهرانی (ط)

پخ پخ - pix pex = اضطراب وقلق در حیوانات وانسان (لار)

پیختن - pīxtan = آورد و برد کردن در مجامعت (گی)

پیران - pirān = خناق (ك)

پیر سمان - pir semān = چوبیکه‌گاوآهن بدان وصل است (سی)

پیرسنجه - pir senja = سنجد جنگلی (م)

پیرفل - pirfal = پوست درشت برنج‌که پس از کوبیدن شلتوك بدست میآمد وبرای سوختن‌روی هیزم میریزند تا دیرتر خاك شود وشلتوك‌را نیزبا آتش آن بودهند (تن)

پیروك - piruk = پلاسیده‌شدن دست وپا در اثرزیاد ماندن درآب (ط)

پیز - piz = ساق‌پا (ل)

پی‌زدن - pey zadan = نقب کندن (خ)

پی‌زده - paizada = فرزندیکه از زن دیگری یاشوهر زنی است (لار)

پیزگ- pizg = ماده‌روغنی‌وسفید رنگ ریشهٔ درخت نخل که خوراکی است (لار)

پیسی - pisī = نکبت و فقر(ط)

پیسپا - pispā = نانی‌است خشك که با روغن آلوده‌اند (لار)

پیس خالك - pis xālak = تکه خیلی‌کوچك (گی)

پی‌سر - pey sar = پشت‌گردن، قفا (آ-ا)

پیسغله - pisqala = تکهٔ بسیار کوچك (خ)

پیش - pīš = شاش بچه (شی)- صدائی که برای راندن گربه بکارمیبرند (هم)

پیش آوردن = بجلو آوردن- بمیان آوردن مطلبی (خ)

پیشبند - pīšband = آنچه قبل از غذای اصلی بعنوان مقدمه آورده می‌شود (همه)

پیش پرده = آنچه قبل از شروع نمایش اصلی بازی‌کنند (همه)

پیشتین- pištin = سنجد(س-سم)

پیش خرك- piš xerak = سدی در معبر قنات (لار)

پیش دُرّه - piš dorra = غرفه و ایوان کوچك که درجلو اطاق بنا کنند -آکاسی (خ)

پیش کردن = واداشتن و تحریك کردن- جفت‌کردن در (خ)

پَیشوان - pišván = غرفهٔ جلو اطاق- ایوان کوچك (آ)

پیشون - pīšūn = پستو و صندوقخانه (خ)

پیشه - piša = چوبی‌میان تهی که درگهواره میان پاهای طفل میگذارند تا ادرار را بداخل«کنیف» ببرد (گی) -سوت (لا)

پیشیاگ- pišyāg = بریان شده زیر خاکستر (ك)

پیشینه - pišīnā = خوراك عصر (ا)-صندوقخانهٔ کوچك (آش)

پیکول-peykul = خارخسك(ك)

پی گشه - pigoša = شقیقه (لار)

پیگو - pigu = پیالهٔ کوچك(لار)

پیل- pil = تاول- آماس (گی)- پول (طب-ل)

پیلا - pilā = بزرگ درسنگ و امثال آن (تن)

پیلاچی - pilāci = پرحجم و بزرگ درحجم (ط)

پیلاگر - pilāgor = دراز قد، دیلاق (تن)

پیل‌دسته- pil dasta = الك‌دلك که در خراسان «لوچنبه» گویند (آ)

پیلَك - pilak یا pilek = نام پرنده‌ای آبی (طب)

پیله- pila = تاول-بزرگ (گی) - اصرار وسماجت (لار-خ)- بغل (م)

پیله‌کردن = سماجت واصرارکردن - آماس‌کردن زخم (خ-ط)

پیله‌ور = سمج ومصر (آش)

پیله‌وری = سماجت‌واصرار (آش)

پیمون - peymūn = هزار زرع که واحد زمین‌زراعتی است (شی)

پی‌ناس - pinās = بی‌عرضه وبی شخصیت (به)- خسیس و بدقیافه (ط)

پینکو- pinakū = لکه‌های‌خشن که بر پوست دست یا سایراعضا درنتیجه کار زیاد پیدا میشود (لار)

پیوار - pivār = درغیاب (ك)

پیوه - piva = ری آرد درنان پختن (لار)

ت

تا - tā = تنها (طب)

تاب- táb = دوران شش روزه چهارم را گویند که دوران بیداری کرم ابریشم درپیله است (گی)

تاپو - tāpū = کندو که برای ریختن گندم و آرد و حبوبات از گل می‌ساختند (ج)

تات - tát = حرارت (تا)-مقابل ترك (آ)

تاتا - tā tā = عمو (ب)

تاتو - tātū = حشره‌ای بطول سه سانتیمتر که پشت آن دارای دو قاب بسیار سخت است و نـام علمی آن Sucanus است (گی)

تاته - tāta = بنده‌پیر- عمو (ل)

تاته‌زا = پسر عمو (ب)

تاخت- táxt-مقابله-تعویض(لار)

تاخستن - tāxestan = زلال شدن و صاف‌شدن آب (ك)

تاران - tārān = تالان ، غارت- (آ)

تاردین - tāpdin = انداختن -پرت کردن (گی)

تارو - tārū = جارو (گی)

تارومتار- tāromatār = پراکنده و ازهم پاشیده- تار و مار (لار)

تاره - tāra = غلاف معطری که خوشه‌های درخت نخـل ابتدا در آن جای دارد (لار)

تاسیان - tasiyān = غم واندوه وحالت تأثر و افسوس از فقدان کس یا چیزی (گی)

تاشدن - tášdan = سر دادن و لغزاندن چیزی (گی)

تاشه = tāša = تیشه(طب)- ته‌دیك (س-سم)

تاشه = tāše = تیشهٔ- (طب)

تاف - táf = آبشار (ك)

تاق- tāq = درخت انگور-تاك(خ)

تاگیرواش - tágirvāš = از گیاهان ساقه‌دار که ارخاروتیغ آن برای بازکردن سرتار پیله‌استفاده‌میشود (گی)

تاگیره- tāgira = گیاهی‌صحرائی که در خوراك«ترشه‌تره» بکارمیرود(گی)

تال - tāl = پوست انار ومازو و امثال آن‌که برای دباغی‌بکار آید (ك)- گیـاهی دارای ساقه‌های پیچنده و گل سفید (گی)- اندام،قد وارتفاع در درخت (لار)

تالا - tālā = خروس (س-سم)

تاله - tāla = خرمن‌گندم و جو که هنوزکوبیده نشده (لار)

تاماسا - tāmāssā = دماغهٔ در و مانند آن (آ)

تام تول - tám tūl یا تم‌تول tam tūl = ساکت و آرام (گی)

تان - tān = داخل و درون چیزی (گی)

تای - tāy = جوانه تـاك - تاك - مثل ولنك (آ)

تایه - tāya = ابریشم تابیده (گی)- دایه (آ-گیل)- تودهٔ خار (آش) جمع خرمن قبل از کوبیدن (آ)

تئئت - taat = پهلو- نزد (لار)

تَبج - tabaj = گیاهی رونده که در تهران «پاپیتال» گویند و نام علمی آن kederahelix است (گی)

تَبرد - tabard = سنگ (اس)

تبری - tabari = در اطاق (ت)

تَبکان - tabakān = تبنگان، طبق بزرك بقالی- (طوس) اسدی ۲۵۹

تپتین - taptin = فضله گاو (سی)

تپیك - tapik = اردنگی - لگد (آ)

تپه - tapa = بن- ته- قاعده و یا گودی جائی از قبیل آب انبار وچاه (لار)- بالای سر (آ)- عروقچین کوچك (گی)

تپه‌تور - tapa tūr = گیج و بی‌حواس- مبهوت از ضربه‌ای که بمغز و سر کسی وارد شود (لار)

تپه‌زا - tapa zā = نام نوعی ماهی است (طب)

تت- tat = سوسك حمام، حشره سرخ رنگ بدمنظری که درحمامهای قدیمی یافت میشود (لار)

تته - tata = سبد بزرگ (ا)

تته - tota = شاش (ه)

تتی- teti = شکوفه- (طب)

تتیش - tetiš = کوچك و ظریف دوستداشتنی (ط)

تتیش‌مامانی = خوب و برازنده و در مورد معشوق واطفال بکارمیرود (ط)

تج - tej = جوانه‌ای که از تخم کشت شده سربرزند (به)- تند و تیز (طب)

تجن - tejen = گیاهی است که خانها را بآن حصار کنند (ر: تیجن - طب)

تجیر - tejīr = پرده‌ای که برای حائل شدن گذارند (خ)

تخ - tox یا tax = گیاهی است صحرائی (گی)

تخ - taax = حیف، دریغ و افسوس (لار)

تخار - toxār = صدای خفیف و آهسته که بزحمت شنیده شود (لار)

تخرمه - texerma = خمیرشده- از تلیت (بر)

تخس - toxs = نفله وضایع‌شده- چموش (ك)- قسمت و سهم (به)- پخش و پراکنده (خ)- بچهٔ شیطان و شریر و پر حرارت (ط-آش)

تخس کردن = پخش کردن (برو-خ)

تخش- taxš = تند وبرافروخته-شریر و شیطان که در تهران «تخس» گویند (لار)

تخم دلاشوب- toxme delāšūb = فلفل بری (شیراز، برهان زیر اثلق)

تخم و ترکه - toxm o terka = اولاد وکس وکار (خ)

تخم وهل - toxme vehal = تخم سروکوهی- (شیراز، برهان زیر بهل)

تدری - todri = دانه‌ای ریز که ازگیاهی وحشی گرفته‌میشود وبرای‌سینه درد بکار میرود (لار)

تدماش - todmāš = خوراکی که از سیب زمینی وگشنیز وگوشت و لوبیا وروغن تهیه‌کنند (به)

تُدَن- todan = دورانداختن (لا)

تر - tor = تبر (م)

تَر - tar = خواندن - (س-سم) - عرق (آ)

تراز - terāz = آبشار (سی)

تراز- torāz = مقدار شیرشالانه مواشی (ا)

تراکنش - tarākeneš یا tarākoneš = سوزش- (طب)

تربو - terbū = ترب سیاه و سفید (لار)

ترپ- torop = نیمه‌شکسته (لار)

تِر تِر - ter ter = اسم صوت اسهال (خ)

تُرته - torta = آنچه پس ازآب کردن‌کره باقی میماند (آ)

ترچك - tarcek = تازه‌جوان(ك)

ترخ - terax = سست وبیحس(خ)

تِرخ- terx = بوته‌ای‌است‌که‌برای سوختن بکار میرود (سی)

ترسه - tarsa = وارونه-معکوس وبرعکس (آ)

ترشاله - toršāla = برگهٔ زرد آلو- پرهلی (به)

ترش بالا - toroš bálá = جلو صافی‌که در همدان«ترش‌بالا»گویند(شی)

ترش‌تیر - toroštir = میش‌سه ساله (به)

تِرق - teraqq = اسم صوت‌برای صدائی‌که ازکوبیدن جسمی سخت‌برجسم دیگر حاصل شود ، مانند صدای چکش برسندان (خ)

ترقستی - teraqqasti = بستهٔ کوچکی از باروت و گوگرد و امثال آن‌که برمین میزنند ومنفجر میشود (خ)

تِرقِه - tereqqa = بستهٔ کوچکی که از مواد محترقه تهیه کرده و بزمین میکوبند تا منفجر شود (ط)

ترك - terek = نفس (م)

ترکس - tarkas = نام گیاهی است (طب)

ترکله - tar kala = مزرعه و جالیز (لا)

ترکمان - torkamān = قوس قزح- رنگین‌کمان (گی)

ترکمان ریش - terkamán riš = نام گیاهی شبیه بریش ترکمان (طب)

ترکه - tarka = کنایه ازآدم باریك اندام و ضعیف (ط)

ترکی - torki = بی‌قاعده و بی حساب- حلوائی‌که باآرد وروغن وخرما می‌پزند (لار)

ترم - tarm = اهرم،دیلم، چوب یا میله‌ای‌که برای بلند کردن چیزهای سنگین بکار میرود (آش)-لاشه- مرده(ك)

ترم - torom = حیوان تخمی- نری‌که برای تخم‌گیری نگاه دارند(به) -مخمصه ودردسر- بازی باکارت (لار)

تُرماج - tormāj = آش رشتهٔ (ت - ن)

ترِمه - terma یا terme = نام پرنده‌ای آبی (طب) - پارچهٔ پشمی مخصوصی‌که درکرمان بافند (کر)

ترنجیدن- toranjīdan = خشك شدن عضوی از سرما (خ)

ترندن- torondan = غلطانیدن (لار - شی)

ترنسك- ternosk = پرنده‌ایست کوچك (به)

ترنه - tarna = تازه‌وجوان (طب)

تَرنه - tarne = شکم‌گنده (گی)

ترنه‌مار - tarna mār یا mār torne = گاو نوزادکه تازه‌زائیده (م)

ترو - terū = جاروب (لا)

تُروك - torūk یا terūk = نفس (طب)

تروم - torum = جنس ونوع(ك)

ترونه- torūna = تابیده شال‌یا پارچه‌که در بازی بکارمیبرند ودرمشهد «درنه» گویند (شی)

ترونه‌توخط = بازی‌باترونه (شی)

تره - tora = شغال (لار)

تَرَه میره- tara mira = تره‌تیزك -(سی برهان زیر انداو)

تریخ - tarīx = اوقات تلخ - عصبانی (لار)

تریخی = عصبانیت‌واوقات‌تلخی(لار)

تریدن - torridan = غلطیدن بی‌اراده (آب)

تریَسه - tarīsa = گاومیش‌ماده سه ساله (طب)

تریشگه - trišga = ریزه و خلال چوب (آ)

تریشه- trīša = تکه‌پارچه‌هائی نازك‌که از برش دم قیچی زیاد آید (به)

تریغ - tariq = تریخ (لار)

تریفه - trīfa = تلألؤ و درخشندگی (ك)

تریك - terik = جادهٔ مالرو (به)- تگرگ(م)- جرقه آتش (س-سم) - رجوع شود به «سنگ‌تریك»

تز - tez = زود و جلد (آ)

تزگ - tazg = رطوبت کم آب در قنوات، نم (لار)

تزیگ - tazīg = کرخ و بی‌حس و بی‌اراده (ك)

تژ - taž = حصیری از نی یا از شاخه‌های درختان که پشم یا پنبه را بر آن میریزند تا خاکش گرفته شود (آش)

تِژیون - težyūn = دانگی کردن خرج در گردش که باصطلاح اروپائیان پیك نیك میگویند (تر)

تس - tes = تلکه (گی) ـ رك : تسی (ط)

تسباغه - tosbāqa = سنك پشت (آ)

تس سگ - tes sag = داروئیست که بعربی بنفسج الکلاب گویند (شیراز. برهان. زیرشا بانك)

تسك - tasek = پست، کوتاه (طب)

تسك - task = کم عمق و تخت (گی)

تس و بکو - tosobokū = آبله مرغان (لار)

تسی - tosī = گودوش ـ ظرف آبخوری (آ)

تسی - tesi = پولیکه اطرافیان بازی بعنوان دستخوش از برندهٔ قمار میگیرند (ط)

تسیه - tesya = پاچراغی وشتلی که در تهران «تسی» گویند (گی)

تش باد - taš bād = بادسوزانیکه در تابستان در جنوب و فارس میوزد (لار)

تشر - tešar = پرخاش و تغییر کردن (خ)

تشر زدن = تغیّر کردن (خ)

تشك - tešak = جرقّه (ت)

تشك - tašk یا tošk = گره نخ وطناب ـ کورك ودمل ـ هستهٔ میوهائی مانند هلو وزردآلو (گی)

تشك - tešk = گاو نر یکساله (طب) ـ گاو نر که محافظ گاوها درجنگل باشد (م)

تشك - tašk = سرشت ـ گوهر ـ ریخت واندام (ك)

تشنی - tešni = گلوگاه (ب) ـ جوجه تیغی (طا)

تُشَه - toša = اخم (ت)

تشی - teši = جوجه تیغی (ط)

تشی - taši = جوجه تیغی (طب) رنگ سرخ شبیه بآتش (لار)

تشی گزر - taši gazar = زردك صحرائی (طب)

تغل - taqal = سدی گلی بین دو زمین زراعتی ودو نهر (لار)

تغل - toqol = برهٔ مادهٔ دو ساله (به)

تفت - taft = سبدمانندی که از شاخهای درخت با برگ باغبانان ترتیب داده میوهٔ نوبر را با آن برای ارباب یا بزرگی میبرند (ط)

تفتك - toftak = جاسوس، مفتش مخفی (لار)

تفتك - teftak = قرمساق (آ)

تفتکی= بطور جاسوسی (لار)
تفك - tafak= انگل ومزاحم- سرخر (گی)
تفه - tofa= درون- درزیر (لار)
تقلی- toqolī= میش یکساله(ت)
تق ولق - taqq o laq= کساد بازار وکار (ط)
تك- tak= قطره(لار)- پهلو(گی)
تك - tek= میان-اندرون (لار) لب- قله کوه- پهلو (گی)
تك پران- tak parān= کسیکه گاه گاه وبدلخواه کام میدهد (ط)
تك پرانی = عمل شخص تك پران
تك تك - toktok = مرغدار کوب (گی)
تکل - takal = منقار مرغ- یك لحظه- پوشش روی پالان الاغ (لار) - لنگه‌های چوبی که کف آن تخته است و برای حمل سنگ با الاغ و قاطر بکار میرود (ط)
تکل- takel = فرش حصیری از نوع بوریا (لار)
تکل تو - takal tū= تکل‌های بزرگ که برای یابو و قاطر بکار میرود (شی)
تَکَنه- takana= جوجه تیغی (طب)
تکنه - takena= نوعی نان که مخصوص طبقات فقیر است (لار)
تك وفل - tako fal= حالت احتضار- دست و پازدن در حال مرگ- مرغ نیم بسمل (لا)

تکه - taka= بز پیشرو (آ)
تکیرگه - tekirga = کتیرا، صمغ درخت (آ)
تل - tel= شکم (به)- درختی که «چیت» نامیده میشود و از چوب آن قنداق تفنك میسازند (طب)- زلف (آ)
تل - tal= تلخ (طب) - رطوبت و تری (لار)
تلا - talā= شانه (تا)- خروس (گی - طب)
تلاجی - talāji یا telāji = نوعی ماهی کوچك (طب)
تلاکله - tolā kela یا kele talā= جوجه خروس (م)
تلاکله - talākola = جوجه خروس (طب)
تلان - tallān = چاق و فربه وگوشت آلود (ط - به)
تلایه- talāya= موقع خواندن خروس (گی)
تل بریز- tol beriz= نیم برشته کردن گوشت وامثال آن بطوریکه تمام آبش تبخیر نشود (لار)
تلتم - toltom= آشفته (کر)
تلخ - talx = استخر - برکه آب (خ)
تلخام - talxām= قسمت بالای دهان که در تهران «سق» گویند (گی)
تلخوم - talxum = از انواع پرندگان (گی)

تلخه - telxa = تلخ شدن دهن درنتیجهٔ غلبهٔ صفرا (خ) - زردآلوی تلخ- زردآلوی هسته تلخ (ا)

تلخه زیتون - talxa zeytūn = زیتون وحشی (گی)

تلخم - telxam = آشفته (کر)

تلخه‌سوب- talxa sub = گیاهی است وحشی‌که آنرا در اطراف لاهیجان «تلخه‌سوم» مینامند و نام علمی آن rumex است (گی)

تلف - tolf = باقی ماندهٔ غذا- باقی‌ماندهٔ میوه بعد ازشیره‌کشی، تفاله- در تهران «تلف» گویند (لار)

تلك - talak = درخت زبان گنجشك (گی)

تلکا - telekā = نوعی گلابی جنگلی (طب)

تلکار - talkār کشتیکه‌پس از بارندگی پائیزی درزمین دیم کنند (لار)

تلکّا - telekkā = تلکا = نوعی گلابی جنگلی است (م)

تلکو - talkū = کوبیده غله یا حبوبات مرطوب (لار)

تلُم - tolom = گاو مادهٔ چهار ساله (م)

تلم- talam = گاو ماده‌ازیکسال ببالا و talem نیز آمده (طب)

تلمبار - tolombār = خن‌حمام (خ)- روی هم انباشته (آ)

تلنگ- teleng = بشکن، آوازی که از بهم‌زدن انگشتان‌شنیده‌میشود (به)

تلنگ‌کسی در رفتن = کنایه از گوزیدن (ط)

تلنگه - telenga = قسمتی از یك خوشهٔ انگورکه درمشهد « تلسکه » گویند (ط)

تلُو - talū = خراب (لا)

تل وتمبار - talo tombār = درحال ویرانی (کر)

تلوخ - talūx = بی‌شرم - سبد چرمی‌که با آن یخ حمل میکنند (ك)

تلوسه - talvasa = هوس (آ)

تُلَه - tola = چند حیوان (ب)

تله - tole = نادان (ب)

تَله- tale = صدای گاوو پلنگ(طب)

تله - tala = شکم (اش)-خروس (لا)- راه آب سنگی (ش)-گاو دانه(ا)- سبوی بزرگ- توده وکپه (به)

تله سوف - tala suf = گیاهی است صحرائی (گی)

تله ول - tala vel = گیاهی استخودروکه‌گوسفند وگاو خورد (طا)

تلی - talī = جوالی‌سیاه وپشمین بصورت تورکه درآن کاه ریزند (لار)- صدای‌گاو و پلنگ و فریاد انسان (م)- خار - تیغ (طب)

تلیج - telīj = خسیس (لار)

تلیس - talīs = کیسهٔ بزرگ(آ)

تم - tam = بخار ومه- ابر (ك)

تمب - tomb = تپه (لار)

تمبار- tombār = آوار- ریختن بنا ودیوار (به)

تمبالك- tombālak = برجسته ونمودار (لار)

تمبوشه- tambūša = لوله‌های سفالین کوچك که‌در راه آب بکار برند (ط)

تمبیدن-tombīdan = فروریختن دیوار وساختمان (ج)

تمپلك - tompolak = ناهموار ودرشت (لار)

تم‌تول-tamtūl = من‌من کردن وگنگ حرف‌زدن (ب)

تمرگیدن - temergīdan = درموردیکه منظور اهانت یا ناسزا باشد بجای «نشستن» استعمال میکنند (خ)

تمش-tameš = بوبوردگان، گیاهی است میوهٔ آن شبیه‌بتوت فرنگی- (طب) - خار (گی)

تمش‌دونه - tameš dūne = میوهٔ تمش (م)

تمن- temen = وقت (ر: تومون.م)

تمشك - temešk = توت‌فرنگی وحشی (ط)

تمه - tama = حشره‌ایست شبیه‌به کنهٔ گاوی (لار)

تمیش - tamiš = نی توبر (آ)

تمین - tamīn = غمگین (ك)

تنبوره - tanbūra = استخوان دنده (ا)

تنبی - tanabi = اطاق بزرگ سه‌دره (آ - خ)

تنجیدن - tanjīdan = لهشدن چیزی زیر فشار (هم)

تنچه - tanca = روغن داغکن بی‌دسته ولبه‌دار (ا) - جامه‌دان (لار)

تندیر - tandir = تنور (آ-ر)

تنده - tanda = هسته- دانه(ت)

تنده - teneda = بخواب رفتن عضوی (لار)

تنزه - tenza = اجارهٔ یکسالهٔ زمین زراعتی (به)

تنسگل - tenesgol = میوه‌ایکه از پیوندگوجه‌وزردآلوبدست میآید(خ)

تنقل - tenqal = کسی‌که جائی پلاس شده ومزاحم باشد (خ)

تنقول - tonqul = شکم (ا)

تنك - tonok = باز وگشاده در سفره وحبوبات وامثال آن (خ)

تنکه - tanoka = آهن نازك، حلبی (آ)

تنگ - tong = النگو - دستبند (گی)- نوع‌ظرف‌دهن‌تنگ شیشه‌ای (ط)

تنگر - tangar = تگرگ ریز وکوچك (گی)

تنگر - tengor = تگرگ (قز)

تنگل - tengal = چاله‌ها و حفره‌های کوه که برف در آنها انباشته‌شود (به)

تنگلی - tengeli = آخرین نقطه و نوك خانه‌های دهقانی یا نوك درخت (لا)

تنگلی - tongoli یا tengeli = بشکن- صدائیکه از فشار انگشتان برآرند (گی) وبصورت اول: کوزهٔ سفا این دهن تنگ آبخوری (خ)

تنگی - tengi = بستهٔ کوچك، کوله‌بار (ق)

تنگیزه - tangīza = دیزی (ت)

تن وتوشه - tan o tušá = بر ویال (طب)

تنوس - tenvas = سیخ تنور (ت)

تنگال - tengāl = سوك (طب)- نوك و تیزی (م)

تنگل-tangal = حباب آب (آش)

تو-tow = تکان (لا)- پلّه کرسی (آ)

تو ورداشتن = توانا بودن وقدرت مادی داشتن (خ) - تاب و دور خود چرخیدن (خ)

تُواتان - továtán = عنکبوت، تورتن (آ)

توپی - tūpi = چوب یا پارچه‌ای که با آن راه آب را می‌بندند (ط)

توت - tovat = سرشاخه بریده درخت نخل (لار)

توتخون - tùtxūn = نفس کش - دیّار- ذی وجود (لار)

توتك - tūtak = نی کوچك (خ) - نان کوچکی که در پایان کار برای وردست شاطر میپزند (ط)

توتو - tù tù = مرغ و خروس بزبان اطفال (خ)

توج - tūj = نوعی گلابی است جنگلی (گی)

توجش-tūješ = جریمه-تاوان (به)

توجَه - tūja = سرشیر (ت)

تور - tūr = وحشی و دیوانه (آش-گی-ا)-گیج ومبهوت (لار)- خلق وروش (ك)

توراش- tūrāš = رودهٔ کوچك گوسفند (گی)

توررواش - tūrwāš = گیاهی است که خوردن آن جنون آورد (م)

توربینك-turbinak = گیاهی است وحشی وصحرائی (گی)

تورسك - tursak = پرنده‌ای که درکنار دریا زندگی میکنند (گی)

تورنا - tùrná = ترونه- پارچه یا شالی که اطفال برای کتك زدن بهم میپیچند ودرخراسان «درنه» گویند (ا)

توره - tūra = حیوانی است بین شغال و روباه (به)- تکه آهنی که سنگ روئین آسیارا میگرداند وخودش «بساز» متصل است (ا)- تنور (ت)- توله گرگ و شغال (آ)

توره‌واش-tūra vāš = گیاهی است وحشی که ریشهٔ آن مصرف طبی دارد (گی)

توس انگل- tusangel = گیاهی است جنگلی (گی)

توسخال - tusxāl = جاروئی که از شاخه‌های نازك درختان سازند (گی)

توسك - tusk = قسمتی ازیك خوشهٔ انگورکه درخراسان «تلسکه» ودر تهران «تلنگه» گویند (گی)

توسکا- tu kā = ازانواع درخت جنگلی که درصنعت و سوخت بکار میرود و آنرا در بعضی نقاط گیلان « توسه » گویند (گی)

توسکه - tuska = توسك (گی)

توسه - tūsa = نام درختی که برگش شبیه بچنـار و چوبش شکننده است (لا)

توسی - tūsi = رنگ خاکستری روشن مایل بشیر شکری (ط)

توسیك - towe siyek = تب راجعه (لار)

توش - tuš = تندخو- بدخو- شریر (ك)

توش‌پالا - tušpálá = چلو صافی که در شیراز «ترش‌پالا» گویند(هم)

توشك - tušk = گره ریسمان- اشکالی که درکارپیش‌آید -کورك و دمل- هسته‌هائی که دارای پوست سخت باشد از قبیل زردآلو وهلو (گی)

توشکك - tuškak = گوسپند یکسالهٔ آبستنی (ت)

توشله - tūšla = گوی کوچك گردکه اطفال باآن بازی کنند (خ)

توشیدن - tūšīdán = پخش کردن (بر)

توغ - tuq = سرشیر (تا)

توف - tūt = اندرون - داخل چیزی- باطن (لار)

توقه- tūqa = بیرقی که پیشاپیش دسته‌های عزادار میبرند (آش)

توك - tūk = جمجمه-کاسهٔ سر (لار)- جلد وپوست هرچیزی (ك) -کف شیر یا دوشاب درحال جوشیدن - نوك و انتهای چیزی (گی)

توکا- tukā = حلزون، راب (م)

توکول - tukul = قسمت‌کلفت تنهٔ درخت (گی)

توکه - tukka = قطره (گی)

تول - tul = رقیق‌ومایع (ك)- گل- تیره وگل‌آلود (گی)- گل ولای (لا)- آب لای (ر)

تولرز - towelarz = تب مالاریا (لار)

تولسنگ- tùlseng = پوست‌سبز گردو وبادام (آش)

تولك - tūlak = زنبیل‌کوچك که از الیاف خرما سازند (لار)

تولوخ - tulux = مشگ (آ)

تولّه - tùlla = تیله (طا)

تولوسیدن - tùlùsīdan = خشك شدن پوست‌بدن‌وجمع‌شدن آن(آش)

توله - tūla = گیاهیست که بهرطرف آفتاب بگردد بدآنسومیگردد- (عراق. برهان زیر درتاج) - هل (خ)

توله دادن= هل‌دادن (خ)

توله‌سبزی - tūla sebzi = نوعی سبزی صحرائی که میپزند و با ماست میخورند (شی)

توم - tum = بوتهٔ برنج پانزده تا بیست روزه که قابل نشا کردن باشد (گی)- وقت (طب)- محلی که ابتدا برنج کاشته و پس از بزرگ‌شدن بمزرعه نقل میدهند (لا)- تخم (به)

تومون - tùmūn=وقت (م)

تون بتون - tùn betūn = دشنامی است‌که بکسی‌میدهند ودر آذری «تین به‌تین» گویند (ط)

تونج - tavanj = سنگ‌فرش کوچه‌که ازقلمه سنگ باشد (ت)

تونگوله-tungula= تلنگر(گی)

تُونگه - tūnga = گوشت‌گاو جوان (آ)

تونور - tunur = استوانه‌های سفالین که برسر چاهها کارگذارند تا سنگ وخاك از لبهٔ چاه بداخل نریزد- تنورهای سفالین‌که درنانوائی‌ها از آن استفاده میشود (گی)

تونه - tevana = سوزن‌جوالدوز -سوزن بزرگ (خ)

تونی - tuni=دوك (گی)

توه-tava=سنگی‌که درپی‌سازی عمارت بکار میرود- سوسك زردرنگی‌که درحمامهای‌کهنه پیدا میشود (لار)

تویی - tūi= از انواع درختان جنگلی (گی)

تویجه - tavīja = آبکشی‌که از ترکه بافته شود (هم)

تی - ti= توت (طا) - تو (ل) - قدیم وجلوتر (لار)- چشم (ب) - مال تو (گی)

تیار - tayār = آماده و مهیا ساخته (ك)

تیار - tiyār = آماده و مهیا ساخته (خ)

تیان‌ماهی - tiyánmāhi=از انواع ماهی‌که دردریای خزر یافت‌میشود و نوع پائیزی آزاد ماهی است (گی)

تی‌پا - tipà = بانك پا زدن ، اردنگی- (ط)

تیپازدن = اردنگی زدن (ط)

تی‌پائی - tipāi = نوعی‌کفش راحتی (لار)

تیپ‌تاپلی-tiptápli= خالدار- الوان (طب)

تیپ تاپلی - tiptāpeli = خالدار (م)

تپتاپلی -tiptápeli= خالدار (ر: تیپ‌تاپلی-طب)

تی‌تال - titál = استهزا و مسخره (ك)

تی‌تخ- tai tax=دهنهٔ آب‌انبار که محل اولین‌پله پائین‌رونده آب انبار است (لار)

تیتپول - tītpūl = شاه پرك بزرگ که کشندهٔ مکس وپشه است (لا)

تیتَه - tita = سیاهی چشم (آذری : برهان زیر رومك)- کوچك و ظریف (ل)

تی‌تی - titi = شکوفه (م-گی) - جوانه درخت (لا)- خار (ه)

تی‌تیش - ti tiš = کوچك (ط)

تی‌تیش‌مامانی = کوچك وظریف و دوست داشتنی (ط)

تی‌تیل - titil = سنجاقك‌وآن حشره‌ایست‌که غذای او پشه‌است وآنرا «تی‌تی‌پول» نیزگویند (گی) - پروانهٔ کرم ابریشم‌که از پیله بدر آمده (لا)

تیجن - tijan = نام‌گیاهی است که خانه‌ها را بدان حصار کنند (طب)

تیجه - tija = گیاهی است‌که در کوههای‌ییلاقی‌میرویدو برای‌مرض‌استسقا مفید است (م)

تیچه - tiyca = یك‌لنگه بار- جوالیکه‌یك‌لنگه‌باررا تشکیل‌میدهد (خ)

تیر - tīr = سدگلی‌که در فاصله میان‌اراضی‌است-چوب-گلوله-رئیس‌دسته وبهترین افراد یك‌جمعیت(لار)- درخت توت (طب-م)

تیرز - tiyarz = تفالهٔ انگور را در سبدی میریزند و روی آنرا با پوست خربزه پوشـانیده و در آفتاب میگذارند، پس ازپانزده روز آب‌ترشی پس میدهدکه آنرا «تیرز» مینامند ودر آش بکار میبرند (آش)

تیرکش - tir kaš = سوراخهای برج قلعه (لار)

تیرکردن - tīr kardan = تحریك‌کردن وبرانگیختن‌کسیرا برای اقدام بکاری (خ-لار)

تیر مرغ - tir merq = نام پرنده‌ای آبی (م)

تیرنگ - tīrang یا tīreng = قرقاول - (طب)

تیره - tira = تیله (گی)- خط کوتاه (همه)

تیره‌تیره = دارای‌خطهای‌متوازی- راه راه (خ)

تیزدم - tizdem = رجوع‌شود به شیر دم

تیسا - tisā = خالی- تهی (طب)

تیسك- tisk = پرنده‌ای‌کوچکتر ازگنجشك‌وشبیه‌آن‌که در نقاط گرمسیری بسر میبرد (ش)

تیسیه- tisiya = جگرسیاه(لار)

تیشگ - tišg = سرشگ- جرقه آتش (آش)

تیف - tif = جوانهٔ گندم باساقهٔ نازکش (لار)

تیك- tik = تیری‌که بدیوار تکیه دهند تا نیفتد- نوك پرندگان (گی) - تیغ و خار (ت)

تیکان - tikān = خار (آ)

تیگله- tigola = خارپشت (به)

تیل - til = گل ولای (طب. م)
-نوعی خربزه (خ) - ریسمان و طناب
(ه)- تلخ (تا)

تیلاش- tilāš = خرد وریز(کر)

تیل‌خس - til xos = (تیل+
خس)- نوعی ماهی (طب)

تیله - tila = بچهٔ مار وموش-
(شی)- هل (کر) گوی‌کوچك‌که اسباب
بازی اطفال است (ط)

تیله‌دادن=هل دادن= توله‌دادن

تیلیف - tilīf = آستین (گی)

تیم - tim = بذر- تخم - (طب)
رك : توم

تیمیجان- timijān = نان‌بزرگ
و نازکی‌که از برنج میسازند و مانند
لواش است (لا)

تین - tin = سراشیبی تند وتیز-
گیاهی صحرائی‌بشکل شوید(گی)- بوی
زغال- و تون حمام (آ)

تینی - tini = آدم لوس - لجوج
ویکدنده (لار)

تیوانه - tīvāna = خرج مطبخ
که ازطرف داماد بخانهٔ عروس فرستاده
میشود (ك)

تیَه - teya = چشم (ل)

ته - tah = تاری‌که از پیله باز
میشود (گی)

تهج- tahaj = هستهٔ انگورکه
در انزلی «taj» گویند (گی)

تهر - tahr = تلخ (ل-لار)-
قهر و غضب (خ)

تهرکردن= قهرکردن

تهر- tahar = از انواع ظروف
سفالین (گی)

تهرو - tahrū = دانه‌های‌سیاهك
گندم (لار)

تهره - tahra = حشره‌ای‌سیاه
رنگ با بالهای فلسی و سخت‌که جوانهٔ
درخت نخل را میخورد (لار)

ته‌زنی - tah zani = عمق چاه
یا قنات را کندن و پاك‌کردن (لار)

ته‌گیرواش - tahgirvāš =
تاگیرواش (گی)

تهن - tehen = دیگ بزرگ و
پاتیل (گی - تابه (طب)

تهین- tehin = تابه-(ر: تهن.م)

ج

جا افتادن - já oftadan =
بجای‌خودقرار گرفتن‌چیزی‌مثلا میگویند
«استخوان دست او که شکسته بود جا
افتاد» (ط)

جاانداختن= بجای خودانداختن
استخوان در رفته وهرچیز دیگر (ط)

جاب - jāb = شلتوك= جاو (گی)

جاجا - jájà = کوچه و برزن
بزبان اطفال (خ-ر)

جاخ - jāx = ملك-دارائی (ك)

جاخوانی - já xāni = سفرهٔ
بزرگ (ط-شی)

جاخوردن - já xordan = از میدان در رفتن- یکه خوردن (ط)

جار - jār = زمین شیار نشده (ك)- بانك بلند برای آگاه کردن مردم از امری (همه)

جار زدن = باصدای بلند اعلان کردن (ط)

جارجار- jár jár = آلت‌خرمن کوبی (آ)

جاز - jāz = علف هرز (به)

جازدن - jā zadan = چیزیرا از روی حیله بجای چیز دیگر قلمداد کردن (ط)

جاش- jāš = کره‌اسبی (خری که؟) هنوز زین نشده (ك)

جاغن - jāqan = هاون (لار)

جاف - jāf = جاب (گی)

جاکو - jáku = چوبیکه با آن شلتوکرا کوبند (گی)

جال - jāl = زمان (طب)

جاله - jala = دسته‌ای چوبین که دو طرف آن برآمده و برای کوبیدن چیزی بکار میرود (لار)

جامباز - jāmbāz = حیله‌گر (خ)- پتو و عدیال که از نخ‌پشمی خشن بافند (ط)

جاموله - jámūla = بادیهٔ کوچك (ك)

جانجان- jān ján = مادربزرگ- خاله بزرگتر ازمادر (آ)

جان‌نَنَه - ján nana = مادر بزرگ (آ)

جاو - jāv = جاب‌شلتوك (گی)

جانسه - jánsa = آلتی‌که شبیه بدستهٔ آهن‌چوبی است و برای جدا کردن شلتوك از خوشهٔ برنج بکار میرود (گی)

جئو - jaū = علف (تا)

جباخ- jobāx = نهریکه آب‌را بین باغها وجویها تقسیم میکند (لار)

جبد- jabad = چنبره‌ای‌که‌دارای سه‌بنداست‌وهندوانه وخربوزه‌ونوع آندورا درآن‌گذاشته می‌آویزند (گی)

جبدی - jabadi = هندوانه یا خربزه‌ای که دوام ماندن در زمستانرا داشته باشد- دختریکه با وجود رسیدن بحد بلوغ ریز وکوچك‌اندام‌باشد (گی)

جبیر- jebīr = آهوی‌کوهستانی که دارای شاخ‌کوتاه و ازآهو چابکتر است و در سیاه‌کوه دیده میشود (ط)

جته - jota = توام (لار)

جخ - jax = تازه - هنوز (ط) - بااینهمه (گی-ط)

جخت - jaxt = درست، کاملا(خ)

جخو - joxū = جوقه، دسته(لار)

جد - jod = الکن‌وآنرا درانزلی «جود» گویند (گی)

جدو - jedow = هرچیز معیوب وخراب و بد (ك)

جر - jer = دیگر (هـ - تا)-از زیر قراردادبازی در رفتن(ط)

جردادن = پاره‌کردن (ط-خ)

جرخوردن = پاره شدن (ط-خ)

جر زدن = از قرار بازی سر باز زدن (ط)

جر - jar = بالا (گی-ط)

جرادك- jarādak = نانی روغنی که بر روی آن گل زرد میریزند (لار)

جراندن- jerándan = حرکت دادن (کر)

جرت - jert = جلف-هرزه (ك)

جرجاما- jor jāma = جرجنگ - مرقع (آ)

جُرجنگ - یا **جُرجاما** - jāma jor یا jor jang = لباس نمدین - مرقع (آ)

جره - jarra = جوان یل (سی) کوچك و جمع وجور (لار-ط)

جرغتون - jorqatūn = ظرف کوچك دسته دار که یکطرف آن ناو مانندی قرار دارد وبرای ریختن مرکب بدوات بکار میرفته (ش)

جرّقه شدن- ...jereqqa = بروی کسی برخاستن و بحالت حمله در آمدن (ط)

جرم - jerm = چرك سفیدرنگ که از زخم تراود (لار) -کثافت و لای که از ته نشین مایعی بر ظرف پدید آید (همه)

جرمل - jarmol = اغنام و احشام (ه)

جَره- jara = خس وخاشاك (طب)

جره- jera = صدای خوك (طب)- فریاد و صدای بلند (م)

جری - jeri = ابریق (طب)

جریك - jerīk = اسم صوت دندان قرچه (خ)

جریک جریک = اسم صوت صدای بهم خوردن دندانها (خ)

جرینگ - jrīng = اسم صوت افتادن فلزی بزمین (خ)

جزلاغ - jezlāq = جزغاله- پشم و موی سوخته (گی)

جزه - jezza = التماس (به)

جزه - jeza = آبیکه ازمزرعه‌ای بمزرعهٔ دیگر نشست کند (گی)- درخت گز (طب)

جعلنق- joálnaq = آدم بی‌عرضه ونالایق و بدروش (خ)

جغل - jeqel = بچهٔ کوچك که در مشهد «جغلی» گویند (گی)

جغله - jeqela = جغل (گی)

جغِلی - jeqeli = کوچك اندام درانسان (خ)

جغنه - jeqna = شانه بسر (خ)

جغور بغور - jaqūr baqūr = روده وسفیدهٔ گوسفند که با پیاز تف دهند وآنرا حسرة الملوك نیز گویند(ط)

جغیدن- jeqīdan = جستن (شی)

جفتك زدن = بادو پا بروی چیزیا جائی جست زدن (خ - ط)

جفتك انداختن = جفتك زدن اسب و الاغ با دوپا (ط-خ)

جفتن- jaftan = یخ بستن (گی)

جفته - jafta = جفتدر (آ)- کاسهٔ چوبی (ب)

جق - jaq = قدرت، جان، توانائی - تنگنا- جخ (گی)

جق - jeq = صدای بلند وباریك = جیق (خ)

جك - jok = زانو برزمین (لار)

جك‌زده = زانو برزمین زده-زیر بار خم شده (لار)

جكول - jakūl = برنج نورس که هنوز کاملا نرسیده (گی)

جك - jok = فك-ریزهٔ جفت(به)

جل- jel = پلاس(تا)- نام‌درختی که در چارفصل سبز است (ر: چل.طب)

جلاهستن - jalāhastan = آویزان شدن (گی)

جُل جُل - jol jol = حرکت خفیف در زیر روپوش

جُل‌جُل کردن = حرکت‌کردن(خ)

جلد - jald = دراصطلاح کبوتر بازان « مأنوس‌بودن » کبوتری بجائی است مثلاگویند «فلان‌کبوتر جلد فلانی است» یعنی اگر رها شود مجدداً بجای اولش میرود (ط)

جلدومجینگ- jalodo mejīng = چابك و زیرك (خ)

جل‌کرو- jolekoru = تشکچه‌ای کوچك‌که برزانو نهند ونوزاد را درآن گذارند (لار)

جَلگه - jalga = سبزه و چمن، مرتع (ب)

جلنبر - jolonbor = بی‌کفایت ومسخره(به)- بی‌نقشه وهدف- بی‌خانمان (لار) - ژنده پوش (ط)

جلو - jolū = تشکهٔ کوچك (لار).

جله- jella = پشکل گوسفند(سی)

جَلِه - jela = شاخه (بیر)

جلهه - jolaha = تارعنکبوت، عنکبوت (لار)

جم - jam = کمی‌کج ومایل(ب)- ظرفیت دلو بزرگی‌که با آن ازچاه‌آب میکشند و واحد اندازه‌گیری آب چاه است (لار)

جمام - jomām = نورزیده - ناپخته (آش)

جمبولك‌بازی- jambūlak bāzi = مسخره بازی و ادا درآوردن‌بمنظور اغفال دیگران (ط)

جمختن - jamoxtan = بتنگ آوردن، بستوه آوردن (گی)

جمَر - jemar = دستهٔ بیل (ن)

جمکه- jamaka = کشوهای‌دکان عطاری (ز)

جمله - jamla = نام‌هریك از هفته‌های اسفندکه بترتیب عبارتند از: جمله‌باد- جمله‌خاك- جمله آتش- جمله آب (آ)

جمندر - jamander یا nder
jeme = زودرس (طب)

جمه - jama = بسته‌های کوچك علف وگندم و امثال آن (آ)

جنجره - jenjera = سر وصدا وغلغله وداد وفریاد (لار)

جندرستن - jenderestan = زیر چشمی نگاه کردن - دزدیده نگاه کردن (گی)

جنده - jenda = روسپی (ط)

جندك - jendak = یك چهارم یك پول که ۱۶ تای آن صددینار بود (خ)

جنگ - jong = نهال خرما- گاو جوان- شاداب وزنده‌دل (به)- شن وریگهای ریز ساحل رودخانه (لار)

جنگ جنگك - jeng jengak
یك نوع اسباب‌بازی که دارای دسته و در سر آن حقه‌ای است مجوف که درون آن سنگ یا ساچمه ریخته‌اند و در حرکت دادن صدا کند (شی)

جنگره - jengara = پای کوبی از خشم (لار)

جنگل - jongal = گاو نر دو ساله (به)

جنگل زدن - jangal zadan
= جستجوی موی سر برای رشك و شپش (گی)

جنگله چیری - jangala ciri
= پرنده‌ای جنگلی باندازهٔ گنجشك (گی)

جنگولك بازی - lak bāzi
jangū = مسخره‌بازی (ط)

جنگه - jonga = گوسالهٔ یکساله- حیوان جوان (لار)- گاو نر دوساله (شی)

جنمر - janmar = جوانمرگ شده (ز)

جو - jow = درامثال واصطلاحات بمعنی « فقط » (آ)- برنج با پوست = شلتوك (گی)

جو - jū = برنج باپوست (گی) جان وروان (لار)

جواخو - javāxu = ناگهانی- فوری (لار)

جوار - juār = بالا (ا)

جوانه‌زن - javāna zan = زن جوان وکدبانو (آ)

جوت - javat = جبد (گی)

جوت - jūt = کسیکه لکنت‌زبان دارد (لار)- کار وجفت در زراعت (آ)

جوتی - jūti = کفش چرمی مردانه (ج)

جوجو - juju = ساس (آ)- جانور ریز (ك)

جوجووك - jūjūvak =
اطفال را تا سن چهارسالگی در اطراف لبهٔ مقعد برای جلوگیری ازخارش‌تیغ میزننـد و این عمل را « جوجوك » گویند (شی)

جودنه - judana = پشت گردن واطراف ناحیهٔ شاهرگها (لار)

جور - jūr = متناسب (ط -خ)

جور درآمدن = متناسب‌شدن (خ)

جورشدن = جور درآمدن (ط)

جورکه - jūraka = پرنده پست آبی (م)

جوروف - jūrūf = جوراب (طا)

جوز - jūz = علاقه، میل، آرزو (لار)

جوش - juš = اتصال دادن فلزات (همه)- غصه، اضطراب (خ)

جوش‌زدن = غصه خوردن (خ)

جوشور - jùšūr = حمام کوچك منزل (لار)

جوغن - jowqan = هاون سنگی بزرگ (ج)

جوکل - jowkol = جوانه‌ای که از شلتوك سرون آید (گی) - شلتوك نارس (طب)

جول - jùl = گونه (گی) - گود (طب)

جول - juvl = گود (م)

جُولا - jūlā = کج، چول (ر)

جُولی - jūli = انگشت کوچك دست (آ)

جولیك - jùlik = جیب‌بر (آ)

جُون‌جونی - jùn jūni = مادر بزرگ- خالهٔ بزرگتر از مادر (شی)

جونکا - junkā = گاو جوان (آ)

جونکا - junakā یا junəkā = گوسالهٔ نر (طب)

جونگا - jùngà = گاو نر جنگی (م)

جهره - jahra = چرخ‌نخ‌ریسی- در شیراز «cohra» گویند (آ)

جهون - johūn = خوب (ن)

جی - ji = حرف اضافه بمعنی «از» وهمیشه بعد ازکلمه درآید (لا)- جیغ وفریاد (ن)

جیا - jiyā = نام پرنده‌ای آبی (طب)

جی‌پیختن - jipixtan = اززیر کری شانه خالی‌کردن - جیم شدن - قاپیدن (گی)

جیت - jit = چوب‌تراشیدهٔ منحنی که هنگام شخم بر گردن گاو «ورزا» گذارند (گی)

جی‌جی - jiji = نك‌پستان (خ)

جیجره - jijara = زنجره (لا)

جیجه - jija = گوشت نوبرآمده از محل زخم (لا)

جیر - jir = تاب و چین وشکن موی وپارچه وجامه و امثال آن (آش) - شکاف و نهری‌که برای‌کشیدن زهـاب تهیه میشود- خندق (م)- جسم پلاستیکی مخصوصی‌که در چرخ اتومبیل وتوب و امثال آن بکار میرود(همه)- از زیربازی در رفتن (خ)

جیردادن = از زیر قراردادبازی در رفتن (خ)

جیرجیر - jir jir = جیرجیرک- کسی‌که صدای نازك دارد و زیاد صدا میکند- زنجره (خ)

جیروبیر - jīrobīr = داد و فریاد هرحیوانی‌که صدایش نازك وریز باشد و در خراسان « jirovir » گویند (گی)

جیر ویر - jirovir = هر حیوانی‌که صدایش نازك‌وزیر باشد (خ)

جیزاندن - jizzándan = غصه‌دادن وبرشك واداشتن (خ)

جیزجیز - jiz jiz = اسم‌صوت برشته شدن دنبه و آب شدن روغن و امثال آن (خ)

جیزه - jizza = التماس (خ)

جیزغلی - jizqeli = کوچك و ناقابل در آدم (خ)

جیزغله - jizqala = برشته‌شدهٔ دنبه و امثال آن (خ)

جیزك - jizzak = سوزاندن کسی و برشك واداشتن (خ)

جیزك‌دادن = کسی‌را بواسطهٔ‌داشتن چیزی سوزاندن وبرشك واداشتن (خ)

جیسك - jisk = قدکوتاه (گی)

جیش - jiš = شاش بزبان اطفال که درخراسان «ایش» گویند (ط)

جیك - jik = سوسك حمام- سوسك ملخی (گی)- حشره‌ایکه در شب لای دیوار صدا میکند (لار) - پر در مقابل خالی (خ)

جیك زدن - jik zadan = صدا درآوردن (خ)

جیك‌نزدن = سکوت‌کردن (ط)

جیك وپوك - jikkopūk = بازئی است‌که دست را بسته پرسند جیك است یاپوك یعنی پر است یا خالی (ط)

جیکی - jiki = نوعی دوختن‌که بزیك‌زاك معروف است (گی)

جیلیسك - jilīsk = لیز و لغزنده (گی)

جیله - jila = جوجه (ت)

جیم - jim = ناگهان‌گم وناپدید شده (ط)

جیم‌شدن = بناگاه از میان در رفتن (ط)

جین جیرموس - Jinjirmūs پرنده‌ایست‌کوچك (گی)

جین‌جیری - jinjiri = نام پرنده‌ایست (گی)

جینجیق - jinjīq = آدم ریزه اندام وزبر و زرنگ (هم)

جین‌جیلیسکی-jinjiliski = پرنده‌ایست (گی)

جیوار - jivār = وضع و حالت (ك)

جیور - jivar = حق اولویّت زارع در زمین برای آبادکردن (آ)

جیوه - jiva = خربوزه‌ایست برنگ دستنبو و درازکه آنرا با پوست ودانه میخورند (گی)

جیویشتن - jivištan = فرار کردن از معرکه - ازمهلکه جستن - از زیر کاری شانه خالی کردن - در رفتن مفاصل- جیم شد (گی)

چ

چا - cā = سرد (طب)

چاپ - cāp = ساحل دریا (لار)

چاچوله - cācūla = حیله و خدعه- افترا (ك)

چاخان - cáxān = استمالت و ریشخند (خ)- دروغ (ط)

چارپاز- cár pāz = کج ومعوج، زیك زاك- چپ وراست (آ)

چارپول- cār pūl = صددینار، دو شاهی (خ)

چارخو - oárxú = پرنده‌ای که در باتلاق ونیزار زندگی میکند (گی)

چارداخ- ácrdāx = آلاچیق(آ)

چارزه- cárzeh = بز مادهٔ چهار ساله (به)

چارشاخ - cáršāx = آلتی که دهقانان غلّهٔ کوفته‌را بدان باددهند (خ-آ)

چاس‌پَر - cás par = دیك کوچك (ت)

چاش - cāš = دنبالهٔ سقف‌خانه های «گالی پوش» که از تالار جلوتر آمده ومانع رسیدن باران بدیوار خانه است - گیاهی است بشکل خزه که بر تنهٔ درختان میروید (گی)

چاشیر- cāšīr = جاشیر وآن گیاهی است دوائی (آ)

چاق- cāq = سالم- فربه (خ)

چاق‌کردن = درست کردن (خ)

چاقان - cáqān = چاخان-سخن فریبنده و ناراست که برای خوش آمد گویند- تعریف بی‌جا- تملق و چاپلوسی کردن (آش)

چاق‌لُمبَه - cáq lomba = چاق وگوشت آلود (خ)

چاقو- cāqū = کارد کوچك که باز و بسته میشود (همه)

چاك - cāk = سبد ترکه‌ای(کر) -مرتع میان دوکوه (لا)- کناررودخانه (م)- مرغزار طبیعی-علفزار طبیعی که آدمی آنرا آبیاری کند (گی) - خوب (ك)

چاکو - cākū = آبرو زیرسنگ آسیا را گویند (به)

چاکه - cāke یا cāka = کنار رودخانه (طب)

چال - cāl = چارپائی‌که میان پیشانیش لکهٔ رنگینی غیر از رنگ بدنش داشته باشد (به)- جلگه (گی)

چاله - cāla = نوعی شغال (آش)

چاله‌خس- cāla xos = چکاوك = چاله‌خوس (طب)

چاله‌خوس - cāla xūs = ترقه، چکاوك (طب)

چاله‌سر - cala sar = چاه کوچکی در مطبخ که آب برنج و غیره در آن ریزند (شی)

چام - cām =چرت (طا)

چام‌زدن = استراحت کردن (طا)

چان - cān = چوبی خمیده که دوسرش برآمده و دو زنبیل درطرفینش گذاشته بدوش‌میکشند(گی)- شانه(گی) - چرخ خرمن‌کوبی (آش)

چانگور - cángūr = سنگریزه و نخاله خاك (آ)

چاو - cāv = آب دهان (گی) - چشم (ك)

چاواش = گیاهی است وحشی(گی)

چاه سیالك - cāh siyālak =گیاهی است وحشی که درنقاط‌مرطوب روید (گی)

چره - ca,ara = کارگاه چوبی دستی که با آن نخ ریسند (لار)

چئك- ca,ak = چربی کثافتی که برروی لباس کهنه و کثیف بسته شود - رخساره- رنگ ورو (لار)

چئور- ca,or =زمین‌بایر و آنرا cur نیزگویند (گی)

چئون - ce,un =پرنده‌ای که در تهران کلنك میگویند (گی)

چب - cob =سکوت ، خموشی از سخن (خ)

چب‌کردن = لب از سخن‌بستن (خ)

چُبان- cobān = چوبان،شبان(آ)

چبش - cabeš =بزغالهٔ سه‌ساله را گویند (طب)

چبی - cebi =میخ چوبی (آ)

چپا - capā = خرده برنج (ر : جفا-طب)

چپاته - capāta =لگد شتر = لمپر (به)

چپال - cappāl =کسیکه‌بادست چپ کار میکند (آش)

چپر - capar =چارچوبی که با آن خرمن را میکوبند (ا)

چپش - capoš یا cāpeš = بز نر دوساله (به-ت-ط)-قس: چبش

چپله - capola = دست بهم زدن (گی)

چپور - copūr = آبله‌رو که در انزلی «cupur» خوانده میشود (آ)

چپه - ceppa = سرنگون (خ)

چپه‌کردن = سرنگون کردن‌وریختن چیزی (خ)

چپی - capi یا cepi = سبد بزرگ (طب)

چِپیش- capiš = مطلق‌بزنر(آش)

چپیك - capik =کف زدن- در مازندران «cak» بهمین‌معنی است (آ)

چت - cat یا cet = پوك و کم مغز (گی)

چتور - cetūr = بزدوساله (ك)

چِته - cata = آبلهٔ خشك شده -برنج کرم خورده (لا)- شاید باشته از یك ریشه باشد (؟)

چچ - cac = سبزئی که بردرخت یا سفال ظاهر شود (لا)

چچن واش - cacan vāš = علفی است برای درد شکم (م)

چچول - cocul = حقه‌وکلك(ط)

چچول باز - cocūl bāz = متقلب وحیله‌گر (ط)

چَچی - caci = نیمسوز (طب)

چچیر - cacīr = کلپاسه (گی)

چخت - coxt = سقف (خ)

چخت - coxat = رقص (لار)

چخچك - caxcak = چرخکی است‌که بوسیلهٔ آن‌پنبه‌دانه‌را ازپنبه جدا میکنند (آش)

چخفتن - coxoftan = پنهان شدن - کمین‌کردن (گی)

چخگ - caxog = چرخ ریسندگی (به)

چدال - cedāl = نفخ شکم (به)

چر - cor = شاش(ط-ل)-ناخوشی یا آسیبی‌که بتاك‌رسد(آ)- راست‌ایستاده در مورد گوش چار پایان مثلا گویند: الاغ یا اسب‌گوش خود را چرکرده (خ) -آلت تناسل (اس)

چر - car = راهها وگذرگاههای کم‌عمق‌که در نیزار درست‌کنند تا قایق شکار مرغابی بتواند ازآن عبورکند(گی)

چراغینه - carāqīna = کرم شب‌تاب (آ-رك: اسدی)

چربك - carbak = زیادی، اضافه (لار)

چرپی-cerpi= شاخهای خشك و کوچك درخت (آ) و (ك)

چرت وپرت - carto part = چرند وپرند (آ)

چرتی - corti = ملول و مغموم (لار)-کسیکه زیاد چرت میزند (ط)

چُرچُپ - cor cop = خرده ریزهٔ چوب (آ)

چرچر - car car = فراوانی خورد وخوراك (ط)

چرچی - car ci = دوره‌گرد پیله‌ور (آش-آ)

چرخك - carxak = چرخ - (ر: چل-طب)

چرخیزك - carxīzak = دم جنبانك (ط)

چردان - cerdān = چشم چپ، لوچ (ه)

چردك-cardak= هستهٔ زردآلو وهلو ونوع آن (آ)

چرز - cerz یا carz = سوز دل (به)

چرقه - ceraqqa = ریزه‌های مشتعل‌که از زغال برافروخته ونوع آن باطراف میافتد و در خراسان «جرقه» گویند (شی)

چرکه-carka= آبکش‌سبدی(آ)

چرکین - cerkīn = زشت (آ)

چرم - carm = تخته‌سنگ صاف وسخت‌کوه (لار)-کود حیوانی (گی)

چرم‌گیله - carm gila = از درختان همیشه بهار (گی)

چرمی - cormi = کسیکه آب بینی وی سرازیر است (لار)

چرند و چار - cerando cār = مجادله وبحث بی‌معنی وفضولی (خ)

چرنه - corna = لولهٔ آفتابه و قوری ونوع آن (خ)

چرو - carū = کوره- کارگاه کوزه‌گری (لار)

چُروت - corūt = پوسیده (آ)

چروك‌چنه - corùk cana = پرحرف (آ)

چروکه - corūka = منگنه، وسیله‌ایکه با آن فشار برچیزی وارد آورند (آ)

چره - care یا cara = مرض خوره (طب)

چری - ceri = چشم چپ (آ)

چریکه - cerīka = فریاد- صدا، شعر، ترانه ومنظومه (ك)

چزاندن - cezzàndan = سوزاندن کسی بسبب چیزی نشان دادن- بغبطه و رشك واداشتن (ط)- بگریه در آوردن وسوزاندن‌کسی (کر)

چزندن - cezandan = ناله کردن (کر)

چس - ces = مدفوع آدمی (به)

چشك - cašak = چشمك-سوراخ هائی‌که بر برجها تعبیه میشود و از آن تیراندازی میکنند (لار)

چشم - cašm = تخم‌ایست سیاه‌که با نباتساینده ودرچشم‌کشند (شی، برهان زیر تشمیز ج)

چغا - caqā = تپه وپشته (ب)

چغانه - cqāna = صدائی‌که از کف‌زدن بر آید (گی)

چغ چغ - caq caq = صحبت وتفریح توأم باخنده ونشاط (ط)

چغر - ceqer = آنچه زیر دندان مقاومت‌کند وکنده نشود (ط-شی)

چغك - coqok = گنجشك (خ)

چغل - coqol = گلوی درخت خرما (لار)

چغل - caqal = پرتاب‌شده (لار)

چغیل - caqīl = سرندرشت (به)

چفا - cafā = برنج ریز، خرده برنج (طب)

چفت - caft = ورم‌کم- خوابگاه گوسفندان (طب)

چفت - coft = شمشهٔ باریك بنائی (به)

چفت - ceft = حلقهٔ زنجیر در (ط)- بسته وجفت شدن دروسرپوش‌ونوع آن (خ)

چفت‌کردن = بستن در ونوع آن

چَفتال - caftāl = شفتال

چفته رزه - cafta raza = حلقهٔ و رزهٔ در (آ)

چفدك - cefdak = آبله‌مرغان(اش)

چفه - cafa = آماس-ورم (گی)

چقیدن - caqīdan = بیرون جستن (ل)

چك - cak = قسمتی از کوه که از سنگهای سخت وصاف باشد (لار)-چوبیکه بگردن دوگاو نهند(سی)- قلمپا (آش) -کفزدن (م)

چك‌خوردن = سیلی خوردن (ض)

چك‌زدن = سیلی زدن (ط)

چك - cok = سنگ پارهٔ بزرگ کوه‌که برجسته باشد (لار)- خوب (ه)

چکاب - cakāb = نوعی ماهی است (طب)

چکاك - cekāk = نوعی‌ماهی (م)

چکپر - cakpar = دست پازدن جانوری درموقع مرگ (گی)

چکر - cakar = باقرقره (به)

چکره - cakara = پی و عصب (م)-میان دوپا (لا)- فاصله بین سوراخ مقعد وآلت تناسل مردان وزنان-قسمت داخل ران (گی)

چکزه - cekeza = مرضی‌که در اثر غلبهٔ رطوبت‌تولید شده وسروصورت ورم میکند (گی)

چکل- cokal = تنهٔ قطوردرخت- یك تکهٔ بزرگ هیزم (لا)

چکل - cakal = گوسفند نر و بزرگ‌گله- مرد جوان و غریب (لار)

چکل- cakol = چوب‌کوتاهی‌که با آن یك نوع بازی بنام « دارچکل » کنند وهمان بازی الك دلك است (لا)

چکلك - caklak = گیوهٔ کهنه وسنگین‌وزن پاره‌پاره (لار)

چکله - cakala = زمبر (گی)

چکله - cakela = نردبان حمل مرده (م)

چکمائی - cakmāi = رفتن با دست و زانو (م)

چکمل- cakmali = بدون‌قاعده وبی‌ترتیب (لار)

چکن - caken = چانه (طا)

چکن- cakan = فك وآرواره(لا)

چکنه - cekena = چسبندگی‌در اثر برخورد دست بچیزهای شیرین از قبیل عسل وشیره ونوع آن (شی)

چکو - cakū = شلتوك بی‌مغز، برنج بی‌مغز (طب) - پوزه سنگی‌کوچك که ازکوه مانند دماغه برآمده (لار)

چکول - cekūl = بهم‌زدن زمین یا خاك وامثال آن (تر)

چکول - cakūl = چنك (لا)

چکول‌زدن- cakūl zadan = مالیدن وچنگ‌زدن‌پارچه درشستن (لار)

چکّه - cakka یا cakke = کف‌زدن (طب)

چکه - cake = بهم‌خوردن (م)

چکه - caka = مسخره (خ)

چکیده - cakide = کف زدن (ر : چك، م)

چکیز - cakīz = بزیکساله (م)

چل - cal = نام درختی است که در چهارفصل سبز است-چرخ (طب) - زمینی که گل آن زیادباشد- فرفرۀچوبین اطفال- چرخ چاه - چرخ ابریشم کشی- مطلق گل (گی)

چُل - col = بیابان (آ)- آلت تناسل مردان (خ)

چل - cel = میانه - روزنه (لار)- درهم، له شده (لار)- خل و سفیه (آش) گل و لجن (گی)- آلتی مرکب از دو چوب قائم بریکدیگر که وسط آن دوکی قرار دارد وبوسیلۀ آن نخ میریسند (ش)- چرخ آسیا (ا)

چلاس - celās = گرسنه چشم، حریص (خ)

چلاق - colāq = لنگ (همه)

چلچلی - celceli = خال خال سیاه وسفید (خ)

چُلچو - colcū = سخن بیهوده، بی‌معنی (ب)

چلخوم - calxūm = مه‌غلیظی که صبح میآید وبعد از برآمدن آفتاب میرود و در فصل بهار بشکوفۀ درختان صدمه میزند (گی)

چلغوز - calqūz = فضلۀ کبوتر (ط)

چلك‌ماسه - calko māsa = الك‌دلك (شی)

چُل‌کو - col cū = سنگ چین دردامنۀ کوه (ب)

چُلمبو - colombū = چمباته (کا)

چلمك - colmak = نوعی دیزی سفالی (آ)

چلمن - colman = خل وضع(آ)

چلنیك - celnik = پرنده‌ای است ساحلی (گی)

چُلُو - colū = تخم پرنده (ر)

چلو - celū = چاه (طب)

چلوس - celovs = چرخشت که درآن آب‌انگور میگیرند (آش)

چلویدن - celovīdan = چیزیرا از دست‌کسی قاپیدن (خ)

چله - cala = ریسمان (ل)

چلی - celi = دنبۀ خرد شده که روغنش را گرفته باشند= جزغاله (به)

چلیس - celīs = شکمو-نظر تنگ (آ)

چلیسکتن - celiskatan = لغزیدن وسریدن (گی)

چَلیك - calik = عصا (آ)

چلیك‌ماچه - celik máca = قسمت پائین ماهیچه درگوشت (آ)

چم - cam = پیچ‌کوه وجاده (ط) راه دست (ط-خ)- دومان ومه (آ)- لب رودخانه وکنار جوی،دستور (ك)

چمار - camār = نام‌گیاهی‌است که سرخس نامیده میشود (طب)

چمبل - cambal = قرقره‌هائیکه در چوب افقی بالای کرجی قرار دارد وتعداد آن هشت تا دوازده است وبرای پائین‌آوردن بادبان بکار میرود (گی)

چمبوله - cambūla = چوب خمیده‌ای‌که در انتهای تنگ یا انتهای طناب برای بستن بار قرار دهند (گی)

چمبه - camba = چاله ـ گود (لار) - چوبدستی کلفت - چوب بزرگ «الك‌دلك» (خر)

چم‌خناز-cam xonāz = چم وخم و ناز (آ)

چمر - cemer = صدای زنگ، یاانسان یاحیوان (طب)

چمستن-camestan = تاب‌خوردن وپیچ‌برداشتن در وفوع آن،کج‌شدن (گی)

چمك - comek = معنی و مدلول ـمفهوم (ك)

چمكه - camaka = جوجهٔ کوچك (گی)

چملاس - camlās = پشهٔ دم بلند (گی)

چملیس-comlīs = نشکون (گی)

چمور- comūr = گِل وشل (آذ)

چمه - coma = سوراخهای «پلار» درحصیربافی ـ تکه‌های بریده شدهٔ حلوا ـ تخم‌مرغیکه درلانهٔ مرغ گذارند تا مرغ بهوای آن تخم‌کند (گی)

چَمیك - camīk = عصا (ز)

چنار - cenār = ازانواع گیاهان وحشی (گی)

چناق - cenāq = چانه (خ)

چنتر - center = عصبهای نازك گوشت (آ)

چنجیر - cenjir = پرنده‌ایست بسیارکوچك (گی)

چنجَه - canja = هسته (تو)

چنجه- cenje = تکهٔ‌کوچك‌گوشت ـ در شیراز «کنجه» گویند (ط)

چنخو - conoxo = دوباره ـ دومرتبه (لار)

چندرو - condarū = گیاهی است وحشی شبیه اسفناج که در بهار روید (لار)

چندش-cendeš = لرزش‌خفیف (ط)

چندلك- condelak = چمباتمه زدن (اش)

چنده - conda = ریخته‌شدن و ازهم‌پاشیدن‌جسم‌جامد (لار)

چندیدن- cendīdan = لرزیدن خفیف (م) ـرك : چندش

چنز - cenz = چین وچروك ـ ورچروکیده (به)

چنقلوسه - canqalūsa = غلغلك (گی)

چنکو - canakū = قطعات‌گرد آرد وخمیر وامثال آن (لار)

چنگال - cangāl = کف (طب)

چنگر - cangar = مرغی از جنس زاغ‌سیاه‌که نك زرد وپای‌سفیددارد و گوشتش ماکول است (گی)

چنگرخور - cangar xor = از انواع پرندگان شکاری (گی)

چنگل - cangol = چغندر (طب)

چنگل - cangel = چغندر (م)

چنگو- congū = ظرفی که‌دارای لبهٔ نازك و ناودان مانند است و با آن به‌بچه قنداب میدهند (لار)

چنگیل - cengīl = قلّاب (تا)

چنه - cana = تکه خمیر که‌برای نان چانه شود (خ-لا)

چُو - cū = سخن (ب)

چو - cow = چشم (ك)- زردآلو (ش)- سخن‌بی‌مأخذوگزافه- دروغ (لار) - شهرت انداختن (خ)

چوانداختن = شهرت‌دادن بدروغ

چواسه- cavāsa = وارونه (خو)

چواش - cavāš = برخلاف واقع ، وارونه (آش) - گیاهی است‌که آنرا «ایشکه» نیزگویند (گی)

چواشه- cavāša = وارونه (تو) -رك: چواسه

چوبراك- cubrāk = ازپرندگان آبی (گی)

چوبستن- cowbostan = خشك وچغر شدن (گی)

چوپاره- cupāra = طبق چوبین که برای پاك‌کردن برنج بکار میرود و در لاهیجان «چوپره» گویند (گی)-نوع لاك چوبی (لن)

چوپور - cupur = دنده- یك مشت پر از برنج یا بنشن- شخص‌آبله‌رو ودرآذری‌نیزآبله‌رورا«چپور»گویند(گی)

چُوجاغ - cūjāq = نوعی سبزی که با فسنجان خورند (گی)

چوچاخ - cucāx = گیاهی است وحشی و معطرکه در انواع ترشی بکار میرود (گی)

چوچار - cucār = مارمولك و در بعضی نقاط «چوچال» «چوچول» یا «چیچیر» و «چوچر» خوانند (گی)

چوچاغ - cūcāq = سبزی شبیه به‌گشنیزکه در خورش بکار رود (گی)

چوچاغ‌تیف - cucáqtif = گیاهی است وحشی (گی)

چوچال - cucāl = چوچار(گی)

چوچر - cucar = چوچار(گی)

چوچك - cūcak = گنجشك(طا)

چوچول- cucul = چوچار(گی)

چوچه - cūca = پستان (گی)

چَوچه- couca = جوجه مرغ(گی)

چوچین - cùcin = نیم‌سوز (م)

چور - cavar = مزرعه‌ایکه آباد بوده و خراب شده (لا)

چور- cūr = نام‌گیاهی‌است(طب)

چوروش - cūrūš = جوش‌های بدن (گی)

چوروم- curum = ارزن (گی)

چوروی - cūrūy = اغنام و احشام (تا)

چوری - curi = جوجه مرغ (به)- النگو (خ)

چَوزه- cowza = جوش‌صورت(آ)

چُوست - cūst = نوعی کفش قدیمی (آ)

چُوغا - cùqá =عبا (ل)

چوغال- cuqál = گلرس (گی)

چوغان - cūqān =چوبك (آ)

چوفوگ - cufug = قوزك پا یا دست (گی)

چوك - cūk= تکهٔ ابر سیاه‌که در تابستان بعد از ظهرها پیدا شود و اندك بارانی باریده ازمیان‌برود (لار)- شباهنگ (طب)

چوکك - cōkak = زمینی‌که مخصوص استراحت‌چهارپایان است (آ)

چوکوت- cukut =آبله‌رو(گی)

چوکه - cūka = خوب (تا) - رك : چاك

چوگ - cūg = شباهنگ (طب)

چول-cūl =کسیکه اندك لنگشی درپا دارد (بی)- مرغیکه در بهارمیآید وشب میخواند (طا) - جل و پلاس اسب (آ)- هرچیز آبکی ورقیق (آش)-خانه وعمارت متروك- ده مزرعه ویران (لار) -گل و لای (گی)

چولا - cowlā =سخن بی‌سروته و بی‌اساس (گی)

چولا - cūlā =کج‌وکوله (لا)

چولاك - culāk = خاك‌انداز چوبین (گی)

چولك - cùlak = خرده‌چوب وخلاشه (آش)

چولو - culo =گاوی‌که رنگ آن سیاه وسفید باشد و در انزلیculi گویند (گی)

چولو - cūlū = نام نوعی پرنده‌است (لا)

چولونگ - culùng = چوب کوچك که در بازی الك دلك بکار میرود (آ)

چوله - cūla = یك تکه چوب ویك‌شاخه‌هیزم (گی)

چوله - cowla =کج و خمیده (شی) رك: چولابا‌ین‌معنی

چولی- culi =پرنده‌ای‌صحرائی که‌کمی‌ازگنجشك‌بزرگتراست (گی) - رك : چولو

چوم - cum = چشم و در بعضی نقاط cim گویند (گی)

چومول - cūmūl =شاش (تا)

چونه- cùna =گردهٔ‌خمیر(ط)- تابوت (آش)

چون‌پیل- cunpil =توت‌فرنگی وحشی (گی)

چوواش - cuváš = گیاهی است وحشی‌که در خوراك « ترشه تره » بکار میرود (گی)

چوورر - cūvur = زمین‌کاشته نشده (گی)

چووله - covala = نوعی‌نان- مصطبه‌ای‌که برآن نان می‌پزند (لار)

چُوَه - cova = میخچوبی (آ)

چهری - cohori = زمین بایرولم یزرع که‌درلنگرود caor ودرانزلی cori گویند (گی)

چی - ci = مانند (ب)

چیبان - cibàn = دمل (آ)

چیسپی - cispi = سبد مدور کوچك که خورده اسباب زنانه در آن گذارند (گی)

چیتال - citāl = قیدی‌که باریسمان بدو دست اسب بندند (گی)

چیتین - citin = سخت ومشکل که در آذری caten گویند (گی)

چیچال - cicāl = نیم‌گرم، ولرم (گی)

چیچر - cicar = سوسمار (گی)- رك: چوچار

چیچست - cicast = دریاچهٔ رضائیه (ك)

چیچك - cicak = غنچه- آبله و درلاهیجان به‌گوشت نو برآمده از محل زخم «جیجه» گویند (آ)

چی‌چی - cici = گنجشك (گی)

چیچیر - cicir = چوچار (گی)

چیرشت - ciręšt = جیغ وداد- آه از دل برآمده (لار)

چیری - ciri = ازانواع‌پرندگان وحشی - جوجه مرغ خانگی - ظرف سفالین که برای پیمانه‌کردن شیر بکار میرود (گی)

چیست - cist = کفش(ه)-رك: چوست

چیش - ciš = شاش بچه (آ)

چیشنگ - cišang = گنجشك(لا)

چیغ - ciq = مچ‌پا (تا)

چیك - cik = آلت مردی (طب)

چیکا - cikā = پرنده‌ایست(گی)

چیکه - cika = شاخه‌های جوان درختان (گی)- دندانه (لا)

چیکال - cikāl = چنگال (لا)

چیکله - cikala = جوجهٔ‌مرغ و سایر پرندگان (لار)

چیگز - cigaz = تورم سروصورت در اثر غلبهٔ رطوبت (گی)

چیل - cil = سیاه وسفید (ك)- علامت و نشانه‌ایکه برای تعیین حدود زمین بکار میبرند- باتلاق (به)

چیلیك - cilik = چینه‌دان مرغ (گی)- ماهیچهٔ گوسفندان در اصطلاح قصابان (آ)

چیم - cim = گیاهی است‌که بر سطح استخرها میروید- کهٔ‌کوچك‌ذغال که در حین‌گرفتن آتش بخارج بجهد- جرقه آتش- چشم (گی)

چیمه - cima = تخمی‌که درلانهٔ مرغ نهند تا بهوای آن تخم کند و در تهران آنرا «چشمه» گویند (گی)

چین - cin = دشوارونا‌گوار (لا)

چین‌پیلك - cin pilak = گیاهی است وحشی (گی)

چین‌چاوات - cin cávāt = آدم وسواس و محتاط (آ)

چیندکا - cindeká = نوعی جوجه (طب)

چینك - cinak یا cinek = چینه‌دان مرغ (طب)

چینکا - cinekā = جوجه (ر: چندکا. طب)

چینکا - cinneká = جوجه (م)

چینك دان - cinak dān = چینه‌دان (ز)

چینگ - cing = منقار پرنده (خ)

چینی - cini = سبز پررنگ (به) - ظروفی که از گل مخصوص تهیه شده و دارای لعاب است (همه)

خ

خا - xā = تخم مرغ (م-کر) - خاك (ل)

خاتاتو - xátātū = خامه (ت)

خاخاج - xáxáj = پرنده‌ایست که آنرا «قاقاج» نیز خوانند (گی)

خار - xār = سنگریزه (ك) - خوب (م-طب)

خارسوهك - xàr sùhak = گیاهی است خـاردار که آن را «خسك» نامند (شیراز. برهان زیر کبرك)

خارشو - xáršu = مادرزن و مادر شوهر (اس)

خاس - xās = قشنگ- شیرین- خوب (ك) - ظرفی مدوّر که از فضولات گاو درست کنند (گی-ل)

خاسه - xāssa = جویدن و گزیدن حشرات ومار وعقرب (لار)

خاش - xāš = استخوان یا تیغ ماهی (گیل)- قرعه (خ)- نوع استخوان (تن)

خاش انداختن = قرعه‌زدن (خ)

خاش گوئی - xāš gūi = کدوی زرد (گی)

خاص - xās = زن فاحشه (ماوراالنهر-اسدی) - خوب (ك)

خافاخاف - xāfāxāf غفلتاً و بطور ناگهانی (آ)

خاکاره- xákára = تاوه‌مسین (گی)

خاکسو - kākessù = محل دفن اموات، گورستان (لار)

خاکشون- xākšun = دستگاهی از تلمبار که برای پیله کردن کرم ابریشم تهیه میشود (گی)

خاکو - xākū = کشك نرم و سائیده شده که باخرما خورند (لار)

خاکك - xākak = شپشی که تازه از تخم بیرون آمده واز رشگ کوچکتر است (آش)

خاکه‌تره- xākatara = از انواع گیاهان وحشی و آنرا «خاکه سلیمك» یا «خاکه‌سلیمه» نیز گویند (گی)

خاکه‌سلیمك- xāka salīmak = خاکه‌تره (گی)

خاکه‌سلیمه - xāka salīma = خاکه‌تره (گی)

خاکه‌ولگ - xāka valg = از انواع گیاهان وحشی (گی)

خال - xāl = شاخهای بزرگ درختان (گی + طب) - برگ (م)

خالنگ- xālang = چوب بلندی سر برگشته که شاخها را با آن پائین میکشند (م)

خالنگنی - xālangeni = (ر : خالنگ - م)

خالو- xālù = آلوچهٔ وحشی (گی)

خاله - xāla = شعبهٔ رودخانه و ونهر (گی)

خاله‌واش= سبزی است خوردنی از جنس نعناع (گی)

خام- xām = نوعی کرباس- آجر نیم‌پخته (آ)

خام‌طمع = کسیکه طمع زیاد و بیمورد دارد (همه)

خان - xān = سوراخی دراستخر که برای کشیدن آب آن گذاشته میشود و بوسیلهٔ «میلاب» می‌بندند (آش)

خانه‌بیخ- xāna bīx = صندوقخانهٔ بزرگ (ت)

خانه‌مانده - xāna mánda = کسیکه از خانهٔ خود میگریزد (آ)

خاویر - xávir = خواب‌آلود (ك)

خاوین - xáven = پاك و پاکیزه ومطلوب (ك)

خای- xāy = تخم‌طیور ومخصوصاً مرغ (لار) - رك : خا

خئره- xa,ara = کج (لار)

خئیکو - xa,ikū = کثافتی که برروی پوست بدن پس از مدتی از عدم شستشو نمایان شود (لار)

خئو - xaū = آسمان (تا)

خبدر - xobder = عمه (به)

خبیس- xabīs = خرده برنج (گی)

خبیسك - xabīsak = پرنده‌ای کوچك که آوازی خوش دارد ودرانزلی «برفین» خوانند (گی)

خپ - xap = پائین - کوتاه (به) - اصل و ریشهٔ مطلب- میان - پنیرك نخل (لار)

خپتو - xoptù = بلدرچین (به)

خپل - xepel = کوتوله- کوتاه‌قد و چاق (خ)

خپلی - xepeli = کوتاله و چاق (خ)

خپله - xepela = آدم‌قدکوتاه (ط)

خت - xot = تهی‌وخالی-فارغ (ك)

ختك - xatak = زنجیره‌ای که دور حصیر برای درنـــرفتن تار و پود بافند (گی)

ختکی - xetki = غلغلك (ك)

خج - xoj = میوه‌ایست گرد از جنس گلابی وآبدار (گی)

خُجیر ریکا - xojir riká = نام‌گیاهی (طب)

خُجیر کیجا - xojir kijá = نام‌گیاهی است (ر: خجیرریکا- طب)

خجه - xaja = بوته‌های خار که برای سوخت مصرف‌میشود (ك-ر)

خجه‌گیر - xajagīr = عنکبوت (لار)

خج - xoc = گلابی وحشی (گی)

خچار - xocār = فشار (خ)

خچ‌خچ - xoc xoc = صدای برخورد حیوانات بیکدیگر (لار)

خچ‌خچ - xec xec = اسم‌صوت برخوردگیاه خشك وامثال آن (لار)

خخل - xaxol = آدم‌بیعرضه و نالایق‌که قادر باداره‌ٔ خود نیست (ز)

خخوم - xoxūm = نوعی زنبور درشت سرخ‌رنگ (گی)

خداگاوی - xodágāvi = حشره‌ایست (گی)

خده - xada = خانه وسرا (به)- خواندن نوشته‌ای-آواز خواندن (لار) -چوب نازك بلند (خ)

خدی - xedi = سرگرمی و شغل (ك)

خر - xor = میخ چوبی (به)

خَراشه-xarāša = چوب‌ریز (خ)

خرال - xarāl = جوالی‌که در آن آرد ریزند (آ)

خربن - xarbon = زمینی‌که خرمن را در آن جمع میکنند (ا)

خربوك - xarbūk = گاویکه دارای پوزهٔ بلند وکشیده باشد (گی)

خرپ - xerp = سنگلاخ (ك)

خرپا- xarpá = چوب دوشاخه‌ای که درانتهای جوال بسته میشود (لار)

خرپه - xèrpa = تکان-طپش(ك)

خرپینه - xarpīna = ازانواع گیاهان وحشی است (گی)

خرت - xert = چپش- بزهیجده ماهه- سال (ك)

خِرت‌خِرت - xert xert = اسم صوت صدای جویدن چیزی (خ)

خِرتو - xerotou = آفتابرو (ر : خردیم-م)

خِرته - xerta یا xorte = خنجر (طب)

خرتیك - xertik = خنجر (م)

خرچا - xarcā = کمبزه ، کالك - (آ)

خرچسونه - xarcosūna = حشره‌ای که سرگین میگردانند و آنرا بعربی «جعل» گویند (ط)

خرچه - xereca = ناودان (لار)

خرچی - xarci = داربستی‌که برای سفیدکردن وتعمیرخانه‌میسازند(آ)

خرخاکی - xarxáki = حشره‌ایست که طاس لغزنده در زمین میسازد وبکمین شکار می‌نشینند (خ)

خرخرو- xerxerū = استخوان غضروفی و برآمدهٔ زیرگلو (لار)

خرخشه - xar xaša = خار و خاشاك (آ)

خِردجه- xerdaja = کوچك و ظریف (آ)

خِردَوز - xerdavaz = کوچك وش (آ)

خِردیم- xerodīm = رو بآفتاب (م)

خروپر - xerroper = خرده ریز (خ)

خره- xarra = مترصد-منتظر (ك)

خُرُزك - xorozak = خروسك (سرفهٔ خشك) (آ)

خرزه - xarza = سبزی وحشی که در بهار روید وخوردنی است (لار) -جل وزغ (خ)

خرس - xars = اشك چشم (لار)

خِرسك- xersak = یك نوع قالی که دارای پشمهای بلند است (همه)

خرسول - xarsūl = پشکل شتر (برو)

خرسه - xarsa = زالو (گی)

خرش - xarš = ازانواع گیاهان وحشی که برگ آن معطر وشبیه به نعناع است (گی)

خرشت - xarašt = وحشی-غیرمأنوس (گی)

خرشه - xerša = نام گیاهی است (لا)

خرف - xarf = گیاهی است به ارتفاع یك متر ونیم که در یخچال برای پوشاندن یخ و در تلمبار برای اینکه کرم ابریشم پیله بآن به تند مصرف میشود و در بعضی نقاط آنرا karf نیز گویند (گی)

خرك- xarak = حشره ای قهوه ای رنگ که در انبار برنج دیده میشود - زنبرگل کشی-شپشهٔ برنج (گی)

خِرك - xerak = یك ردیف- یك دوجین- یك قطار- چوبی که دو لنگهٔ در ورودی خانه را بهم پیوند کرده و برای بستن آن بکار میرود (لار)

خرکائو - xarkā,u = ازانواع گیاهان وحشی (گی)

خرکار - xarkār = کسیکه الاغ دارد و بار میبرد (خ)- پرکار (ط)

خرکچلك - xarkacalak = بزمجه (ش)

خرکله - xarkalla = نوعی گنجشک حرام گوشت (گی)

خرکنگل - xarkangel = نام گیاهی است طبی (طب)

خرکو - xarakū = غنچهٔ گل پنبه (لار)

خرکوچی- xarkūci = ازانواع درختان جنگلی (گی)

خرگ - xarg = نام گیاهی است با برگ پهن که از ساقهٔ آن شیره ای سفید بیرون میآید و در گیاه شناسی آنرا offorbia - larikā گویند - تکهٔ آتش (لار)

خرگز - xar gaz = درخت آفت زده که معمولا میخشکد (آ)

خرلنگ- xarlang = نام آهنگی از موسیقی که در دیلمان معمول است (گی)

خرلی - xareli = گیاهی است وحشی (گی)

خرم - xorm = بخار (کر) - رك : هرم

خرماخوره - xormáxora = حشره ایست (گی)

خرمخرد - xeremxord = چیزهای کوچك وناجور وبی‌ارزش (آ)

خرمندو - xormednū = خرمالو (ر: خرمندی)

خُرمندی - xormendi = خرمالو (م)

خرمه - xerama = ریزش دیوار وسستی آن در اثر رطوبت (لار)

خرنا - xorná = صدای خرخر بلند شخص خوابیده (آ)

خرنجی - xerenji = خشمگین- انسان یاحیوانیکه با خشونت بدیگری نگاه کند (لار)

خرند - xerand = کنگره (خ)- گودالی در حیاط که آب باران در آن جمع شود (آش)

خرنك - xernak = گلو (آ)

خروج - xorūj = آتش نرم مخلوط بخاکستر (خ)

خروش - xoruš = مأبون (ك)

خروش- xerouš = خرگوش(طا)

خروك - xorūk = رشگ وحسد -غیرت (ك)- نوعی خرما(به)- اسم‌صوت صدائی‌که حیوان درنده هنگام حمله از بینی برمیآورد - نفیر بلند در موقع خواب (لار)

خروی - xarevi = بیدنرك و آن درختی است‌که چوبش فقط بمصرف سوخت میرسد (گی)

خزخزو - xezxezù = جائیکه اطفال درآن سرمیخورند=سرسره (خ)

خَزَری - xazari = بادی‌که از شمال غرب وزد و خطرناکست (گی)

خزگه - xazgah = جائی از رودخانه‌که ماهی در آن جمع شود (ك)

خزل - xazal = برگ‌های زرد که در خزان میریزد (آ)

خزم - xèzm = قوم وخویش (ك)

خزوك - xazūk = سوسك سیاه (لار)

خزوکو - xazūkù = حشرهٔ کوچکی‌که درغلات‌کهنه پیدا شود (لار)

خَزَه - xaza = سبزئیکه درکنار آب‌پدید آید، جل وزغ (ط)

خژلك- xeželak = غلغلك(آش)

خس - xas = چروك و چین - تا (لار)- غلیظ وبسته (آش)

خس - xos = خوب‌که درکردی «خاس» گویند (گی)

خستن - xestan = پرت‌کردن، انداختن (ك)

خسته - xasta = پرپشت‌وانبوه- زیاد نزدیك بهم(گی)- مرض‌حسبه (آ)

خس‌خس - xes xes = اسم‌صوت صدای نفس‌کسیکه به‌تنگ‌نفس‌مبتلااست وسینه‌اش صدا میکند (خ)

خس‌خسك - xos xosak = دولّا دولّا (آش)

خس‌خسه- xesxsa = مرض تنگ نفس که توأم باصدای سینه باشد (خ)

خسن - xosn = فحش‌ودشنام (ك)

خسیر - xosir = تقصیروگناه(ك)

خسینی - xosīni = کابوس ، بختك (آش)

خِش - xeš = بوسه (م)

خش - xaš = خراش، قرعه (خ)

خش‌انداختن = قرعه زدن (خ)

خشار - xašār = شاخ وبرگ و چوب‌که بمصرف سوخت میرسد (لار)

خشار - xošār = فشار (خ)

خشدی - xešdi = چارخانه، شطرنجی (آ-خ)

خشك - xošak = از امراض کرم ابریشم‌که ببدنش سفیدك میزند و بعداً میمیرد (گی)

خشکه - xoška = حقوق نوکریا کلفتی‌که بدون خوراك و پوشاك اجیر میشود (همه)

خشکه‌ماهی - xoškamāhī = نوعی ماهی سفید رنگ است که برای زمستان ذخیره میشود (گی)

خشگال - xošgāl = شاخهٔ‌خشك شدهٔ درخت (آش)

خشگه - xošga = نانی‌که پس‌از خاموش‌کردن تنور به‌گرمای بازماندهٔ آتش پخته میشود (ط)

خُشگه‌دشته‌وا- xošga daštavá = بادیکه از غرب وزد وخشك‌وخطرناك است (گی)

خُشگه‌گیله‌وا - xošga gīlavā = بادی‌که از شرقوزد (گی)

خشل- xašel = غذائی‌که ازخمیر پخته و روغن تهیه میشود (آ)

خشو - xašū = بچهٔ دوسالهٔ گاو میش (ر: هشو-طب)

خشه - xaša = گونی بزرگ که پهن وپنبه درآن ریزند- پنجهٔ‌بلند (آ)

خف - xaf = کنف‌کشیده شده و کلافه‌کرده (گی) -کمین (خ)

خف‌کردن = کمین‌کردن (خ)

خفت - xeft = تنگ‌وفشار دهنده درکمربند ونوع آن، مثلاگویند کمرش خفت افتاده یعنی فشار میدهد - گرهٔ طناب (لار)

خفت- xaft = غم واندوه‌گرفتگی خاطر(گی-ك)-اشتباه- فریب-کمین(لار)

خفتی - xeftī = گردن‌بندیکه بگردن می‌چسبد (خ-ط)

خَفك - xafak = آلتی‌که برای خفه‌کردن‌آتش‌روی لولهٔ‌سماور نهند (آ)

خفنگ - xafang = هاون- در دکانهای قدیمی‌که بالا وپائین‌میرفت(گی)

خکو - xakow = آب اول زراعت (آ)

خگ - xog = گوشه‌ای از خانه که ذغال وخاکه ریزند(لار)

خگدو - xogdū = انبار غلات- مرغدان- جای زباله (لار)

خگه - xoga = محلیکه شبها مرغ را در آن جا میدهند (لار)

خگه - xoge = خواهر کوچکتر درخانواده (لار)

خُل - xol = کثافت و خاکروبه زباله (خ) -خاکستر با آتش مخلوط (به)

خلا- xalā = کثیف گهواره (گی)

خلاشه- xalāša = ریزه‌چوب (آ)

خلالو - xalālū = میوهٔ نارس درخت خرما (لار)

خلت - xelt = گلو (تا) - درد و ته‌نشین مایعی (خ)

خلك- xelak = خرابه،ویرانه(به)

خلك- xolok = غصه‌واندوه(لار)

خلكه - xalka = هلو (آش)

خللنگ- xalalang = زخمی جلدی‌که منجر بمرگ میشود (لار)

خلم - xalam = گلهٔ بره ،گلهٔ بزغاله که در خوانساری xelma گفته میشود (آش)

خلمدنگ - xolmadang = کم عقل وسفیه (ط)

خِلنگ - xelang = چوب‌بلند و سرکجی که بوسیلهٔ آن شاخه را پائین میکشند (ر: خالنگ-م)

خَلو- xalow = محصولی‌که چند روز آب نمیدهند (آ)

خلواره - xolvāra = خاکستر مخلوط با آتش(ط)- رك:خل

خلوش-xoluš = ناکس- بی‌تربیت - ازهمه چیز بی‌اطلاع (به)

خله - xola = گردش-چرخ (ك) - سوراخ (گی-آس)

خُلی - xeli یا xoli = آب دهان (طب)

خلی‌واش- xolivāš = گیاهی وحشی‌که برگ آن‌مصرف‌طبی‌دارد(گی)

خمر - xomer = خاله (به)

خمس- xomos = علفی‌کوهی‌است که نخود وحشی دارد (ا)

خَمسّ - xamessa = انگور پخته - شاید ازعربی‌گرفته شده باشد (گی)

خمك - xemak = نان و غذای مانده و فاسدکپك زده (لار)

خِمن - xeman = مخفف خمند (رجوع شود به هِمن)

خمند- xemand = دشت هموار (رجوع شود به‌همن)

خُن-xon = مایه‌ای‌که بخمیر برای ورآمدن زنند (آ)

خن - xan = یك طبقه انبار یك عمارت-یك طبقه‌کشتی (لار) - تون‌حمام و آتشخوان‌کشتی (ن)

خنج - xenj = پنجول (لار)

خنجی = گربه یا حیوانی که پنجول میزند (لار)

خنجیر - xenjīr = بوی گوشت سوخته شده (خ) وقریب بهمین معنی یعنی بوی دود توام بـا چربی xanjīr در لغت اسدی آمده : بگذردسالیان که برناید روزی از مطبخش همی **خنجیر**-خسروی سرخسی صفحهٔ ۱۹۰

خنده - xanda = زگیل (لار)

خنس - xenes = زحمت ومخمصه ونداری (خ)

خنس وپنس = بیچارگی وفقر(خ)

خنگ - xeng = کودن و احمق - دیرفهم (لار-ط-ب)

خنگر- xangar = قی‌چشم(گی)

خنگو-xongū = خواهر کوچکتر (لار) - رك: خگه

خنوّنه - xennūna = محرف هندوانه (ر : خ)

خنه - xona = لرزش و طنین صوت (گی)

خو - xū = خوك (م) - سنگی که روی آن‌مانند صفحه‌ای صاف باشد (لار)

خوابگاه-xābgāh = پارچه‌ای از جنس پلاس یا قالی ونوع‌آن‌که‌برای بستن رختخواب‌دوخته‌شده‌ودرمسافرتهای سابق همراه میبردند (ش)

خوار - xovār = هموار و صاف (آش) - خوب (م)

خواره - xovāra = چوب یا میخیکه در سوراخ دسته افزارکار فرو میبرند تالق نباشد (آش)

خواندش - xándeš = انعکاس صوت (لا)

خوپه- xupa = آشیانهٔ‌طیور (گی)

خوتك - xūtka = نوعی‌مرغابی وحشی (گی)

خوتکا - xutkā = پرنده‌ایست دریائی (گی)

خوتکاچیری - xutkāciri = پرنده‌ایست که‌کنار آبزندگی‌میکند (گی)

خوتین- xutin = خل‌وابله (به)

خوج - xuj = گلابی‌وحشی‌که در لاهیجان «xoc» گویند (گی)

خوج‌خور- xujxor = دندانهای ثنایا (گی)

خوخان - xoxān = لولو (آ)

خود - xud = زبانه و شعلهٔ آتش (گی)

خود - xeved = قطعه زمینی‌که مستقلا کشت شده‌وآبخیز معین‌دارد(لار)

خور - xūr = باتلاق (جن)

خورته - xorta = زمینی‌که رو بآفتاب باشد (گی)

خورگ- xowrog = شقیقه(گی)

خورك - xowrak = کمرپوش‌که در آنجا اشیاءمتفرقه‌گذاشته‌میشود(شی)

خورملك-xowramak = تشویش در خواب - از خواب پریدن- بیداری زود بزود -کم‌خوابی (لار)

خورمندو - xūrmandū = خرمالو (طب)

خورند - xorand = درخور و شایسته (ط)

خوره - xevera = گیاهی است با برگ گرد و پهن که در بهار روید و آنرا پخته با ماست خورند (لار)

خوره او - xoraū = نوعی سبزی بهاری که با ماست خورند (لار)

خوریك - xorik = نوعی خرمای زرد رنگ که در بم و نرماشیر عمل آید و در تهران «خرماخرك» گویند (به)

خوزك - xozak = خزهٔ روی آب (لار)

خوژه - xuža = گیاهی که از آن سریش بعمل میآید (ك)

خوس - xus = سرفه (گی)

خوسن - xousan = سرفه کردن (گی)

خوسوب - xusub = از انواع «سوف» که از «سوف» خشن‌تر و شکننده‌تر است و در حصیربافی بکار میرود (گی)

خوسی - xowsey = پرنده‌ای صحرائی است (گی)

خوش - xowš = علف هرزی است که زمین را ضایع و حاصل را نابود کند (به)

خوش باور - xoš bāwar = زود باور (ط)

خوشك - xošk = خواهر (ك)

خوشیدن - xūšidan = محرف خسبیدن (ب)

خوکر - xukar = از انواع پرندگان دریائی (گی)

خول - xūl = خاکستر (لا) - خاك (ك) خل و نادان (گی)

خولی - xūli = لانه طیور (لا)

خوله‌واش - xula vāš = از گیاهان وحشی (گی)

خومه - xuma = آشیانهٔ پرندگان - جایگاهی که با شاخهای نازك درمزارع میسازند (گی)

خوناس - xūnās = وفا، غیرت - تعصب (اش)

خوناسدار = غیرتمند، متعصب - باوفا (آش)

خونکو - xunakū = خانهٔ کوچك - اطاق کوچك درمزرعه که برای محافظت بنا کنند (لار)

خونونه - xūnūna = هندوانه (طب)

خونی - xūni = چشمه (طب)

خوه - xove = آبگوشتی که از پرت و پی گوشت کبابی تهیه کنند (ط)

خوه - xava = هبو - جرزی که در پس دیواری از بیم فرو ریختن آن میسازند (آش)

خوی‌میره - xoy mira = خواهر شوهر (به)

خوینه - xuina = کپهٔ گندم خرد شده و آماده برای باد دادن (ا)

خهره - xehra = دنبلان زمینی که نوعی قارچ است (لار)

خی - xi = خوك (طب)- رك: خو

خی برین- xi berin = نام گیاهی است طبی (طب)

خیت - xit = خجل و سرافکنده- دماغ سوخته (ط - گی)

خید- xid = کردزراعت، یکقسمت از مزرعه که بوسیلهٔ پل خاکی مشخص باشد (سی)

خیرو - xeyrow = شراب (به)

خیزه - xiza = چوب کشوی پشت در که در را با آن می‌بستند (خ)

خیزه کردن = بستن در بوسیلهٔ «خیزه» (خ)

خیس-xis = تمشك جنگلی (گی)

خیس خوردن = نم کشیدن کامل پارچه در آب

خیس شدن = ترشدن

خیس کردن = ترکردن

خیسه چولی - xisa culi = پرنده‌ای است صحرائی (گی)

خیسه سونی - xisa sūni = تمشك جنگلی که در ضیابر گیلان «خیسته سونه» گویند (گی)

خیکاره - xikāra = روغن‌داغ کن (گی)

خیکی - xiki = کنایه از آدم شکم گنده (ط)

خیل - xil = گشنیز (گی)

خینو- xeynu = از پرندگا نیست که کنار آب زندگی میکند و پاهای دراز دارد و کم‌پرواز است (گی)

خیو - xev = نگاهداری - مراقبت- صاحب (ك)

خی‌ورین - xi warin = نام گیاهی طبی (طب- رك: خی‌برین)

خیوه-xiva = چوبیرا کج میکنند و روی آن پوست میکشند ودسته‌ای بآن میگذارند و بجای پارو بکار میبرند و آنرا «خیوه» میگویند (ا)

خیِه - xeya = پارو (طب)

د

داج - dāj = دواج-لحاف (ل)

داخستن - dāxestan = پائین انداختن - پهن کردن - بستن (ك)

داد - dād = طعم، مزه (آ)

دادا - dādā = خواهر بزرگتر ودرکردی هم معمواست (لار)

دادو - dādū = بچه شیرخوار کمتر ازیکساله (ك- خ)

دار - dār = شاخهٔ درخت- چوب - قلمه - بوتهٔ پنبه (لار) - تنگ (آ) - زمینی که مشغول شخم آن هستند (ا)

دارتك- dārtok = مرغ‌دارکوب (آش- ت)

دارتك - dārtek = خرما-غذای توأم با خرما (لار)

دارچکل - dārcakol = بازی الك‌دلك (لار)

دارچگل - dárcegel = چوب دو شاخه‌ای که در وسائل زراعتی بکار میرود (لار)

دارچماز - dár camāz = نام گیاهی‌است‌که آنرا سپایج‌گویند (طب)

داردو - dārdu = مزرعه پنبه‌کاری (لار)

دارگم - dārgam = فلفل هندی (گی)

دارنَمَك - dārnamak = مرغ دارکوب (شی: برهان‌زیر دادبر)

دارو - dārū = چیزیست تلخ‌که در میان عسل‌پیدا شود ومگس نحل‌آنرا بـرای خوراك بچگان خود آورد (شی برهان‌زیر عکپر) - نوره وواجبی (ك)

دارواش - dārwāš = گیاهی وحشی (گی)

داره - dāra = داسی‌که لبهٔ آن دندهدار است (گی)- نوعی داس (م)

داری - dāri = ارزن (آ)

داسه - dāsa = صاعقه - برق آسمانی (لار)

داس - dās = طاس،کسیکه سرش سرش بی‌موست (آ)

داش - dāš = کورهٔ آجرپزی (خ) ودر لغت‌اسدی بمعنی دم‌کوره‌گران آمده : من چنین زار از آن‌جماش درم همچوآتش میان **داش**‌درم،رودکی(۲۲۳)

داشتی - dāšti = گوسفند و گاویکه بمنظور ازدیاد نسل ویاتهیه‌شیر نگهداری میشود (لار)

داشر - dāšor = شلخته (لار)

دال - dāl = لاغر وضعیف (ك)

دالاغ - dālāq = مرضی است‌که باعث تورم و آماس گلو و گردن‌گاو میشود (گی)

دالك - dāleg = مادر (کر)

دام - dám = بام (آ)

دامان - dámān = چنگل (گی)

دامنه - dāmana = ساحل دریا- حاشیه (لار)

دامو - dāmu = خاله- زن‌عمو- دخترعمو-خانم (لار)

داموسك - dāmusk = موی‌دم اسب (ك)

دانا - dáná = گوساله ماده (آ)

دانگانه - dángāna = ضیافت کردن اطفال یکدیگر را (خور: برهان زیر: قومشی)

دانگو - dángū = مغز بادام‌تلخ یا هستهٔ هلووزردآلوی‌تلخ‌که تلخی‌آنرا بگیرند (آش) - پوست‌کندهٔ هسته زرد آلو (ك)

داو - dāv = رسم وعادت و روش (گی)- مکر وحیله (ك)

دای - dāy = خالو (آش)

دایك - dāyik = مادر (ك)

دائره- da,ara = تبرزین‌ما ننده دسته‌کوتاه‌که با آن سبزی خردکنند(بر)

دب- dob = کله‌شق‌وخودسر (گی)

دبر - dabor = بز اخته‌ایکه پیشاهنگ گله است (آش)

دبش - debš = چای‌قندپهلو (لار) - چسبناك (ط)

دبه - dabba = چانه زدن در معامله (ط-شی)

دبه‌کردن = چانه‌زدن

دبیشتن - dabištan = چیزیرا در روغن سرخ کردن (گی)

دپ - dap = دف، دائره‌ای‌که از پوست و کمان ساخته و برای موزون کردن آهنگهای محلی‌بکارمیبرند (لار)

دپاج- dapāc = ترشح آب‌وآنرا «دپاس» نیز گویند (گی)

دپرکستن - daparkastan = از خواب پریدن - یکه خوردن (گی)

دپشوس - dapšūs = درهم و برهم (م)

دَپشوُسته - dapšūsta = درهم و برهم (طب)

دپك - dopak = کسیرا از پشت یا از پهلو بجلو راندن (لار)

دَپیته - dapita یا dapite = پیچیده (طب) - رك: دپشوس

دجگال- dojgāl = تخم‌برنج (شی)

دجل - dajal = پرچانگی (لار)

دَجی - daji = دیوانه (طب)

دخاستن - daxāstan یا daxasten = فروکردن (طب)

دخاله - doxāla = شانه‌ای‌که دارای دو دندانه است و برای باد دادن خرمن بکار میرود (ا)

دختن - doxotan = خوابیدن - پنهان‌کردن (گی)

دخس- daxas = آسیب-خسارت- صدمه (لار)

دخونکا - daxunkā = انعکاس صوت (گی)

ددام- dadām = دخترعمو-دختر عمه-خانم (لار)

دده - dada = پدر (خل) - خواهر (لار)

در - dar = دلاور وشجاع (ك)

دراخ - derāx = نوعی‌خلخال که بپای کودك بندند تا موقع حرکت مادر ونزدیکان‌ازمحل‌وی‌آگاه‌شوند (لار)

دراغ - derāg = پنیر خیکی (لار - خ)

دَراز سبزی - darāz sabzi یا derāz sabzi = سیر (طب)

درانداز - darandāz = بیان مطلب (لار)

دَربند - darband = کوچهٔ بن‌بست (آ)

دوپیازه- dopiyāza = هر نوع گوشت که در پیاز داغ تف دهند و بخورند (شی)

درجازدن - dar já zadan = ترقی نکردن ودر یك‌حال ماندن (ط)

درخستن - darxestan = آشکار کردن (ك)

دُر در - dor dor = اسم صوت صدای شیپور وامثال آن (خ)

دردژر- dardažar = دردمند(آ)

دردین- dardin = دردمند(هـ تا)

درژ- derž = خشمگین و گرفته(ك)

درزستن - darzastan = در رفتن و پاره شدن ته کیسه یا زنبیل و نوع آن (گی)

درسك - dersak = آرنج (آ)

درشتن - dereštan = فرورفتن، خوض (خوا)

دُرعون - dor,ūn = حجله عروس (هم)

درك - darak = پنجرهٔ بزرگ چوبی که در جلوی تالار یا اطاق بزرگ بالا و پائین رود (لار)

درکت- darkat = مظهر قنات (لار)

درگم - dargam = فلفل سیاه هندی (گی)

دَرمان- darmān = آسیا، علاج (آ)- باروت (ك)

دِرمَنه- dermana = هیزم آتشگیره از قبیل بوته وغیره (خ)

دِرنا - dernā یا dornā = مرغ کلنگ (طب) در آذری دُورنا

درنال- dernāl = کانال- ترعه(ك)

درنه - dorna = طنابی کلفت که که از تابیدن شال و امثال آن بدست آید و با آن اطفال بازی کنند و در آذری «تورنا» گویند (خ)

درنی - doroni = طنابی که از الیاف خرما ساخته میشود (لار)

درِو - derrow = آدمیکه زیاد قد میکشد (ز)

دروا- darvā = درهٔ عریض(لار)

دروم - darum = طاعون (ك)

دره- derra = بوتهٔ گل تیغ دار (آش)

دره گو - darra gow = ماده گاو از سه سال ببالا (به)

دریاچیری - daryācīri = پرنده ایست که کنار آب زندگی میکند و جثه‌ای باندازهٔ کبوتر و پاهای دراز نازك دارد (گی)

دریازیله- daryāzīla = از انواع پرندگانی است که کنار آب زندگی میکند (گی)

دَریم - darim = درون (طب)

دُرین - dorin = درون خانه، درون (س-م)

درین - darin = عمیق و گود(آ)

دِز - dez = دیگ حمام (م-ز)

دِزار - dezār = دیوار (س-سم)

دزکائی - dozakāi = مخفیانه- پنهانی (لار)

دژ - dež = خشم (ك) - زمین دست نخورده (ط)

دژ - daž = زمین دست نخورده پر ولبالب (آ)

دژك- dežk = ریگزار- شن زار(ك)

دژین - dožin = دشنام و فحش(ك)

دُس - dos = تنبوشه‌های بزرگ که در قنات بکار برند (اس) - عدد ده (س - سم)

دس‌ابار - das abār = حرکت قافله یا ایل - شروع ببارگیری برای حرکت (لار)

دُست - dost = عدد ده (ت)

دَستاب - dastāb = آبیکه در موقع خمیرکردن دستهارا بآن میزنندکه دست بخمیر نچسبد (آ)

دستاخ - dostāx = زندان (خ)

دستان‌باز - dastánbāz = حیله‌گر (آ)

دست اندرکار - dastandarKār = دخیل ومؤثر درکار (ط)

دست بَجن - dast bajan = نام گیاهی است (ر: دست‌پچن-طب)

دست بکار - dast bekār = مشغول وسرگرم کار (ط)

دَست‌پَجن - daste pajen = نام گیاهی است (م)

دست‌پچن - dast pecan = نام گیاهی است (طب)

دست پلار - dast pelār = کورمال‌کردن برای پیدا کردن چیزی در تاریکی (آش)

دَستَرخان - dastarxān = سفرهٔ بزرگ (آ)

دستك - dastak = دفترحساب (به)

دستگره - dastgera = هدیهٔ اقوام داماد بعروس (لار)

دستَنکار - dastankār = کار چاق‌کن (آ)

دَستوره - dastūra = محوطه جدول بالای تنوره آسیا (اس)

دسداره - desdāra = آسیای دستی، دستاس (اش)

دسدك - dasdak = دستکش(آش)

دسده - dasda = آلتی‌که باآن خوشهٔ‌گندم را میکوبند (آش)

دس کتره - das katara = استخوان پهن‌کتف (گی)

دسم - desm = غده، دژپیه (آش)

دسنه - dosena = ظرف سفالینی که در آن ماهی وخردل ریزند ودرجلو آفتاب‌گذارند (لار)

دسو - dassu = گلـدانی از چینی که بصورت دست ساخته شده - مجموعهٔ دستگاه چوبی که برروی چاه برای‌کشیدن آب نصب‌کنند (لار)

دسه‌یال - dassayāl = لخت و عور (لار)

دُش - doš = تحریك (بیر)

دُش‌دادن = تحریك‌کردن

دش - deš = خواهرشوهر-بد(ك)

دُشاب - došāb = شیره،دوشاب(آ)

دش‌بل - došbol = ورم وغدهٔ بناگوش (لار)

دشتم - doštam = دشنام، فحش وناسزا (لار)

دَشتَه - dašta = بادی‌که ازشمال غرب وزد (گی)

دَشگیر - dašgir = کسیکه‌وسیلهٔ خرید وفروش چارپایان است (آ)

دشول - došūl = غده‌هائی‌که زیر پوست بدن تولید شود (ط-ن)

دِغ - deq = زمین مرطوب‌وباطلاق که در آذری «زغ» گویند (ق)

دغن - daqan = نهری‌که مزارع را مشروب کند (گی)

دفر - dafr = پاکت (ك)

دفل - dofal = دارای‌دوپره(لار)

دِق - daq = مرداب- تالاب (تر)

دقلو - doqolu = توامان (خ)

دقلی - doqoli = گوسفند نر جوان‌که در تهران «تقلی» گویند (شی)

دکالستن - dakālestan = طبله شدن‌گچ دیوار و ریختن آن-برگشتن و ریختن قسمتی ازکوه (گی)

دکفتن - dakeftan = بگودال یا چاه افتادن-پارو زدن‌ناخدای‌کرجی-هواداری وپشتیبانی‌کردن- اشتباه‌کردن-خوردن پا بسنگ یا چیزی (گی)

دکلستن- dakalestan = واریز کردن دیوارهٔ چاه - فروریختن (گی)

دَگنک - daganak = چوب کوچکی‌که باآن الاغ را میرانند (ط)

دل - dol = وسط-میان (ا)-کوزهٔ دهن‌گشاد دو دسته (گی) - سطل (خ)

دلادل - delādel = تردد و دو دلی (خ)

دلادل‌کردن = تردد ورزیدن

دلاشوب - delāsūb = تخمی‌که بعربی حب‌الفقد خوانند (ش - برهان، زیر: اغیس)

دِلاغ - dellāq = فرجزن- در آذری داخل‌آنرا dallāq گویند (گی)

دلاق- dolāq = چاقچور (آش-خ)

دل‌پا - delepá = ماهیچهٔ ساق پا (لار)

دَلخك - dalxak = دلقك (آ)

دلخاستن - dalaxāstan = لق شدن تخم مرغ در اثر فساد - لق شدن خربوزه یاهندوانه در اثر فساد (گی)

دلریسه - delrīsa = ضعف‌رفتن دل (ط)

دلزده - delzada = بی‌میل وسر خورده از چیزی (ط)

دلشد - delšod = اسهال (به)

دلشوره - delšūra = دل بهم خوردگی- نگرانی‌خاطر (خ)

دلکی - doleki = جفتك (لار)

دلگر - dolgar = درودگر، چوب تراش (لار)

دلنگون- delengūn = آویزان ومعلق درهوا (خ)

دلو - dalu = دیوانه، درآذری «دلی» (تا)

دلو - delow = رف (طا)

دلواپس - delvāpas = نگران ومنتظر (خ)

دلواده - delvāde = غمخوار و غمگسار (لار)

دلونی - daluni = بیرونی و خارجی (لار)

دِلوَه- delva = اشکاف وگنجه(ت)

دَله - dala = سوسار (نام جانوری است) (طب)- میان هرچیز (طب-گی)

دلهره - delhora = اضطراب وطپیدن دل در اثر نگرانی وترس (ط)

دلی - dali = دیوانه ودر تاتی «دلو» (آ)

دم - dam = نفخ شکم-دوپخ (ط)

دِم - dem = رو (م)

دمار- damār = عصب-پی (آ-ك)

دماستن- dε ıāstan = چسبیدن و متصل شدن(طب)

دمانستن- damānest n = گیر کردن چیزی در ظرف مانند سر بطری در داخل بطری (گی)

دمّانه-demmāna = زنبور(ش-سم)

دمباز - dambāz = میوهٔ نارسیده خرما که نصف آن رسیده باشد-آخرین نفر در بازی (لار-جه)

دم بتو - dambetū = رازدار-سرنگهدار (ط)

دمبچی - dembeci = توام، دو قلو (م)

دمبلان - dombalān = خایهٔ گوسفند (ط-آ)

دمبلان کوهی - balānekuhi dom = یك نوع سیب زمینی است که در بهار در دامنه‌های کوه‌درزمین مرطوب نمو میکند وطعمی شبیه دمبلان دارد (ط)

دمبلغزه - dombolpeza = بن دنبه که در شیراز «دمبیزه» گویند (خ)

دمبلیچه - dombolica = بن دمبه که در خراسان«دمبلغزه»گویند(ط)

دمبو - dambu = ستارهٔ جدی(لار)

دمبیزه - dombiza = بن دمبه که درخراسان «دمبلبغزه» گویند (شی)

دم‌پز - dompaz = میوهٔ نارسیده خرما که پس از رنگ گرفتن نیمهٔ آن رسیده ونرم است (لار)

دم‌دمکو- domdomakū = نوعی حشرهٔ خاکی ریز (لار)

دُمُر - domor = بز دو سالهٔ پیشرو (ت)

دمرس- damares = شخص بیحال وپخمه - شخص کم آزار و بی اذیت - کسی که هرقدراو را اذیت کنند سکوت کند(گی)

دمرقول - damarqūl = داس سنگینی دسته آهنی (ا)

دمس- domos = گاودوساله(ماز)

دمسر - dameser = زائدهٔ فلزی که بدنبال گاو آهن هنگام شخم بسته میشود (لار)

دمك - damak = سوراخی که هواکش انبـار غلات است - سوراخ برج و قلعه (لار)

دَمکت - damkat = محل رو آمدن آب‌ومظهر قنات (اس)
دمگه- domga = انتهای دره و جائیکه‌کوه تمام میشود - آخرین چاه رشتهٔ قنات (لار)
دم‌ند- domned = عرق‌آشامیدنی- نوشابهٔ الکلی (به)
دَموز - damvaz = پاروی پهن که باآن برف میروبند (خ)
دَمه - dama = کُلبه (آ)
دنبول- danbūl = بسیار بزرگ و آنرا «بنبول» نیز گفته‌اند (طب)
دنجَه - denja = دانه‌ای‌که‌برجلد ظاهر شود (خ)
دندان‌کولیج- dendán kulic دندان قروچه (آش)
دنده- denda = زنبور(خوا)-رك: دنه
دنگ - dong = دانه‌هائی‌که بر بدن میزند- دانه‌ای‌که برچشم ظاهرشود و روی قرینه لکه افتد - یك حصه از مجموع حصه‌ها دراملاك (لار)- صدا(بر)
دنگ - dang = اسم‌صوت‌فلزات- ادا و اطوار (لار-خ)
دنگولش - dangulaš = گوش ماهی (گی)
دنگه - donga = خم‌کوچه (آ)
دنو- danow = آب‌آخرزراعت(آ)
دنه - dena = زنبور (به)
دوار - dávār = تعدادی گوسفند (آ)

دواش - dúvāš = مخلوطی از برنج وسیب‌زمینی ولوبیاوچغندر وادویه و دوغ (طا)
دوال - davāl = زه باریکی‌که تخت‌گیوه را باآن میکشند (ا)
دوبر- dobar = بزنرسه‌ساله (به)
دوپای - dùpāy = گوسفند یا گاوی‌که بکسی سپارند تا نگهدارد و محصول آنرا ازشیر وپشم‌نصف‌کنند (آ)
دوپلو - daplū = لپه (شی)
دوپول = یکشاهی (خ)
دوپی - dūpi = دولچه (آ)
دوتکی - doteki = شکم‌برآمده و سنگین مانند زن باردار (لار)
دوخ - dux = دوك‌نخ‌ریسی(لار) - وضع (ك)
دوده - dúda = نام انگوریست سرخ‌رنگ (آ)
دور - dūr = درخت (تا)
دُورنا - dūrnā = کلنگ (آ)- رك: درنا
دوریش - dowriš = درویش(آ)
دُوره - dūra = کوزه (س-سم)
دوز - dūz = ریسمان پشمی سیاه رنگ وضخیم‌که باآن جوال بافند (لار)
دوزك - duzak = حرامزاده(ت)
دوس - dūs = چسبناك (آش)
دوش - dūš = محوطه‌جدول‌بالای تنورهٔ آسیا (هم)
دوشاب - dúšāb = شیره (آ-ك)- خرما (لار)- رك: دشاب

دوشت - dūšt = اندودگل وکاه برپشت بام (لار)

دوشگر - dušgar = بداخلاق(آ)

دوشنه - dušna = دیشب (خ)

دوشی - dūši = سبوی بزرگ و پهن (آ)

دوغا - dūqā = آشی که از دوغ یا ماست پزند (آ)

دوغی - dūqi = گاو یا گوسفند شیرده (آش)

دوك - duk = میله (تا)

دول - dovol = مهلت‌دادن - سرگرداندن (لار)

دولخ - dulax = گرد وغبار که در مشهد dullax گویند (به)

دولیه - dūliya = طاقچه (آش)

دوم - dum = جای بند شلوار- بندتنبان (لار)- خاکرس (به)

دومان - dumān = مه وطوفان باد وگرد وخاك (آ)

دومجی - dūmeji = توام (طب)

دومل - dūmal = دارای دم(ه)

دومن - dūman = دارای‌دم (تا)

دون - dūn = دوشید نگاه (کر)- گل برای اندودکردن (ا)

دونشکه - doneška = رتیل(به)

دونك - dovanak = زخمی که براثر فشار از راه رفتن برپادرآید(میا)

دونم- donam = نیمه‌مرطوب(لار)

دونه - dūna یا dūne = برنج (طب)

دووه- dūva = گاو دوساله (آ)

دوهچه - dūhacca = چوبیکه سرش دو شاخه باشد (خ)

دوی - devi = عروس (به)

دویا- dūyā = ماده‌گاودوساله (آ)

دهار - dehār = درخت (م)

دهن‌یاس-dahan yās = خمیازه - دهن دره (طا)

دهون‌لاچه - dohūn lācá = دهن‌دره (طب)

دهه- daha = تیغ خوشهٔ گندم(لا)

دهیل- dahil = کف (در معنی پیمانه) (طب)

دی - dai = درخطاب بزن بکار میرود (ب)

دیا - deyā یا dayā = برون(طب)

دیّا - dayyā = بیرون (م)

دیار - deyār = بیدار (طب)

دیب‌جاما - dibjámá = جرجامه- پارچهٔ رنگارنگ که در شکارکبك برای صید آن بکار میبرند-مرقع (آ)

دیج - dij = جامهٔ تنگ‌وچسبنده ببدن (گی)

دیخل- dixal = دیزی‌سفالین(لار)

دیده‌تگ - didatag = حسود و کوته‌نظر (لا)

دیرسك- dirsak = مفصل‌دست(آ)

دیرشم- dīrīšom = نشانی که بر گوسفندگذارند از قبیل بریدگی گوش یا داغ تا شناخته شود (آش)

دیز - diz=زانو (آ)

دیزماری - dizmāri=(دیز+ماری)= نوعی انگورکه شبیه بسر مار است (آ)

دیزه - deyza=خاله (خ)

دیزه - dīza=دیگ‌بزرگ (به)

دیشنه - dišna=دیشب (خ)

دیك - dik= برجسته وبرآمده - راست ومستقیم (آ) - دوك (طب)

دیگوله- digūla=دیك‌کوچك - دیزی (بر)

دیلاخ- deylāx=بلند ودراز- درخراسان دیلاغ‌گویند (لار)

دیم-dim= دم(طب)-صورت(ج-ش)

دیمدخ - dimdax = ترش‌رو - (دیم+تلخ) (آ)

دیم‌دیك - dimdik=منقار (دیم +دیك= برآمدگی) (آ)

دیواخ - divāx = پارچهٔ قرمز که بروی عروس میکشند (ك)

دیوکنف - divkanaf =گیاهی است وحشی (گی)

دَیمه - deyma=سینه‌کوه (ت)

دیمین - dimīn = پررو - در هرزنی «دیمن» (تا)

دینه - dina یا dine= دیروز (طب-خ)

دینه‌دز - dinadaz = آدم مرموز (لار)

ذرت‌کلاك - zorrate kalāk نوعی ذرت (شی)

ر

راب - rāb=حلزون (گی)

رابشکن - rābeškan = نام پرنده‌ایست که در مازندران «توکا» خوانند (گی)

راپا - rápā=منتظر (گی)

راپائی - rápāi=انتظار (گی)

راتی - rāti=قیف (به)

رازك - rāzak = گیاهی است وحشی (گی)

راسپال - ráspāl = کسیکه بادست راست کار میکند (آش)

راسی- rāsi= طرف روی‌پارچه که درمقابل «آستر»است (لار)

راش - rāš = چوبی است جنگلی و محکم (م)

راغ - rāq=راه (گی)

راغش- rāqeš=کشت‌ومیوه‌ایکه زودتر از موعد برسد (آش)

رُآنه - roāna=جارو (س-سم)

رئنگه - roenga = جوئی‌که از رودخانه جدا کنند (آش)

رِئه - rea یا ree=روده (طب)

رب - rab=رف (ا)

رب - reb=سوسمار (به)
ربی - rabi=خرمای سیاه رنگ
و زودرس که در بم و نرماشیر بعمل میآید (به)
رت- rot=لجن-با تلاق-لجنزاری
که عمق آن زیاد باشد (گی) - رك و
راست (ك)
رَت - rat=رها (طب)
رَج - raj=قطار-ردیف (خ-طب)
رُجا - rojā= ستارهٔ صبح که در
طبری «روجا» آمده (م)
رجو - rojū=دانه‌ای که در آب
برای مرغابی ریزند (گی)
رجه - raja=جای پا در برف یا
گل یاهرچیزودرانزلیrac گویند (گی)
رچ - rac=رجه (ان)
رچ - rec=منجمد (ك)
رچنه - racena=ناودان (لار)
رخ- rax= تخته‌سنگ‌وقسمت‌صعب
العبور کوه (لار)
رخبو - roxbu = دیوار کوتاه
سرتاسری درپشت بام عمارت (لار)
رد - rod = غلهٔ پاکشده (به)
رده - radda=بارانی که دراثر
وزش باد سمت آن کج شده و بدیوارها
برسد- جای پا واثر قدم (گی)- حرف
زشت و دشنام (ط)
رده گفتن=دشنام‌دادن
رزك- razak=از انواع گیاهان
وحشی (گی)
رزه - raza = زرفین و آن
حلقه‌ایست کـه در سوراخ چفت جـای
میگیرد (آش-آ)
رزینه- razīna=پلکان (خ)

رژ - rež=شپشك مرغ (آش)
رژد - režd= لثیم‌وممسك (ك)
رژینه - režīna= شکم (ك)
رستم‌واش - rostam wāš =
گیاهی‌است‌یك‌برگی و معطر که درکوهها
میروید (م)
رَسَن- rasan=ریسمان(طب-م)
رسن- roson=ریسمان‌وبند(ب)
رش - raš=سیاه (ك)-گاوورزا
یا گاوی که رنگ‌آن‌سیاه‌وسفیدباشد(گی)
رشت - rešt=زباله‌وکثافت(شی)
رشتاله- raštāla=سیه‌چرده(ك)
رشخال- rešxāl=فرسوده-لباس
کهنه ومندرس-شخص لاابالی (به)
رشغند- rešqand=ریشخند(خور)
رشکك - reškak=گیاهی است
کوهستانی وخوشبو (به)
رشگین - rašgīn = مستأصل-
مهجور (به)
رشمه - rešma=ریسمان باریك
(به) بند ابریشمین (خ) - چهل تار
درویشی (آش)
رشنیق - rešnīq=عام درمقابل
سید (آش)
رغبو - roqbū=رك؛ رخبو
رغین - raqin=جغد (گی)
رقز- reqz=دنبهٔ گداخته (آش)
رك - rok=صاف‌وپوست‌کنده-آدم
راست ویکدنده (خ-ط) - رك؛ رت
رك - rek = پسر (گی)- خشم‌و
غیظ- لجاجت (ك)

رکا - rekā = رك (گی)

رکرو - rekrū یا rekorū = رفت وآمد (طب)

رکریز - rekrīz یا rekerīz = اثاث البیت واسباب‌خانه (طب)

رکژ - rekež = پرخاش (فا)

رکن - raken = علامت، اثر (به)

رگزار - regzār = فرق و آن خطی است‌که از دوبخش‌کردن زلف‌درسر پیدا میشود (آش)

رماج - remāj = بارهنگ (گی)

رمچه - ramca = پنجهٔ جانوران (به)

رمزه - romza = گودالی‌که در آن یك ردیف‌نخل‌کاشته شده وجای آبگیر درختان است (لار)

رمش - rameš = پرچین اطراف مزارع و خانه‌ها (گی)

رَمشه - ramša = گاوسه‌ساله (م)

رنج - ranj = نوعی‌آفت‌گندم(لار)

رِندَه - renda = خوب (ك)

رنگی - rangi = قشنگ‌ـخوشگل وزیبا (لار)

رنگینك - rangīnak = حلوائی که از خرما و روغن و مغزگردو تهیه کنند (شی)

روازا - rovāzā = نواده (آش)

رِوال - revāl = ترتیب‌ـردیف(خ)

روبه - rowba = نوبت دیگرـ دفعهٔ دیگر (به)

روت - rut = لخت وبرهنه - خالص (ك) - رك: لوت

روتکلی - rūtakali = روپوش تشکچهٔ الاغ یا قاطرکه دور آن غالباً ریشه‌دار وبصورت بیضی است (شی)

روتی - rūti = سکسکه (به)

رُوجا - rūjá = ستارهٔ‌صبح(طب)

رودل - rūdel = امتلا (همه)

روده‌سرخ - rūdasorx = لولهٔ مری‌که خوراك را بمعده‌میرساند (آش)

رورك - rūrak = دوغ‌جوشانده که مانند پنیر سفت میشود (شی)

روره - rūra = روده (آ-تا)

روش - ruš = بی‌شرم و شرور (ك)-کرمهای ریزکه درشن‌های لب‌دریا دیده میشود (گی)

روشنك - rūšanak = ستارهٔ صبح (خ)- رك: روجا

روشیر - rūšir = سرشیر (آش)

روفه - rúfa = ته‌نشین شده و رسوب‌کرده-گل‌سیلاب در مزارع (گی)- رفوی لباس (آ)

روك - ruk = خراش (ك)

روکل - rukol = قسمت‌برآمدگی گونه (گی)

روگیر - rowgīr = روبراه - قافله درحال‌حرکت (لار)

روگیر - rugīr = کسیکه برو درمانده باشد (همه)

روگیرشدن = برو درماندن (همه)

روگیرکردن = کسیرا برودرمانده کردن (همه)

روله - rūla = فرزند (ل)

رَوَند - rawand = ترتیب ونظم- ردیف (شی)

رونده - rovanda = تابوت (لار)

روو - rovu = حشره‌ایست‌سرخ رنگ‌که روی بالهایش دانه‌های‌سیاهست و آفت بوته خربزه است (به)

ری - rai = راستگو-پسربچه (گی) - اضافه‌ایکه در وزن نان از آرد پیدا میشود (خ)

ری - rey = گیاهی است شبیه «لی» و ازانواع نی محسوب میشود(گی)

ریپال - ripāl = ژنده‌پوش (ك)

ریت - rit = کهنه وپاره (ك)

ریتال - ritāl = سرگین‌تر- سرگین‌گاو (ك)

ریجه - rīja = ریسمانی‌که روی آن لباس خشک‌کنند (خ) - نوعی‌گچ سفید (آ)

ریچنه- ricena = مجموعهٔ جهاز هاضمه- رودهٔ کوچك (لار)

ریخ - rīx = ریگ (لار)

رَیخَشَه - reyxaša = شیر اول گوسفند وگاو (گی)

ریز - riz = رزهٔ در (م)

ریزریز = قطعه‌قطعه خردشده

ریزه - riza = رزهٔ در (شی)- خردهٔ بسیارکوچك (همه)

ریس - ris = حجم-قطر (ك)

ریسه - rīsa = علفی را که بهم تابیده وباآن دسته‌های‌علف را می‌بندند «ریسه» مینامند (گی)

ریسه‌رفتن = رژه‌رفتن (ط)

ریش - rīš = آلت تنفس ماهی- شش‌ماهی (گی)

ریش‌بزخال‌دار - boz xáldār

rīš = گیاهی است دوائی (خ: برهان زیر اسپلنج وشنگ)

ریش‌سبز - rišsabz = گیاهی است وحشی (گی)

ریشن - rīšen = آدم پرریش، ریشو (آش)

ریشو - rišu = کسیکه ریش او انبوه است- دارای ریش (ط)

ریشه - riša = کرك قالی (ب)

ریشهٔ‌اریسا - rišayearīsā = گیاهی طبی‌که جوشاندهٔ آن بکار میرود و درشیراز «ریشه محك» گویند (ط)

ریشه‌محک - rīšamahak = نوعی‌گیاه طبی که در جوشانده بکار میرود و در تهـران «ریشهٔ اریسا» گویند (گی)

ریغ - rīq = گه نبسته (خ)

ریغو - rīqu = آدم بی‌عرضه و نالایق-کسیکه مزاج اوروانست (ط)

ریفیده- rīfīda = دست‌افزاری که ازتاکه و جوانه‌های درخت بافته و روی پارچه‌کشیده نان را روی آن پهن میکنند (آ)

ریک - rīk = پسربچه (لا)

ریکُ - riko = آلوچه (س-سم)

ریکامرغ - rikámerq = نام مرغی آبی (طب)

ریکلو - rikalū = گوجه‌ریز(ا)

ریگاله - rigāla = خرمای نورسیده (شی)

ریمند - rimend = وضعیت و حالت (به)

رینگ - ring = شیره وشهد (ك)

ریَه - riya = روده (م)

رُه - roh = بالا (ب)

رهتی - rahti = قیف (گی)

ز

زا - zā = زاینده (طب)- زایمان، زایش (ط)

زاج - zāj = زاهو (آ)

زاجی - zāji = گاوشیرده (گی)

زاخ - zāx = سنگ (ك)

زادورود - zādorūd = اولاد ونوه ونتیجه (لار)

زار - zār = نام جنی که‌میگویند در سرمردم میرود وتارقص «زار» انجام نشود بیرون‌نمیرود(ج)-آقا ورئیس(لار)

زارچ- zārc = زرشك وحشی(به)

زارگ - zārg = حالت‌خاصی که بسیاهان ساحل خلیج دست میدهد و هنگام‌خشم یاشادی دررقصهای‌دسته‌جمعی بحالت مستی وبیهوشی میافتند (لار)- رك : زار

زارگی = کسیکه بحالت «زارگ» دچار میشود (لار)

زاره - zāre = بلغور (ك)

زاره - zāra = زاری: هزار**زاره** کنم نشنوندزاری‌من بخلوت‌اندر نزدیك خویش **زاره** کنم، (دقیقی)

زاستن - zástan = زائیدن(ل)

زاغ - zāq = زاج (ط)- زرد(ا) - فحش وناسزا (گی)- ازرق‌چشم(آش)

زاغه - zāqa = سوراخ و جای گاو گوسفند که در لغت اسدی بصورت zāqad آمده : گاو لاغر **بزاغد** اندر کرد تودهٔ زر بکاغد اندرکرد.

زافه - zāfa = خارپشت: روی و ریش وگردنش‌گفتی برای خنده را در بیابان **زافه**‌ای ترکیب‌کردی باکشف

زاق وزوق - záqqo zūq = اولاد واعیال‌واطفال (ط)

زاکون - zākūn = نظم‌وقاعده(خ)

زال - zāl = زهرهٔ حیوانات(لا)- پاره‌گوشتی که در قسمت‌بالای‌فرج زنان است و در تهران آنرا « چوچوله » گویند (گی)

زالزالك- zálzālak = ازگیل که درمشهد «علف‌شورو» گویند (ط)

زالك - zālok = بیعانه - پیش بها (گی)

زالك - zālak = هستهٔ نارسیدهٔ میوه‌هائی از قبیل گوجه و زردآلو و هلو (گی)

زاما - zāmā = داماد (طا)

زامهران - zāmahrān = نام داروئی : نزد آن شاه زمین‌کردش پیام داروئی فرمای **زامهران** بنام. رودکی

زاولانه - závlāna = بندی‌که برپای وگردن زندانیان نهند ـ جعد و موی مرغول : زلفینك او برنهاده دارد برگردن هاروت **زاولانه** (خسروی)

زاهو - zāhū = کسیکه تازه زائیده (ط)

زای záy = زده وفاسد درمیوه(آ)

زایله - záyla = غنچه(خ)

زئه - zea = آغوزگاو = فله(لار)

زبان داروی تلخ - ūye talx zabándār- = گیاهیست سبز بسیار تلخ (شیراز: برهان زیر طوفریوس)

زبر - zebr = درشت وناصاف (خ)

زبرکه-zabreka = نام‌پرنده‌ایست (ر: زیرکه ـ طب)

زبین - zabin = بچهٔشیطان و تخس (به)

زبینی - zabini = شیطنت (به)

زبل - zebīl = فریاد (گی)- کثافت وخاکروبه (آ)

زپنگ - zapong = ضربت- یك نوبت آورد وبرد درعمل مقاربت (لار)

زچ - zec = میش شیرده (لا)

زخم‌کش - zaxmkaš = مجروح:
در ره او چوقلم‌گر بسرم بایدرفت
بادلزخم‌کش و دیده‌گریان بروم. حافظ

زَدَه - zada = پوسیدگی پارچه- لك میوه (آ)

زربین - zarbin = نوعی‌درخت جنگلی‌که درچالوس soorخوانند (گی)

زرخ- zarx = بوی‌نا- بوی‌کپك- طعم تند وگزنده مانند فلفل ـ تلخ و گزنده (گی)

زرخ‌پیتار - zarxpitār = مورچـه‌ای است‌که سر وشکمش سیاه و سینه‌اش سرخ است (گی)

زرخواش - zarxvāš = گیاهی است سبز مایل بزرد که دارای گلی زرد‌رنگ وتند مزه‌است ودامها که آنرا بخورند مریض میشوند (گی)

زرد - zered = زمین شنی وماسه دار (به)

زردائِل - zardaael = نام پرنده‌ایست (ر: زرداهل-طب)

زرداَهَل - zardaahal = نام پرنده‌ایست (طب)

زرداهِل - zardeahel = نام پرنده‌ایست (م)

زردان - zardān = پرنده‌ای صحرائی (گی)

زردکو - zardakū = زرد ولاغر ـ مرض یرقان (لار)

زردکیجا - zardkijā یا zarda kija = نام‌گیاهی ماکول (طب)

زرده‌ای - zardai = یرقان (ك)

زردملیجه- zardmalija = نام یکی ازآهنگهای موسیقی (گی)

زررنگ - zororong = لرزه‌ای که ازشنیدن خبری بردل نشیند (لار)

زرزبیل - zerzebel = آشغال و کثافت (آ)

زرزر - zerzer = «نق‌نق» ودرمورد تعرض بکار میرود (خ)

زرزرو - zerzerū = کسیکه‌زرزر میکند وبهانه میگیرد (خ)

زرزمی - zerzami = مخفف زیرزمین (آ)

زرزنگ - zarzang = زنبور طلائی (گی)

زرشك - zerešk = کبك (گی)

زرکا - zarkā = پرنده‌ایست (گی)

زرنا - zernā = سرنا (آ)

زرنگ - zorong = رك: «زررنگ»

زروپر - zerroper = آه و ناله- پرچانگی در موقع‌التماس‌وتضرع(خ)

زرونه - zervana = میل زن آبستن بچیزی (خ)

زروه - zerva = نخاله (ك)

زری - zeri = نخ‌پرتاب (آش)

زریش - zariš = زرشگ (آ)

زرینه - zeryana = زاری و نق‌نق (خ)

ززم - zezem یـا zazam = زنبور (طب)

زغ - zeq = گل و باطلاق - در قائنات زمین مرطوب و باتلاق را «دغ» گویند (آ)

زغارو - zapārū = قحبه‌خانه: ازقحبه وگنده‌خانهٔ احمدطی ماند به **زغارو** ودرکنده‌ری (منجیك)

زغاره - zaqāra = نانی‌که از گاورس پزند: رفیقان من بازر وناز ونعمت منم‌آرزومندیك‌تا**زغاره**(ابوشکور)

زغال‌اخته - zoqālaxta = میوه‌ایست وحشی‌که آنرا خام میخورند و ازآن ترشی تهیه میکنند (ط-گی)

زغالکه - zoqālaka = چوبهای نیم‌سوزکه درمیان ذغال‌پیدا میشود (آ)

زغاله - zogāla = پرنده‌ای است صحرائی است (گی)

زغزغ - zeqzeq = نق‌نق (طا)

زغنبود - zeqnebūd = درمورد عتاب‌گفته میشود ودشنامی است‌که غالباً مادران به‌بچه‌های خود میدهند (خ)

زفه - zafa = جوانه درختان(گیل)

زك - zak = آغوز (لار)

زك - zek = شکم،اندرون،داخل (ك) - آب‌بینی (طب)

زکوزا - zekozā = اولاد واعیال در تهران «زاق وزوق» گویند (طب)

زگمه - zagma = چوبیکه برای نگاهداری شاخهای‌درخت بکاربرند (لا)

زل - zal = تـابان ودرخشان (درمورد ستاره) - زرنگ و چابك و هوشیار سرزنده (آش) - لثهٔ دندان‌که پوست آن رفته باشد (گی) - گوسفند بی‌دنبه (لا)

زلته‌پلته zeltapelta = آه و ناله (طب)

زل‌زل - zelzol = خیره‌خیره (در مورد نگاه) در تهران نیز گویند زل‌زل نگاه میکند (آش-آ)

زُلفی - zolfi = زلفین در (خ)

زلکه- zolaka = بلغور، نرم (آش)

زلم زینبو - zelam zimbow = کنایه از برگ‌وسازی که برچهارپایان آویزند (خ-ط)

زلوزن - zelozan = پرنده‌ای است که درکنار آب زندگی میکند (گی)

زله - zella = خسته‌ودرمانده(خ)

زله - zela = صمغ، انگم (آش)

زله - zala = زهر (ا)

زلیبی- zeleybi = زولبیا (شی)

زلیفن - zolfian = تهدید: ازدو لب تو مرا هزارامید است وازسرزلفت مرا هزار **زلیفن**. (فرخی)

زم - zam = شعلهٔ آتش‌که زیاد زبانه نکشد (گی)

زما - zemā = داماد (م)-رك:زاما

زُمار- zomār = آذوقهٔ‌زمستان(آ)

زمارو - zomārū = جارو (گا)

زمبه - zamba = زمبر (ط-آ)

زمچی - zomci = هندوانه (به)

زمخت - zomoxt = خشن (خ)

زمند - zemend = سرمای‌سخت زمستان (به)

زمور - zamūr = آذوقه‌که - در هرزنی «زومار» (نا-گر)

زمه - zema = مزه (لار)

زمه‌ای- zemai = کسیکه‌مژگانش بهم می‌چسبد ودرچشمانش فرومیرود(لار)

زمهیر - zamhir = آسیا (م)

زُنار- zorār = ریسمانی که کشتی گیران خراسان بکمربندند (خ: برهان زیرکشتی)

زنجیلَك - zanjilak = دمسیجه که‌ازنوع گنجشك است (طب)

زنده- zanda = بسیار بزرگ: یکی زنده پیل‌چوکوهی‌روان بزیراندر آورده بدپهلوان (شهید)

زندی - zendi = زانو (ر: زنی- طب)

زنگ - zang = صبحانه (لار)

زنگل - zengal = خوك نر - گراز (گی)

زنگه - zanga = پیشانی (لا)

زنگیچه - zengica = آرنج دست (خ)

زنِی - zeni = زانو (طب)

زنی - zenni = زانو (م)

زو - zū = زبان (ل)

زوار - zevār = شیرازهٔ کتاب و امثال آن (ط)

زوارش‌دررفته = خسته و مانده شده وازکارافتاده (ط)

زوارزا - zavárzá = بچه‌ایکه در موقع تولد مادرش بمیرد و درتهران «گورزاد» گویند (بر)

زواله - zavāla = مهرهٔ کمانگروهه که **غالوك** نیز گویند: **زواله**اش چو شدی ازکمانگروهه برون زحلق مرغ بساعت فروچکیدی گل. کسائی (فر) - چونه خمیر که برای نان تهیه شده (خ)

زواه- zavāh = طعامیکه بزندانی دهند: بندیان داشت بی‌پناه **وزواه** برد باخویشتن بجمله براه. عنصری (فر)

زُوده - zūda = گیر و مانع در معده و روده (آ)

زور - zowr = عمیق ، خیلی گود (لار)

زور - zūr = پشکل گوسفند (طا-م) نیرو وقوت (همه)

زورآوردن = نیروکردن

زورزدن = نیرو بکار بردن

زورکردن = نیروکردن

زورگفتن = حرف ناحساب گفتن

زوری-zowri = عمق، گودی (لار)

زوزو - zozo = خارپشت (لار)

زُوزه - zūza = صدای گرگ و شغال وسگ (خ-ط-م) (طب)

زوزه‌کشیدن = فریادکردن سگ و گرگ و شغال

زوفه - zūfa = جوانهٔ درخت (لا)

زوك - zuk = تنپوشهٔ باریك (به)

زولبیا-zulbiyá = شیرینی ایکه از ماست وروغن وشکر در ماه رمضان درست میکنند (همه)

زولنك - zūlang یا zūleng = نام گیاهی است مأکول (طب)

زوما - zumá = داماد (طب)- رك: زاما

زومار - zūmār = آذوقه (ه)

زوماره - zumāra = جارو بزرگ (گی)

زهازه - zahāzah = احسنت وآفرین: بشادی یکی انجمن برشگفت شهنشاه عالم **زهازه** گرفت. فردوسی

زهرزمین - zahrezamin = درخت طاق (گر: برهان زیرطاخك)

زی - zai = بچه. زاده (گی) - زاج (آ)

زیاك- ziyāk = پرنده‌ای که آنرا گربهٔ نوروزی نامند (طب)

زیان - zeyān = ضرر (آ)

زیبا - zibá = پرنده‌ای ببزرگی کبوترکه زیر شکم آن سفید وبالهایش مشکی است وتاج بلندی بسر دارد ودر گیلکی آنرا ziba گویند (شی)

زیپو- zipou = آب پس‌مانده (خ)

زیر - zir = دیروز (هـتا)

زیرجُلی-zirjoli = پنهانی کاری انجام دادن (ط)

زیَرگ- zayarag = نوعی از دانهای ریزکه برای تبرید بکار میرود و دارای لعاب است، تخم خرفه (آ)

زیرك- zīrak = ازانواع گیاهان وحشی (گی)

زیرَکه - zīraka = نام پرنده‌ای است آبی (طب)

زیزه - ziza = پرنده‌ایست کوچك که سینهٔ آن سرخ رنگ است (گیل) -زخمی که پوست آن رفته و گوشت زل بیرون آمده باشد (لا)

زیك - zik = صلصل (پرنده‌ای از نوع گنجشک. طب)- آب بینی (لا)

زیگلا - ziglá = چغاله (بش)

زیگلاچو - ziglácow = چغالهٔ زردآلو (بش)

زیل - zil = فضلهٔ همهٔ پرندگان بجز مرغ وخروس (همه) - زیر مقابل بم (آ)- فضلهٔ کبوتر (خ)-تاولی که در اثر پارو زدن یا بیل‌زدن بدست میزند- آماس و ورم لثهٔ دندان (گی)

زیله - zila = حلوای بی‌شیرینی (ا)- خوراکی که از آرد و دردکره‌تهیه کنند وآنرا «دردە» نیزگویند (ال)

زیم- zeym = زارع‌وکشاورز (به)

زین - zein = خوب (ك)

زین - zin = آنچه روی اسب برای نشستن تهیه میشود (همه)

زیندان - zindān = زندان(آ)

زیوار- zivār = چهاریك‌دانگ در زمین (آش)

زینه - zina = راه‌پله (خ)

زییل - ziyil = دانه‌های کوچك که برجلد بدن برآید (آ)

ژ

ژاپوشوك - žápušuk = دل و جگر (ك)

ژان - žán = در (ك)

ژانك - žānak = زن (خل)

ژن - žen = زن (ك-ار)

ژیق - žēq = زه دوك (خوا)

ژینه - žina = زانو (ك)

س

سا - sá = آسمان بی‌ابر (شاید مخفف صاف!) (ل)- برای (ك)

سات- sāt = آرایش (طب)- از توابع درکلمه «سور وسات» (ط)

ساج - sāj = زلف یاموی‌برگشته بطرف بناگوش-کاکل (گی)-گیس(آ)- بمعنی «ساز» ازساختن (ل)

ساجه - sāja = جارو (م)

ساچ - sāc = ساج (گی)

سادان - sádán = مقدار پنج سیر (آش)

سادُن - sādon = روغن (ك)

سارخ - sārox = دستمال‌بزرگی که در آن پارچه ولباس پیچند وبرسفره نیز اطلاق شود- ودربعضی نواحی آنرا sāroq گویند (لار)

سارق - sāroq = سارخ (خ)

ساز - sāz = میله آهنی آسیاب که با چرخ میگردد و سنگ روئین را میچرخاند (ا)

سازواش - sázvāš = ازانواع گیاهان وحشی (گی)

سازه - sāza = جاروب (طب). -رك: ساجه

سازیر - sázir = نام گیاهی (طب)

ساسو - sásu = از انواع گیاهان وحشی (گی)

ساغری - sāqeri = کفشهای قدیم سبزرنگ زنانه (ط-خ)

ساق - sāq = سالم (ا) - درست و خوش وخوب (ك)

ساقاله - sāqāla = سفال (آش)

ساق‌ترشك - sáqterešk = گیاهی است ترش مزه (خ: برهان زیر تره خراسانی)

ساگ - sāg = سایه (لار)

سال - sāl = پیشانی، رجوع شود به سوال (م) - گیاهی است وحشی که زمبیلهای معمولی گیلانرا از آن می‌بافند- از درختان جنگلی (گی)

سالخم - sálxom = تلسکه انگور- درتهران «سلخه» گویند (آ)

سالروز = روز آخر پایان سال اول از فوت کسی یاواقعه‌ای (همه)

سالگرد = شروع سال نو پس از گذشت یکسال. مثلابرای گذشتن یکسال دیگر برواقعهٔ تاریخی ومهم سالگرد آنرا جشن میگیرند (همه)

سالیك - sálik = دام ماهی- گیری (طب)

سالیمی - sálimī = پوست سبز گردو (گی)

سام - sām = مات ومتحیر (آش)

سامان - sámān = کاه (آ)

سان - sān = باد موافقی که بر بادبان کشتی وزد، باد شرطه (گی)

سانجو - sánju = ذات‌الجنب (قز)

سانجی - sánji = ذات‌الجنب (آ)- رك: سانجو

ساوور - sāvūr = از گیل (گر)

سبدکاسه - sebadkasa = سبد بزرگ که زیر آن خوردنی گذارند (خ)

سبزه - sabza = برغست، گیاهی که دارای گل زرد است وخرخورد (شی- فرهنگ اسدی ص ۳۶)

سبزه‌قبا - sabzaqabā = کلاغ سبز، سنقره (آ)

سبله - sabala = از انواع ماهی (گی)

سبول - sobūl = کیك (گی)

سبون - sabun = باد گرم- گرمای سخت (ك)

سبه - saba = سگ (به)

سبیلی - sebili = نوعی ماهی حرام گوشت (گی)

سپ - sop = ظرفی که از ساقهٔ گندم سازند و برای پاك کردن گندم و جا دادن غذا بجای سینی بکار رود (لار)

سپچه - sapca = تشت بزرگ (به)

سپك - sapok = قرص صورت- گردی وفربهی صورت (لار)

سپل - sapal یا sapel = مگس معمولی (طب)

سپلشت- sepelašt = بدآوردن - نیامدکار- بدبختی (ط)

سُپوچ - sopūc = سپش (لا)

سُپول - sopūl = کیك (لا) - رك: سبول

سپهك - sepahak = تخمی‌است گرد ومیان‌گندم و عدس زیاد است (شی: برهان زیر راقوا)

سپیژ - sapiž = سرپوش (تا)

سپیل - sepil = تکه‌ای‌کوچك‌از کاه وغیره (گی)

سِتره - setra = نیم‌تنه-سدره (آ)

ستکر - setkar = ازپرندگان آبی (گی)

ستی - seti = آلوی زرد (طب)

ستی - sati = آلوی زرد (م) - رك : سوتی

سَتیك - satik = سترگ (آ)

سج - sej = قره قروت (ا)-کشك سیاه (م)

سُچنچك- soconcok = چمباتمه زدن (لار)

سختون - saxtun = نقاطی از کوه‌که سنگی وسخت عبور است (لار)

سُخر - soxr = سرخ (سم-س)

سخو - soxu = پرنده‌ایست‌که در باطلاقها ونیزارها زندگی میکند (گی)

سد - sed = پلهٔ چوبی - نردبان (ج)- عصر روز سوم مردن‌کسی (به)

سدره - sedra = نیم‌تنه (خ)

سدوم - sodum = عرقی‌که از ترس و وحشت یا مرض بربدن نشیند- لرزش واحساس سرمای تب‌آور (لار)

سده - seda = خاکستر (لار)

سده - soda = پارچه‌ای‌که از کهنگی تار و پودش در حال نابودی است (لار)

سدیری - sedairi = نیم‌تنه- پالتو بلند (لار)

سر - ser = تاپاله‌هائی‌که درطول زمستان‌کف آغل انباشته میشود و برای سوخت بکار میبرند (ا) بی‌حس و کرخ شدهٔ عضوی (ط-آش)

سرشدن= کرخ وبی‌حس‌شدن عضوی

سر - sor = پهن چارپایان(لار)- ازدرختان جنگلی (گی)- شیرخوردنی

سرخوردن= لغزیدن؛پابنه از لطف سردوش من سربخور از دوش‌درآغوش من. ایرج

سرارون - sarārun = جاروی بزرگ (ا)

سراغ - sarāq = نشانی (خ)

سراغ‌جستن= نشان‌گرفتن

سراغ‌گرفتن= نشان‌جستن

سرالبان - sarálbān = نوعی بوتهٔ سوختنی (طا)

سربنیست - sarbenist = گم شده ومفقود (خ)

سربنیست‌شدن= مفقودشدن

سربنیست‌کردن= مفقودکردن واز میان‌بردن

سربو - serbu = سرقفلی (گی)
سربوفه - serebofa = موقع خرمن واواخر بهار (لار)
سرت - sarat = پرنده‌ایست(گی)
سرتخ - sertex = بی‌حیا وپررو در اطفال ودرلارستان «شرتی» گویند (آ)
سرتر - sereter = خوشحال و سردماغ (لار)
سَرتوك - sartūk = بادیکه از شمالشرق وزد (گی)
سُرتوك - sortuk = دریده و سمج (آ)- رك: سرتخ
سرتیره- sartīra = خطا الرأس کوه (لار)
سُرج - sorj = قراقروت ودر گیلکی آنرا serj گویند (م)-رك: سزه
سرچك - sorcok = چمباتمه نشستن (لار)
سرچه - serca = گنجشك (آ)
سَرخان - sarxān = چوبی‌است در دکان نانوائی‌که کارگران لباس‌خود را روی آن میگذارند (آ)
سِرخش - serxeš = شیرخشت(آ)
سرخه‌چومه - sorxacūma = از انواع پرندگان صحرائی است(گی)
سِرخه‌دار - serxadār = نام درختی است (طب)
سِرخه‌شلوار - serxašalvār = گیاهی خوردنی (طب)

سرخه‌کرکری- sorxakarkari = از انواع پرندگان صحرائی (گی)
سرخه‌کولی - sorxakuli = ماهیهای قرمزکه معمولا در حوض دیده میشود (گی)
سرخه‌واش - sorxavāš = از انواع‌گیاهان وحشی (گی)
سِردار - sardār یا serdār = نام درختی (طب)
سردم - sardam = جای مرشد وسخنور قهوه‌خانه (ط)
سردمدار = کسیکه درسر دم‌مینشیند
سردو - sordu = محل‌خاکروبه و زباله (لار)
سرده - sarda = نان و غذای مانده (لار)
سردی - sardi = نردبان (گی)
سردیگ- sardig = دمکنی (شی)
سَرزن - sarzen یا sarzan = سرپوش (م)
سرسام‌واش - sarsámváš = گیاهی است وحشی (گی)
سُرسُر - sorsor = آهسته نجوی کردن (خ)
سرسرکردن = نجوی‌کردن، سرگوشی حرف زدن
سُرسُرِه - sorsora = جائیکه برای سرخوردن تهیه شود (ط)
سرسریك - rerserīk = رجوع شود به سریك

سرسم- sersemo = سیسنبر (طب)

سرسوم - sarsum = سرسام‌واش (گی)- نوعی گیاه (لا)

سرشك - sereše̮g = سریش (خ)

سرفترك - sarfatrak = سر زده وناگهانی (لا)

سرك - sarak = اضافه (لار)

سركن - sarkan = شخم‌زمین در تابستان که برای شخم وکشت پائیزی آماده شود (لار)

سركوله - sarkula = ازانواع پرندگان صحرائی (گی)

سركه‌گك - serkagak = سیر کوهی (طا)

سرگ - serg = زننده- وحشی(ك)

سرگل - sargal = انتهای‌باغ(م)

سرگه - sarge = پهن (لار)

سرمال - sarmāl = باهم ، همال (طب)

سرمو - sarmu = گیاهی است شورمزه‌که درفصل بهار روید و آن را پخته باماست خورند (لار)

سرمه- serma = نواردور مخده(ط)

سرنج - soronj = مخروطی‌است با دوقاعده‌که بر سر آن‌میخ استوبدور ریسمان پیچیده آنرا رها می‌کنند تا بدور خود بچرخد (لار)

سرنج - soranj = جوشهائی‌شبیه بهزگیل بزرگ‌که ببدن مبزند (گی)

سرند - sarand = غربال‌خانه درشت (آ)

سرنگ - serang = از انواع پرندگان شکاری است (گی)

سروان- sarvān = ساربان(آ)- نام درجه‌داری از ارتش (ت)

سروش - sorūš = دوائی‌قرمز رنگ‌که برای‌خشکاندن‌زخم‌بکارمیرود(آ)

سرومر - soromor = چاق و فربه و سرحال (لار-ط)

سرون - sorūn = کفل (خ)- و در لغت نیز بهمین معنی آمده: گریقین هرگز ندیدی از گمان‌آویخته اینك آن فربه سرونش وانك آن لاغرمیان. عنصری (فرهنگ‌اسدی)

سره - sara = کامل،تمام (گر)- مساوی (طب)- سراوخانه (م)

سریان- seryán = سرگین (طا)

سریك - serik = ذره (م)- رك: سرسریك

سرین - sarin = متکا (طب)- سردخنك (آ)

سز- saz = سبز (م)- فرجزنان(لار)

سزار - sezār = سرگردان - حیران (به)

سزگ - sezg = آبیکه روی‌دوغ یا ماست میافتد و بفارسی « زرداب » گویند (ك)

سزه- seza = قراقورت(آش)-رك:سج

سس - sas = نوعی ماهی شبیه بکفو - بی‌نمك وبی‌مزه (گی)

سسد - sesd = تهی و خالی (م)

سسریك - sosrik یا sesrik = قطره-ذره (طب)

سسك- sesk = ذره(م)- رك: سریك

سغ - soq = از انواع درختان جنگلی که چوب آن مصرف صنعتی دارد (گی)

سغ - seq = سنگ (هـ-تا)

سغسی - saqsi = سفالین (آ)

سغره - seqra = ساغری (گی)

سفتال- seftāl = نوعی زنبور (گی)

سفته - sefta = چاپلوسی و تملق (ك)

سفته- softa = دشت اول دکاندار (ا)

سفل - sefal = مگس درشت، خرمگس (م)

سفید - sefid = نوعی ماهی (م)

سفیدال- sefidál = سفیددار (خ)

سفیدغار - sefideqār = از انواع پرندگانی است که در کنار آب زندگی میکند (گی)

سفیدی- safīdi = لبنیات (لار) - پرنده‌ایست (گی)

سفیل- sefil = ویلان وسرگردان و غالباً با کلمهٔ «سرگردان» میآید: سفیل وسرگردان (خ-آ)

سق - saqq = قسمت بالای داخل دهن (خ)

سقه - saqa = یکی از انواع درختان جنگلی (گی) - رك: سغ

سك - sok = مشکل و درهم (به)- آب بینی (ت) چوب کوچك نکتیزی که چارپا با آن رانند (ط)

سك‌زدن = راندن چارپا با «سك»

سك- sak = آب بینی (آش)- لگن خاصره (لار)

سِك - sek = آب بینی (طبر: زگ) - رك: sok و sak

سَکت - sekat = چوبیکه برای پشتی‌بانی دیوار وغیره گذارند (لا)

سکرو - sakrow = سبوی دهن گشاد سفالین (لار)

سك‌سك - soksok = بی‌تابی و وسواس (لار)

سکنچه - sokenca = کسیکه همیشه از بینیش آب روان است (آش)

سگ - sog = کف دست (لار)

سگرد - segard = دهانهٔ چاه و قنات بعد از لبهٔ آن درنیمهٔ اول دهانهٔ استوانه‌ای (لار)

سگرمه - segerma = چین پیشانی واخم (ط)

سگرهن - segerehn = اخمو- عبوس (به)

سل - sal = استخر (گی)- سخت وغیرقابل عبور (طا)

سل - sol = رم (ك)

سل - sel = آب دهن درحال بیرون آمدن (طا)

سَلاب - solāb یا salāb = برهنه (طب)

سلت - salt = نردبان (خوا)

سلچین - salcin = رفو (آش)

سَلخه - salxa = تلسکهٔ انگور (ط)- رك: سالخوم

سلف - self = تفاله و باقیماندهٔ میوه ونوع آن (لار-ط)

سِلك- selek یا selak = گوسفند مادهٔ یکساله (طب)

سلوت- solut = خیارچنبر (لار)

سله - sella = سبد (خ)

سلیته - selīta = زن بدکار و بداخلاق - در لارستـان « شلیته » گویند (خ)

سما - somá = بهانه (خوا)

سما - sammá = رقص (سم-تا) - بازیگوشی (تا)

سمارغ - semāroq = نوعی از قارچ (خ)

سماق‌پالان - somáqpálān = چلو صافی (آ-ل)

سماك - semmāk = بوی‌مخصوص ماهی (گی)

سَمبل - sambal = از سرواشده، از روی عدم توجه و دقت‌انجام‌شده (ط) سمبل‌کردن کاری از سرواکردن آن

سم‌بند - samabend = بندی‌که دو « سمه » گاو آهن را بهم می‌بندد (آش)- رك: سمه

سمت - semet = درخت‌نارون(گی)

سمچو- samocu = حلقهٔچوبینی که در موقع شخم وخرمن‌کوبی بگردن گاو میاندازند (ا)

سمد - samad = ازانواع‌درختان جنگلی (گی)

سِمرخ - semrox = تمشك وتوت فرنگی (طب)

سمه - sama = دو چوب نازکی‌از گاوآهن‌که در دوطرف صورت‌گاو جای دارد - یك سر ایـن دو چوب در یوغ است و سر دیگر آن با بندی بهم بسته شده (آش)- سفیه ونادان (آ)

سمهك - semehk = بوی زنندهٔ ماهی وامثال آن (لار)

سِنا - sená = شنا ودر خراسان «سینو» گویند (س-سم)

سُنباد - sonbād = باد غرور (خ)

سنج - senj = پول (به)

سِنجه - senja = عناب (طب)

سنجه - sanja = پیچ و درد شکم که در آذری «سانجی» گویند (گی)

سِندو - sendu = هندوانه (گز)

سنده - senda = گه (خ)

سنکار - sankār = سنگ‌یا آهنی که شیشه را روی آن بغلطانند و از اصطلاحات شیشه‌گرانست (گی)

سنگ - song = تولهٔ سگ (لار)

سنگ- seng = سبوس‌نرم‌آرد (لار)

سَنگاجی - sangāji = سنگ فرش کوچه ونوع آن (خ)

سنگ‌تریك - sangeterik = تگرگ (م-طب)

سنگر - songor = میمون (لار)

سنگره - songara = یخ و در بعضی نقاط آنرا sangara گویند (لار)

سنگسدان - sangesdán = سنگلاخ (آش)

سنگل - sangal = قسمتی از ریغ گوسفند که به‌پشمش می‌چسبدو گلوله وار خشك میشود (آش)

سنگینك - sangīnak = قره ماش (ط)

سو - su = تبار و اصل (طب) - نژاد و اصل حیوانات (آش) - ضیاء و روشنی (م - ب)

سُو - sove = سوهان (طب)

سوا - sová = جدا (آش) - رك: سیوا

سوال - sevál یا soval = پیشانی (م)- رك: سال

سوالشا - sovālašā = دوشاخه یا سه‌شاخه‌ای که با آن خوشه‌های گندم‌را برای خرمن کردن از خرمن پائین میکشند (آش)

سواله - sovāla = ساقه گندمی که پس ازدرو کردن برزمین‌می‌ماند (آش)

سوب - sub = آنچه از پوست و نرمه کاه که از برنج بعد از پادنگ دوم گرفته شود (گی)

سوپا - supá = کره‌خر (آ-تا)

سوپنق - sūpanq = فلاخن است که در تاتی sūpang میگویند (تا)

سوتورف - suturùf = ازانواع گیاهان‌وحشی شبیه‌بعلف«پی‌باغی» (گی)

سُوتی - sūti = آلوزرد (م) - رك: ستی

سُوتیامی - sutiyāmi = نور چشم (ب)

سوختی - suxtey = ازپرندگان صحرائی است (گی)

سُوده - sūda = گیاهی ازجنس اسفناج (خ)

سُور - sūr = سرو(طب) اصطلاحی در بازی ورق(همه)- شام خوراکی (تا) - ازانواع درخت جنگلی (گی)

سورا - savará = سبد (تا)

سُورچران - surcarán = کسیکه بی‌وعده بهمه‌جا میرود (ط)

سُورکش - surkeš = آلتی‌که‌با آن چای صاف میکنند (آ)

سُورَه - sovara = موش خرما (اس)- سبد (ه)

سُوز - sūz = سبز (طب)

سوزنه - sūzana = گرم شب تاب (گی)

سوزنی - sūzanī = پارچهٔ چهارگوش‌که دوره آن دوخته شده وزیر سماور میاندازند (همه)

سوزمانی - suzmāni = سوزش دل و امثال آن (گر)

سوزنه - sovzana = ظرفی که از گال گوسفند و موی بز درست میکنند وبا آن خاکستر تنور و سوخت خود را از جائی بجائی میبرند (آش)

سوزه‌چنار، سوزوچنار- cenār súzú یا sàza cenār = تاج ریزی (طب)

سوزی - sowzi = تره (آ)

سوسالنگ- sūsāleng = بخشی ازمیوه که پس ازخوردن باید دورافکنده شود مانند چوب خوشه‌انگور (آش)

سوست - sevest = آدم پرحرف - سمج - گل سوسن (به)

سوسك - sūsak = کرمی که در آب گوشت یا خوراك مانده پیدا میشود (آش)

سوسو - sùsù = مسامحه (طب)- آلتی که با آن سوت کشند (خ) - نور ضعیف که از جای دور دیده شود (ط)

سوسوزدن = روشنی ضعیف‌دادن

سوسه - sūsa = اشکال وکلك (ط-خ)-سوسه‌دوانیدن در کاری = خراب کردن آن (ط)

سوسه‌ری - súsari = سوسك کوچك‌قهوه‌ای‌رنگ‌که بوی‌بد میدهد(آ)

سوغان - suqán = پیاز (آ)

سوف - sūf = نوعی ماهی (گی)

سوفار - sūfār = تنبوشه‌های نیمه‌ای‌که بام را با آن می‌پوشند (گی)

سوك - suk = راست‌ومستقیم(گی)

سوکول - sukùl = دمل درشت- تخم‌گیاهی است‌که درمرداب بندرپهلوی زیاد دیده میشود (گی)

سوگولو - súgulū = خروس خانگی (گا)

سول - sūl = ظن وگمان (لار)- زلف عروسان- پاروی کشتی‌رانی (ك)- سبیل (ل)- سوراخ (به)

سول‌تیج - sultij = شخص خود سر و مستبد (گی)

سوله - sula = سوسک‌گندم(به)

سوم - sum = باد سرد ناراحت کننده (لار) - باد سام (اس)

سوما - sùmā = قنات، راه آب زیرزمین (طب)

سوماته - sùmāta = شبحی که در تاریکی بنظر آید (ب)

سون - sun = برهنه،عریان (لار)

سوند - sevend = حصیری‌که از برگ درخت خرما بافند (لار)

سونك - sūnak = ظرفی سفالین که زیر سبو میگذارند تا آبیکه‌ازکوزه میتراود در آن جمع شود (آش)

سونه - sūna = ظرف‌خمیر (ت)

سوور - savūr = ازگیل (تا)

سوید - sovid = سفیدار (آ)

سهار - sahār = بوی عفونت گوشت و تخم‌مرغ وامثال آن (لار)

سهر - sehr = کرخ و بی‌حس شدن عضوی (ش)- رك: سر

سهمان - sahmān = مرتب و به سامان (آ)

سەمُر - semor = بز سه ساله (ت)

سهن - sehen = سوهان (م)

سَهنگ یا سهك - sahag یا sahang = کوزهٔ بزرگ سفالین (آ)

سه نمەزار - senemmazár = نصف « نمه » که هشت یك « پنج سیر » است (شی)

سی - si = برای(شی-ل)- نردبان که دربعضی نقاط se یا sed گویند(لار) - عدد صد (سم-س) ـ شش گوسفند (ك)

سَی - sey = سگ (ل)

سیااکراز - siyáakrāz = پرنده‌ایست (گی)

سیاپلم - siyápelam = علفی سیاه‌رنگ که‌درجنگل‌رویدودارای برگ‌زیاد و از دانهٔ آن شیره میگیرند و خوردنی است (م)

سیاپه - siyāpa = نام پرنده‌ای است (گی)

سیاتال- siyátāl = گیاهی است وحشی (گی)

سیاتوسکا - siyátuskā = از انواع درخت جنگلی که آنرا«سیاتوسه» نیز گویند (گی)

سیاخود - siyáxud = ازانواع پرندگان آبی است (گی)

سیاره - siyāra = سنگچین‌دامنه تپه یاکوه‌که برای تهیهٔ محل کشت‌درخت وزراعت آماده کنند (طا)

سیاسرت - siyásarat = از انواع پرندگان صحرائی (گی)

سیاسلیم - siyásalim = نام پرنده‌ای آبی است (گی)

سیاسیتی- siyásiti = ازانواع سار (گی)

سیاغار - siyáqār = ازانواع پرندگان آبی است (گی)

سیاکر - siyákar = نوعی پرندهٔ آبی (گی)

سیاکرکری - siyákarkarey = از انواع پرندگانست (گی)

سیاکوتی - siyákuti = از انواع حشرات- درختی‌جنگلی که‌میوه‌ای ترش‌باندازهٔ آلبالودارد (گی)

سیالیك - siyálik = دام‌ماهی گیری (م)

سیانسپر - siyánespar = از انواع پرندگان (گیل)

سیاوا - siyávā = بادیکه از جنوب غربی وزد و برف‌آور و خطرناك است (گی)

سیب - sib = هول و فشار (طب)

سیبه- siyba = کوچهٔ بن‌بست (اس)

سیپال - sipāl = ساقهٔ جو و گندم (به)

سَیپک - seypak = پی‌آب (کا)

سیپه - sipa = کتره‌خر (ه) - رك : سوپا

سیته - sita = سار (گی)

سیج - sij = رجوع شود به‌سج

سیچاك- sicāk = گیاهی‌وحشی وسمی است واگر گوسفند بخورد از کمر لمس میشود (گیل)

سیخور - sixur = جوجه‌تیغی ودر بعضی نقاط سیخول (به)

سیده - seyda = پرنده‌ای سفید رنگ‌که در باطلاقها ومزارع برنج دیده میشود (گیل)

سیرك - sīrak = گیاهی‌خوردنی مانندسیرکه آنراسیر کوهی گویند (آش)

سیرکو - sirkū = هاون (کا)

سیرمو - sirmū = سیرصحرائی (شیراز: برهان زیر شقردیون)

سیرموك - sirmuk = سبزی مخصوصی‌که در آش ریزند (گی)

سیره - sira = شب‌نشینی‌دوره ومهمانی‌بنوبه (آ) پرنده‌ای‌کوچك(ط)

سیریک - sirik = سیر کوهی(م)

سیزان - sizán = طاق آجری یا خشتی (آش)- زیرزمینی (هم)

سیزان - seyzān = طویله‌ایکه سقفش سنگی است (ت)-رك: سیزان

سیس - sis = الیاف درخت‌خرما که دور تنه درخت و روی پوست آن قرار دارد وازآن طناب می‌بافند (به)- نام‌گیاهی غیرمأکول از جنس کنگر (طب) - سخت وپرمقاومت (ب)

سیس - seyso = بز از سه سال ببالا (ت)

سیسك- sisk = پرنده‌ای‌کوچکتر از گنجشک‌وشبیه بآن‌که درشیراز «تیسك» گویند (ط)

سیفتال - siftāl = نوعی‌زنبور است (گی)

سیکا - sikā = نوعی‌مرغابی‌که اهلی‌است (گی- م)

سیل - sil = پوست سبز روی گردو (گی)- فلس ماهی (لا)

سیلاب - seylāb = باران‌سخت(طا)

سیلتکا - silotká = نوعی ماهی که آنرا «شنگ» نیز خوانند (گیل)

سیلك - silk = گوسفند مادهٔ یکساله (م)

سیلکه - silka = تخم‌شپش (آ)

سیلم - seylam = کبك‌دری‌که‌در مازندران seylem گویند (طب)

سیله - sila = تشتی سفالین‌که درآن آرد خمیرمیکنند ویالباس واشیاء دیگر میشویند (آش)

سیم - sim = بادکشیدن‌زخم (خ)- کورك ودمل (م)

سیم‌کردن زخم = هوا خوردن و ناسور شدن (خ)

سیمکا - simkā = سیماك (م)- رك: سیم

سیماك - simkāk = دمل (م)

سیم‌گیر - simgīr = نوعی‌عقاب ماهی‌گیر (گی)

سیمی‌تن - simītan = جان‌سخت - پررو-وقیح (آ)

سیمید - simid = از انواع درختان جنگلی که چوبش بمصرف الوار و تخته میرسد (گی)

سین - sin = کشك ساووطغار (ت)- سینه (ك)

سینگیر - singir = ساقپا (تا)

سینو - sinow = شنا در ورزش قدیم یا آب (آ-خ)- رك: سنا

سینه‌خیز - sīnaxīz = درحال باسینه بجلو خزیدن (خ)

سینه‌شرخه - sīnasorxa = پرنده‌ای باندازهٔ گنجشك که سینه‌اش سرخ است و زمستان بصفحات گیلان میآید (گی)

سینه‌کردن = جلو آمدن دیوار در نتیجهٔ خرابی (ط)

سینه‌کش - sīnakaš = سربالائی نشیب‌دار کوه وتپه (خ)

سیوا - sivá = جدا (خ-گی) - رك: سوا

سیوتیکا - sivotīkā = مینا (نام پرنده‌ایست) (م)

سیوفك - sivof̄ek = نام درختی جنگلی (طب)

سیسوله - sisula = ضعیف و لاغر-مردنی (ك)

سیوما - sivomā = فروردین ماه (طب)

سیونگ - sivang = متصل، پیوسته (ك)

سیه - siya = یکهشتم وزن تبریز تقریباً معادل ۶۲ مثقال (آ)

ش

شاب - šāb = احشاء ماهی نر غیراز روده - غده مولدمنی درشکم ماهی نر (گی)- قدم جست وخیز وشلنگ (طب)

شابایداخ - šábáydāx = بادیهٔ بزرگ (آ)

شاپ - šāp = بازو- مرفق (ك)- قدم جست و خیز وشلنك (طب)

شاپات - šápát = شلخته ونفهم- پخمه (گی)

شاپسند - šápasand = پرنده‌ای آبی (طب)- نام گلی است معروف (همه)

شاته - šāta = لواش (خوا)

شات - šāt = پوست شاخه‌های جوان درخت که قابل کندن باشد (گی)- گزافه ولاف (ك)- موم (لار)

شاتی = آلوده بموم (لار)

شاتلیك - šátlik = پارچهٔ شطرنجی (گی)

شاچین - šácin = میوهٔ درشت و خوب (آش)

شاخ‌کردن - šáxkerdan = افروختن تنور (خ)

شاخگیر - šáxgir = نام چوبیکه بدان آتش تنور را جابجا کنند (خ)

شاخ‌نفیر - šaxnefīr = نفیر درویشان (خ)

شاخوس - šáxus = ازدرختان بومی گیلان که در تهران بنام «گل ابریشم» معروف است (گی)

شاخ وشانه‌کشیدن = بمیان معرکه آمدن و مبارز خواستن (خ)

شار - šār = علف جارو (م)- چلچراغ (خ)- رك: شیشار

شازمبور - šázembūr = زنبور درشت وزرد یاقهوه‌ای (آش)

شاش - šāš = پراکنده ومتفرق (ك)- موریانه (آش)

شاغئنی- šāq,ani = نوعی‌درخت خرما که ممتاز میباشد (لار)

شاکول - šákul = فك‌وآرواره- ریزهٔ جفت- آهن چپ وراستی که یك‌سر آن بچوب «جگ» و سر دیگر آن به «ماتك» بسته میشود (به)

شال - šāl = پارچهٔ پشمی - برك (آ)- شغال (طب)

شال‌به - šālbehe = درختی است که‌چوبش‌قرمزشبیه بصندل‌است(طب)

شال‌خومه- šálxuma = ازانواع قارچ (گی)

شال‌دم - šáldem = گیاهی‌است وحشی (طب)

شال‌دوم- šáldum = گیاهی‌است وحشی (گی) - رك: شال‌دم

شال‌کولا- šálkulá = قارچ(گی)

شال‌ولیك - šálvelik یا šālvalik = نام درختی (طب)

شال‌هیل - šálhil = گیاهی‌است وحشی (گی)

شاماموسا- šāmāmūsā = دوائی مثل‌گل ارمنی که در مرض گال بکار میرود (آ)

شان - šān = تیغهٔ‌کوه (ك)- یك تکه عسل (آ)

شانه- šāna = پرنده‌ایست(گی)- یك تکه عسل (آ)

شاهانی- šāhāni = نوعی‌انگور وشرابی‌که ازآن تعبیه‌کنند ودر زمستان مصرف شود وحرام نیست (آ)

شاه‌به - šāhbaba = مردمك چشم (آ)

شاه‌بله - šāhballa = لقمهٔ بزرگ (آ)

شاه‌توت = توت(م)-توت‌سیاه(همه)

شاهونی - šāhūni = خرمائی زرددرنگ و نرم‌که درگرمسیر سیرجان بدست میآید (به)

شب‌پا- šabpá = محافظ‌مزرعه(لار)

شپرزه - šeperza = مضطرب و دهشت زده، آشفتگی وضع منزل (ك)

شبره - šebre = شبنم (طب)- رك: شدرم

شبری - šebri = تختخواب (لار)

شب‌لا - šablá = پارچهٔ پشمی ضخیم‌که دارای دوگوشه است وگالشها شب سر را در یك‌گوشهٔ آن کرده یك‌لا بزیر و یك‌لا برو میکشند (تن)

شب‌لرز-šāblarz = نام پرنده‌ای است (گی)

شپّل - šapell یا šopoll = سوت (طب)

شپه - šapa = کسیکه استخوان کفلش معیوب باشد و در موقع حرکت پای‌خود را بزمین بکشد (گی)

شپول - šapul = موج (ك)

شت - šot = کج و خمیده (ه)

شت-šat = نوعی‌حصیر که مخصوص گستردن نان و غذا برروی آنست (لار) - رك : شتل

شت - šet = شیرخوردنی (ه)

شتال - šetāl = بی‌مزه (لار)

شتا - šattá = بی‌شرم و بی‌آزرم و ماجراجو (لار)

شتاگری = بی‌حیائی وماجراجوئی

شتره - šatara = ترکه و شاخهٔ نازك (لا)

شتك - šatak = بوریا،حصیر(لار)

شتل - šatal = بی‌مزه (گی)

شتلی - šeteli = پولیکه بعنوان دستخوش ازبرندهٔ قمار میگیرند (لا)

شتنگ - šateng = چوبیکه در قسمت فوقانی‌گاو آهن است و دو قسمت آنرا بهم متصل میکند (لار)

شیتل - šetil = نهال- نشای درخت وبوته (ا)

شته - šata = پرش-جهش(لار)- یکی‌ازآفات‌نباتی‌که درگندم وبرنج‌پیدا شود (همه)

شَخ - šax = راست (آخ)

شخ‌کردن = راست کردن آلت رجولیت (خ)- رك: شق

شَختَه - šaxta = سرمای خشك (آ)- شب‌نم یخزده (گی)- نوعی‌خربزه است (خ)

شخل - šaxal = سنگلاخ (ك)

شدرم - šedrem = شبنم (طب) رك : شبره

شرا - šarā = گرما - بادگرم- جوشش‌که باخارش بدن توأم است (ك)

شراب- šarāb = نمك‌آب پنیر و گوئی ازکلمهٔ «شوراب»گرفته شده (آ)

شرابه - šarrābá = دنباله‌های شال وپارچهٔ ریشه‌دار (خ)

شرت - šert = شیرخوردنی (تا)

شرت - šort = گمشده (برو)

شرتخ - šertex = جلمبر (آ)

شرتوله - šertūla = پاره پوره (خوا)

شرتی- šerti = طفل‌شوخ‌ومزاحم- پررو (لار)

شرتی‌گری = بی‌حیائی وپرروئی - دریدگی (لار)

شرتین - šertin = زیبا (تا)

شرجی - šarji = نمناك و فقط در مورد هوا بکار میرود (ط-ج)

شره - šerra = کهنه وپاره (ك)

شرشر - šoršor = اسم‌صوت‌برای صدای ریختن آب ازجائی‌بلند (خ)

شرشره - šoršora = آبشار کوچك (خ)

شرق - šarq = اسم‌صوت صدای سیلی و امثال آن (خ)

شرق - šeraqq = اسم‌صوت سیلی زدن وشکستن چوب وامثال آن (خ)

شرك - šerak = گستاخ (لار)

شرم - šarm = از انواع‌درختان جنگلی (گی)

شرنه - šerna = شیهه اسب (طب)

شروانی - šervāni = نوعی خیمهٔ چهارگوشه- (عراق، برهان زیر چارطاق)- سقف پوشیدهٔ ایوان- سقفی‌که از آهن زنند (همه)

شروور - šerroverr = حرف بیهوده وچرند (آ-خ)

شروه-šarva = بنچاق-قباله(سبز)

شروین - šervīn یا šarvrīn شهریورماه (م)

شره - šara = سهم وقسمت(گی)

شریت - šarit = بندیکه لباس روی آن خشك‌کنند (آ)- رك: شریک

شریك - šarik = رسن (طب)- رك : شریت

شسر - šosr = منی (به)

شسنسته - šesnesta = عطسه(ه)

شش - šeš = شپش (ل)

ششار - šešār = شمشاد (طب)- رك : شوشار

ششك - šešek = ستارهٔ‌پروین(طب)

ششم - šašam = سوت، شپل (طب)

شش‌نو - šešnow = صفت‌برای قمه وقداره (آ)

شغز - šaqaz = کپل‌وسرین(به)

شفت - šefot = احمق (طب)

شفت - šaft = چماق (خ)

شفتال - šaftāl = خیاریکه از رسیدگی زرد شده و آنرا «جفتال»نیز خوانند (لا)

شفتکه - šaftaka = ازحیوانات وحشی‌که بروباه شبیه است (گی)

شفر - šofr = گزن ، کفاشان و آلت‌بریدن‌چرم (ا)

شق - šaqq = راست (خ)-رك: شخ

شك-šok = سوسک‌سرخ‌رنگ(لار)

شکاتم- šekātom = خرده‌وتراشهٔ چوب (لار)

شکاری - šekāri = نی داخل‌ته غلیان (اس)- منسوب بشکار (همه)

شکاف - šekāf = دولاب‌وگنجه‌ودر تهران «اشکاف» گویند (گی)

شکرك - šakarak = نام‌ناخوشی است که در اثر خوردن شیرینی زیاد سوزشی‌درمجرای بول‌بچه پیدا میشود (آ)

شکرم - šekerem = سار (م)

شکروم - šokerūm = سار(طب)

شکف - šokof = نوعی موش خرما (گی)

شکاك - šakkák = سیلی (م)

شکوفه - šokūfa = قی و استفراغ (خ)

شکله - šəkala = فضای خالی زیر خانه دهقان گیلکی (گی)

شکول - šekūl = سنجاب (لار)

شکون- šokun = میمنت ومبارکی درکاری (ط)

شگرد - šegerd = شاهکاری و استادی وفوت وفن کار (خ)

شل - šol = سست و نبسته (خ-ط) - مبتلا بفلج (لار)

شل - šal = گل ولای و باتلاق (لار)- فلج- کومیکه در موقع شکستن واره کردن چوب لای آن قرار میدهند تا بهم نیاید (گی)

شلاب-šalāb = باران سخت (طب)

شلار- šelār = دامنه، طول (گی)- بخیه درشت (خ)

شلاردادن = با ناز و نخوت و خودنمائی راه‌رفتن (خ)

شلال - šolāl = بخیه دردوختن - نافذ وفرو رونده (لار)

شلانك - šalānak = زردآلو که آنرا «شلونك» نیز گویند (گی)

شلپك - šelpak = پردهائیکه درگوشت موجود است (آ)

شلت - šalt = درختی است شبیه به‌سفیدار (ا)

شلتاق - šeltāq = داد و فریاد توأم با پرخاش وجنجال (خ)

شلتاق کردن = شارلاتانی (خ)

شلتك - šaltak = تهیگاه - آبگاه (گی)

شلته- šalta = سرمای پائیز (ك) - شلیته (آ)

شلخت-šalaxt = نوعی‌غاز (گی)

شلخته-šelaxta = زن ولگرد (خ)

شلخ-šellex = هجوم‌وحمله (لار)

شلك - šolak = گوشت اطراف دنده‌های آدمی وحیوان (لار)

شلك - šalak = پرهای‌بسیار نرم که بعد از پرکندن طیور بربدن آنها باقی میماند (گی)

شلگیر- šelgir = غربال درشت (آ) - رك: سیلگیر

شله - šalla = پارچۀ آب گرفته کم‌دوام (لار) - پیلۀ نرم‌که‌کرم ابریشم درست در آن کار نکرده (گی)

شله - šolla = ران (طا)

شلم شوروا - šalam šurvá = درهم وقاطی‌پاتی (ط)

شلمه - šalma = عمامه ودستار کوچك (آش)

شلنگ انداختن = از خوشحالی جستن و تخته زدن (ط)

شلنگ و تخته‌زدن = جست وخیز کردن (خ)

شلوا - šalvá = آواز محلی‌که با آهنگ مخصوص و بـانی خوانده میشود (لار)

شلوغ = آشوب و ناامنی (همه)

شلونك - šalūnak = شلانك

شلیته- šalīta = زن بدکار- در کردی ودرخراسان «سلیته» گویند (لار)

شلیته - šelīta = دامن پرچین وکوتاه‌که زنان می‌پوشیدند (خ-ك)

شلیگوت - šalīgut = له‌ولورده براثر خستگی یازدن (آ)

شله‌بریون - šolaberyūn = خوراکی‌که ازگوشت ونخود وبرنج‌تهیه کنند (ط)

شم-šam = مرضی‌شبیه بکهیر (گی)

شم - šom = میان هندوانه‌که در تهران «گل‌هندوانه» گویند (گی)

شمامه - šamāma = دستنبو (آ)

شمز - šemez = آبگیر زمین زراعتی (لار)

شموش - šomūš = ترکه (م)

شمین - šamīn = جوان‌قشنگ وخوش‌اندام (مم)

شمه - šema = حالت چرت مرغ درغروب‌آفتاب‌که در بعضی نواحی «شم» گویند (لار)

شناسه - šenāsa = نشاسته(لار)

شنبل - šanbal = سوخته و جوهر (لا)

شنتر - šenter = پوست وپرت داخل‌گوشت (آ)

شند - šond = فریاد (م)

شندرغاز- šenderqāz = ناچیز وبی‌ارزش (خ)

شنك-šanak = کاسبرگ‌پنبه(لار)

شنك - šanko = گیاهی‌که آنرا «اسپلنج»گویند وجزو ادویه‌است (اس)

شنگ - šang = گیاهی‌که بعربی لحیةالتیس خوانند و طبیعت آن سرد و خشك‌است (اس. زیر: اسپلنج- برهان) - ازانواع ماهی (گی)

شنگ - šong = شیون (طب)- رك : شونك

شنگل - šangol = سرکیف و خوشحال (ط) گاو مادهٔ دوساله (شی)

شنیده - šenīda = پاره وکهنهٔ ازهم دررفته (گی)

شنه - šana = آنچه آتشرا بآن کمك دهند تاسرد نشود، ازقبیل خلاشه وتپاله ونوع آن (ك) - ردیف (لار)

شنه - šena = نسیم، باد ملایم و خنك (ك)

شوبوخ-šubux = قوزك‌پا (گی)

شوبوغ- šubuq = قورباغه(گی)

شوپر - šowpar = خفاش (گی)

شوپر - šūpar = شب‌پره (م)

شوپرپری - šuparpari = شب‌پره (طب)

شوخو - šùxù = حباب روی آب (لار)

شود - šūd = تلیت (به)

شور - šur = تکان جزئی (خ)

شورخوردن = ازجا جنبیدن-بهم خوردن دل (خ)

شوردادن = بهم‌زدن ومخلوط‌کردن- ازجا تکان دادن (خ)

شور - šever = فراوان و زیاد درنعمت (ط)

شوران - šowrán = ساقه‌های جوان درخت (طا)

شوراپیك - šurápik = شورابه که در نقـاط مرطوب ایوان نمایان میشود (آ)

شورکا- šurkā = بوته‌وعلف‌جارو (م - طب)

شورم - šūram = مهی‌که سطح زمین را فرا میگیرد (گی)

شوزه - šūza = پیرزال (لا)

شوش - šuš = ترکه - لاغر (گی)

شوشار یا ششار - šušár یـا šošár = شمشاد (طب) - رك:ششارکه

شوشاغ- šùšāq = گیاهی‌است‌که خشك آنرا سـائیده با کشك مخلوط میخورند (م)

شوشك- šušk = شاخه‌های‌باریك بیدکه با آن سبد میسازند (ا)

شوشه - šuša = علفی‌است (گی) - شیشه (آ)

شوفس - šūfes = نام درختی است (طب)

شوق - šavaq = سنگ شبه (شی)

شوك - šūk = جغد (لار)

شوك - šūko = نوعی‌ماهی(طب)

شوکا - šūkà = الیك (طب)

شوکول - šukùl = نوعی موش خرما (گی)

شولات- šulát = ریزش‌قنات(ط)

شولات‌کردن = فروریختن‌قنات(ط)

شولی - šuli = آش «کاچی»که برای زاهو می‌پزند (خ) - آشی‌که با آرد وسرکه واسپناج وچغندر وسیرداغ تهیه‌کنند (به)

شوله- šūla = روشنائی‌وفروغ (ك)

شونا - šuná = چوپان (تا)

شونش - šūneš = لرزش ، چندش (طب)

شونی - šowni = کهنهٔلای‌قنداق بچه (خ)

شونه‌قت‌بن - šùnaqatbin = شانهٔ سر (طب)

شوی - ševī = پیراهن (خوا)

شه - šah = سیاه (ب)

شه - šeh = تر و نمناك (آ)- شبنم (طب)

شه - šah = سیاه (ب)

شهر - šahr = علف جارو (م)- رك: شیشار

شهمات - šahmàt = خسته و کوفته (لار)

شی - ši = پیراهن (س-سم)- نم باران (م)

شی - šey = زیر پیراهن و در هرزنی «šeyi» گویند (تا)

شیپ - šīp = نوعی‌ماهی- صفیر- سوت (گی)

شیت - šit = خل ودیوانه (ك-ه) -سرخوش - ترسو ورموك (د-ن) اباس و شبنم (گی)- بی‌نمك و لوس - نخ و پشم یا پنبه درهم (ط) - بی‌مزه (آ) - کسیکه مبتلا بمرض فلج است (لار) - کسیکه ازکمر فلج است (آش)

شید - šid = پهن (کا)

شیر - šir = تر ومرطوب (طب)

شیرا - širà = پرشیر (آش)

شیرانگن - širengan = علف شیرداری‌که از شیر آن برای زخم‌بندی استفاده میکنند (ا)

شیرت - širt = کج (تا)

شیردم- širdem = پرنده‌ای‌است آبی (طب)

شیرزمی-širžami = زیرزمین(آ)

شرك- šīrak = لیسه وشته‌که از آفات نبات است (لا) -گستاخ (خ-لار)

شیرکن-širkan = بزو گوسفندی که در شیرخوارگی خـایه‌اشرا کشیده باشند (آش)

شیرکی- šīrekī = دارای‌جرئت و جسارت برای زد و خورد و دعوا (خ)

شیرواره - širvāra = نوبت شیر- روزیکه شیر گوسفندان سهم یکی است (آش)

شیش - šiš = ترکه (طب)- سیخ کباب (آ)

شیشار - šišār = علف‌جارو (م) - رك : شهر

شیشم‌بیك-šišambik = پرنده‌ای است آبی (طب)

شیف - šif = سرازیر- قاچ‌پرتقال و امثال آن (لار)

شیك - šik = خوش‌هیکل- خوش پز (ط-آ)

شیل - šil = شکاف (لار)

شیلانك - šilānek = زردآلو(ا)

شیلانگر - šilángar = کسیکه قفل وکلید وزنجیر وامثال آن میسازد ودر تهران «چلنگر» گویند (آش)

شیلك-šillak = زردآلو(س-سم)

شیله - šīla = درهٔ‌کوچك (سی) -کلك وحیله ، شیوه (ط) - پارچه‌ای برنگ سرخ (لار)

شیله‌پیله - šilapila = تقلب وکلك (آ)

شیمش - šimš = جوانه (طا)

شیوه - šīva = کف‌گیوه- تخت گیوه (لار)- شکل- تمثال وعکس-نشانه وعلامت (ك)-کلك (خ)

شیوه‌زدن = کلك‌زدن‌وحیله‌کردن، حقه‌بازی‌کردن (خ)

صاف - sáf = نخ‌نازك ودرآذری «ساپ» گویند (طا)

طاچه - tāca = هاله - تای و لنگهٔ بار (طب)

طاقواز - táqvāz = به‌پشت بر زمین خوابیده (خ)- کاملا باز و ازهم گشاده «در مورد دربکارمیرود» (آ)

طاقه - tāqa = نام درختی‌که از آن زغال سازند (خ) - يك‌عدد شال یا قالی یاپرده ونوع آن (همه)

طریسه - terīsa = گاومیش‌ماده سه ساله- ر: تریسه (طب)

طغار - teqār = ظرف سفالین بزرگ (همه)

طلا- talá = خروس-ر: تلا، (طب)

طمس - tams = نوعی ماهی (طب)

طوق-tūq = نام درختی جنگلی که در مشهد «طاقه» گویند (طب)

طیفی - taifi = نوعی کشمش درشت (خ)

ع

عالیشاه- àlišàh = نام پرنده‌ای آبی (طب)

عرعر - arar = صدای خر (خ)- نام درختی (همه)

عرّور- arrovar = سرصدا وگریه (خ)

عسلی - asli = اشك چشم (طب)

عشنافه - ašnāfa = عطسه (طب)

عکه - akka = زیرك و آب زیرکاه (خ)

علف‌خرس - alafxers = نوعی گیاه وحشی (خ)

علف‌شورو - aflafšúrú = زالزالك (خ)

علف شیران - alafšīrān = سیب صحرائی (خور: برهان زیراکج و اوینا)- اکنون درمشهد « علف شورو » گویند

غ

غابیل - qābil = چوبی بلند در دستگاه بافندگی که بطاق کارگاه نصب شده وتونها بآن بسته میشود (به)

غاتی-qáti = درهم‌ومخلوط (خ-ط)

غاز - qāz = هشت یك یکپول «نیم‌شاهی» (خ)

غازان - qāzān = دیگ بزرگ (آ-گیل) - رك: قزقون

غازچرواش - qázcarvāš = گیاهی است‌که غاز میخورد (طب)

غاش‌ورین - qášvorin = داس (م)

غبله - qobla = برآمدگی در اثر سوختن - تاول (خ)

غپ - qop = غبغب (لار)

غپچ - qapc = غرقه وآلوده (درمورد خون) (خ)

غجه - qoja = مغبون (خ)

غجه‌کردن = مغبون کردن در معامله (خ)

غد - qad = شکم (ه)

غر - qor = ظرفی فلزی‌که‌قسمتی از آن در اثر ضربه فرو رفتگی یافته باشد (همه)

غراب - qaráb = قوزقون که درطبری(م) qorāb = گویند

غرت - qort = جرعه (خ)

غرت‌دادن = فرو بردن

غرچی- qereci = کولی (آ-بی)

غرشمال - qerešmāl = کولی و دوره گرد- بیحیا ودریده (خ)

غرم‌دنگ - qoromdang = آدم بد و ناتو (خ)

غروش- qeruš = بغض که مقدمهٔ گریه است (به)

غریز - qeriz = آب دهن - بذاق (به)

غزغان- qazqān = دیك (گی-سی)

غسبك - qasbak = شیرینیی از نوع باسلق که بدون مغزاست وتکه‌تکه کنند (شی)

غشنیك- qešnīk = کشکرك (طب)

غل - qel = غلطو گردش چیزی در روی زمین (ط)

غل‌دادن = گرداندن و غلط دادن چیزی گرد در زمین (ط)

غل‌خوردن = غلطیدن (ط)

غلاج - qoláj = کلاغ (طا)

غلپیده - qoloppida = برآمده و بیرون جسته «درمورد جا وچیز بکار میرود» (خ)

غل‌غل- qolqol = اسم‌صوت برای صدای ظرف دهن‌تنك درموقع پرشدن- صدای جوشش آب در روی آتش (ط-خ)

غل‌زدن = جوشیدن (ط)

غلغلك - qelqelak = باانگشت پهلو و سینهٔ کسیرا طوری لمس کردن که ناراحت شود (ط)

غلغلك‌دادن = لمس کردن

غل‌غلی- qelqeli = هرچیز گرد کوچك (ط)

غلفت - qaleft = دیك مسی کوچك (خ)

غلفتی = نانی که از خمیر فطیر با روغن درغلفت بوسیلهٔ گذاشتن زیرآتش تنور تهیه میکنند

غلفتی - qelefti = دروغی و دور از واقع-تقلبی (ط)

غلنجی - qelenji = ابلق (م)

غله‌جین- qalajin = ابلق (طب)

غم - qem = قیف (شی)

غمب - qomb = ظرفی سفالی از قبیل خمره-خمب-زمین برجسته‌ای که‌در زیر برجستگی آن گیاهی درحال‌روئیدن باشد (به)

غنج - qanj = طپش دل ازشوق

غنج‌زدن‌دل برای‌چیزی یاکسی = اشتیاق داشتن بآن ازروی‌کمال‌میل(خ)

غند - qend = کیر وآلت‌تناسلی مرد (ه)

غنگ - qong = صدای زنبور - پرواز زنبور ومگس وامثال آنها (لار)

غوتك - qowtak = قاود (شی)

غود - qud = شاخهٔ درخت خرما (به)

غورت - qurt = جرعه (ط)

- رك : غرت

غوره‌با - qūrabá = خوراکی ازگوشت وسبزی و چغندر که در آن آبغوره ریزند، نوعی آش آبغوره (شي)

غوس - qows = کهیر-کلوس (به)

غول - qul = کسیکه گوشش کر است (طب)

غی - qey = بسیار (تا)

غیزه-qeyza= پارچه‌ای مستطیل که یك طرف آن دو گره میخورد وموقع ریاضت درویشان برتن کنند (همه)

غیسا - qisá = سخن (هرزنی-تا)

غیسوا - qeysavā = خرمای در روغن پخته شده (آ)

غیسی- qeysi = توت خشك(خ)- زردآلوی خشك‌شده (ط)

غیغاج - qeyqāj = شیون و فریاد بلند (خ)

ف

فاخ - fáx = شکاف نوك قلم‌نی - شکاف سم حیوان (لار)

فاره - fāra = جوجه‌تیغی (گی)

فاکی - fàki = کسیکه دچارفتق است (گی)

فال- fál = گشاد (گی)- مقدار تقسیم‌شده‌ازگردو وغیره(ط)

فتار - fatār = ازهم در رفته و له شده- پاره (ك)

فتر - fatar = ازگیل (گی)

فترستن - fatarestan = خراشیده شدن بدن- برگهای شاخه را از خلاف جهت بادست فروریختن (گی)

فتور - fotūr = شایستگی و لیاقت و حد اعلای جدیت درکار (لار)

فچال - facāl = نشانه (گی)

فچ‌فچ - fecfec = نجوی (ب)- رك: پچ‌پچ

فچکول - fackūl = روی دوش کسی رفتن (لا)

فخ - fax = بریدگی-(لا-تا-لار)

فخ‌فخ = چندگوشه، چند پهلو (لا)

فخ‌فخ- fexfex = اسم صوت‌نفس کشیدن‌کودك ونوع آن (لار-خ)

فرا - ferā = زیاد (ك)

فرام - farām = گوسفندعقیم و نازا که در مازندران **فرام** - ferām گویند (طب)- رك: پرام

فرچ - forc = مقداری مایع‌که باصدا بوسیلهٔ لبها از ظرف بداخل‌دهان کشانیده شود (لار)

فرتوت - fartùt = پوسیده و فرسودهٔ پارچه (ك)

فرخوس - farxùs = کاوش- زور (لا)

فره- ferra = تشر، پرخاش(آش)

فرز - ferz = چابك‌وزرنگ(همه)

فرژی-faražì = فرجی، لباسی ازنمد نازك دارای آستین که مانند عبا در زمستان‌برروی رختها میپوشند(آش)

فرست- ferast = تیر چوبی‌زیر سقف (لار)

فرسستن - forsastan = سرباز کردن دمل وکورك (گی)

فرسفتن - farsaftan = آب انداختن ماست یاشیر- پاره شدن (گی)

فرشتن-faraštan = فروریختن برگهای شاخهٔ درخت باحرکت دست در جهت مخالف رشد برگها -کشیدن و لغزاندن پا روی زمین (گی)

فرمنی - fermeni = خرمالو (م)

فروستن - forūstan = خراشیدن (لا)

فره - fara = جوجهٔ کبك و کبوتر (رض) -کبك وجوجهٔ آن (شی)

فریك - farīk = مرغ جوان (آ) - فطیر- میوهٔ نرسیده (ك)

فریگ-ferig = مرغ یکساله (ت)

فزرتی - fezerti = بیعرضه (ط) - سست وبیدوام (آ)

فزناك - feznāk = بیعرضه و نالایق و بهمین‌معنی درشیراز feznād گویند (ط)

فس- fess = اسم‌صوت برای‌صدائی که ازبیرون‌رفتن باد ازسوراخی‌کوچك حادث شود (خ)

فسافس-fessáfes = مس‌مس کردن درکار-کاری‌را بکندی‌وازروی‌بی‌اعتنائی انجام‌دادن (آش)

فستخ- festex = بادام زمینی (آ)

فس‌فس‌کردن = یاواش و نامفهوم سخن‌گفتن «درمورد اعتراض و توهین بکار میرود» (خ)

فسقلی - fesqeli = بچهٔ بسیار کوچك وبیقواره (خ-آش)

فسقی- fesqi = نالایق وبد (خ)

فشتن - foštan = فرارکردن دختر با پسری که‌عاشق‌یکدیگرهستند (گی)

فشك - fašak = زیرجامه (لا)

فشنگ-fašang = پیش‌آهنك (شی)

ففه - fafa = جگر سفیدحیوانات ودر بعضی نواحی «فوفه» گویند (گی)

فغ-faq = ازدرختهای‌جنگلی (گی)

فقیی- foqqayi = مربائی‌که از انگوردرست‌کنند وطعمی میخوش‌دارد (خ)

فك - fak = بداقبالی و نحوست بد بیاری (لار-گی)

فك - fok = بند (م)- لانهٔ مرغ وزنبور (لا)

فکفتن - fokoftan = توسرزدن-کوبیدن-برخوردن اعضای بدن بدر و دیواربشدت- پائین آورده میوه بوسیله کوبیدن بشاخه‌ها (گی)

فل - fal = بال مرغ وحشرات- تیغهٔ جلوآمده کوه (لار) پوست برنج که پس ازکوبیدن شلتوك بدست‌میآید و بسیار نرم‌استودرگل‌میریزند (تن-گی) -سبوس‌گندم و جو (گی)

فل - fel = کودن -خسته (ك)- خاکستر (طب)- خاکستر آتش‌دار (م)

فلا - felā = ول، ولو (لا)

فلزی - falazi = نوعی نان فطیر (لار)

فلفلکو- falfalakū = بادبادك اطفال - پروانه (لار)

فلواش - falvāš = پرنده‌ای است (گی)

فل‌وفوت - falofūt = پر و موهای نرم مرغ (لار)

فله- falla =روبهم انباشته بدون ظرف وبسته‌بندی (لار)

فلی - feli =آب دهان (طب)

فنگی - fengi =کسیکه تو بینی حرف زند (گی)- رك: فونگو

فنی - feni =بینی (م)

فو - fow =نوعی‌نان (شی)

فو - fū = سبوی سفالی‌سفید و نازك وبزرگ‌وگردن‌بلندکه دارای دو حلقه درطرفین است وآبرا درآن‌نگاه میدارند (لار) - فوت و دمیدن بادهن که درمشهد «پوف» گویند (گی)

فوتور - futur = زرنگ و وناتلا - پاچه ورمالیده (گی)

فوته - fùta =لنگ حمام (آ)

فوخوس - fuxus = پف وورم صورت بعد از خواب زیاد (گی)

فوخوفتن - fuxuftan = بفشار و زورداخل‌کردن، تپاندن (گی)

فود - fūd = سبوی سفید سفالین بزرگ (لار)

فورستن - furestan = فرو بردن- بلعیدن (لا)

فوشه- fuša =فاسد وخراب(گی)

فوفه - fūfa =جگرگوسپند (لا)

فوك - fuk =تکبر و خود بینی وقهروغضب- صدائی‌که حیوان درشروع برخورد باانسان برمیآورد (لار)

فوکا - fūkā = پرنده‌ایست آبی (م)

فوکو - fukku =زور (لا)

فونگو - fungu =کسیکه تو بینی حرف میزند (لا)

فوورستن - fuvarestan = فرورفتن وغرق شدن درآب (گی)

فیتقا- fitqá =شپش‌بزرگ (گی)

فیته- fita =رجوع شودبه«فوته»

فیجل -- fijel = پرنده‌ای است آبی(طب)- رك: قجل

فیره - fira =زیاد، وفور (ب)

فیس- fis =تکبرونخوت(خ-آش)

فیس‌کردن =افاده‌فروختن، نخوت ورزیدن وبادکردن (خ)

فیسدار - fisdār =ازاتباع‌فلان است=بیستار (آش)

فیسقه - fisqa =دم جمبانك (ك)

فیشکا - fiškā =سوت (آ)

فیك - fīk =بند (طب)

فیگلی - figeli =بسیارکوچك جثه وریز (طب)

فیله - fīla = گوشت پشت شانه گوسفند وگاوکه بسیارلطیف است(ط)- بزاق آب دهان (گی)

فیلی - fili =آب دهن (گی)

فیمه - fima =بهانه (ک)

فین- fin =اسم صوت-بینی

فین‌کردن =خالی‌کردن بینی (خ)

فینگ - fing =اسم‌صوت خالی کردن بینی (خ)

فینگ‌فینگ - fingfing = حرف زدن تو بینی (خ)

فینگ‌فینگ کردن = تو بینی حرف زدن

فیه - fiya = پارو (طب)

ق

قاتق - qātoq = خورش (ط-آ)

قارت - qārt = مرغ پیر (گی)

قاش - qāš = آغل زمستانی گوسفندان (لار) - برش خربزه و هندوانه و نوع آن (همه)

قاشقك - qášoqak = کفچلیز -بچه و زغ که سیاه است و سرگرد و دم باریك دارد (آش)

قاف - qāf = مفصل دست و پا و مخصوصاً آرنج (طا)

قاقا - qáqá = شیرینی بزبان اطفال درگیلان بنوعی حلوا «کاکا» گویند (خ)

قاقاچ - qáqác = پرنده‌ایست (گی)

قانه - qāna = جویهٔ انگور (آ)

قاولام - qávlām = کماجدان وتاسکباب (آش)

قاینه - qā ina = مادر شوهر-مادرزن (آش)

قبراق - qebrāq = چست و چابك (ت-خ) - رك: کبراغ

قبرقه - qoborqa = تهی‌گاه-دنده (خ)

قپ - qopp = گونه-حباب آب (شی)

قپچ - qapc = خیس و آغشته و غالباً در مورد خون بکار میرود «قپچ خون» (خ) - رك: غپچ

قپك - qoppak = جرعه (آش)

قپه - qoppa = توده (هرچیز برهم ریخته که برآمده باشد) در تهران کُپه گویند (خ)

قپه کردن = روی‌هم توده کردن

قت - qot = جسور ومتهور - مترقب (ك) - زور (طب)

قتلك - qotolak = نان کوچك - کلوچه (آش)

قجل - qajal = پرنده‌ای است آبی (طب)

قجله - qajala = کلاغچه (آ-ط)

قجقج - qojqoj = نجوی (طب)

قچاق - qoccāq = قوی وچاق، سرحال (خ)

قد - qod = سرسخت ومتهور (خ) - رك: قت

قدقد - qodqod = اسم‌صوت برای صدای مرغ (خ)

قرت - qert = اسم‌صوت برای صدای گوزیدن (خ)

قرته - qarta = خس و خاشاك وخلاشه (طب)

قرتی - qerti = جوان‌خودآرا و جلف وبدعمل (خ)

قرچ - qerecc = قرشمال‌وکولی - رك: غرچ

قرس - qors = محکم و سفت (خ)- سنگین وپابرجا (ك)

قرسه - qorsa = لواش

قرقان - qerqān = دیگ بزرگ (ت) - رك: غزغان

قرقییا-qerqiyá = پاکنه، جائیستکه برای رسیدن بآب قنات که هنوز آشکار نشده ودر زیرزمین روانست، میکنند و پلکان میگذارند (آش)

قرك - qorrak = زنگوله (آش)

قرنه - qorna = صدای سك در موقع جدال (طب) - رك: قورنه

قرون - qorūn = ریال (خ)

قره‌چی- qaraci = کولی (آ)- رك : قرچ

قریچ - qeric = اسم صوت دندان (خ)

قریچه - qericca = اسم صوت دندان بهم زدن (ط)

قژ - qež = کف روی‌ترشی (ك)

قسر - qeser = گاو وگوسفند نازا (آ-ب-هم-ط)- ماده‌گاو (نی)

قسر- qesser = نازا ونا آبستن- زمینی که کشت نشده (آش)

قشقون - qošqūn = نمد نازکی که زیر زین اسب میاندازند (همه)

قشنیك - qešnik = کشکرك (ر: غنشیك)

قصیر - qasir = گاو نازا(طب)

قل - qel = غلط (ط)

قل‌خوردن = غلطیدن (ط)

قل‌دادن - غلطاندن (ط)

قل - qol = پا- تله- دسته (ك)

قلا - qelā = عمیق (بر)

قلاژ - qollāž = ازسرانگشت میانین‌دست‌راست‌تاسرانگشت‌میانین‌دست چپ هنگامیکه دستها را بطرفین کاملا بگشایند وآنرا در فارسی «باز وقلاچ» گویند (آش)

قلتشنگ - qolteša̋ng = گردن کلفت وزورگو (خ-ط)

قلچماق - qolcemāq = گردن کلفت وزورگو (شی-خ)

قلدر - qoldor = زورگو و متجاوز (ط)

قلفتی - qelefti = الکی و دروغی (ط-خ)

قلفتی‌آمدن = حرف‌بزرگتر ازحد خودگفتن- ادعای بیجاکردن (خ)

قل‌قل - qolqol = اسم صوت جوشیدن آب (ط-خ)

قلی‌قلی-qolqoli = تنگ کوچك سفالی (خ)

قل‌قلی - qelqeli = هرچیزگرد کوچك‌مخصوصاً کوفته (ط)

قلمبه - qolomba = برآمده- گنده وناشاخل (خ)

قلمس - qalmas = گیاهی است وحشی (گی)

قلنك - qeleng = تك‌وتنها (خ)

قلو - qolov = شبنم یخ‌بسته برزمین وگیاه (آش)

قلو - qelow = هوس (ت)

قلونی - qalūni = کار بی‌نتیجه وعبث (شی)

قله - qola = کوله بار کوچك- تهی گاه (ت)

قلیه - qalya = گیاهی شبیه باشنان (ق: اسدی ص ۸۹) - ریزه و تکه گوشت (آ)- رك قیله

قم - qem = قیف (لار)

قم - qom = سکوت توأم با ناراحتی (ط)

قمبل - qombel = پرنده‌ایست شکاری که «مرغغواص» و «مرغماهیخوار» نیز نامند (گی)

قمپز - qomqoz = پرافاده (خ)

قمپزدرکردن = افاده فروختن- لاف زدن

قمش - qomš = نقب (ك)

قنبل-qonbol = برآمدگی کون وحلقهٔ دبر (خ)

قنبله - qonbola = برآمدگی- تپه‌وامثال آن (گی)

قنج - qonj = کرمی که دربرگ درختان تار می‌تنند و تخم میگذارد و بصورت پروانه درآمــده درخت را فاسد میکند (آش)

قنج- qenj = آرایش، بزك (آش) - طپش قلب دراثر افراط میل (ط)

قنج زدن دل برای‌چیزی = علاقهٔ زیاد بحصول آن داشتن (ط)

قنداق - qondāq = پارچه‌ای که بچه را در آن می‌پیچند (ط-خ)- دستهٔ تفنك (همه)

قنو - qanow = جوی باریك کم عمق (آ-گی)- رك: قانه

قو - qow = آتشگیره (ط) - چوب پوسیده کـه در آتش زنه بکار میبرند (ا)

قوا - qová = قبا-کت (طا)

قورنه - qurna = صدای سگ‌در موقع جدال (طب)- رك: قرنه

قوزن - qozen = کسیکه دارای قوز است (طا)

قوزك - qūzak = برآمدگی که درطرفین مچ پا واقع است (خ-ط)

قوسك-qusek = پرنده‌ایست(گی)

قوش - quš = باز (طب-ط)

قوق - qūq = گوساله (تا)

قول- qul = کر (طب)- رك:غول

قولو - qulu = آبزیاد (ت)

قیچی - qeyci = فرج زن (کو) - مقراض (همه)

قییار - qiyár = کوبیدن میخ به‌نعل اسب والاغ (آش)

قیاق - qiáq = یك‌نوع علف کوهی (ا)

قیزار - qeyzār = آدم لوس و ننر (خوا)

قیساوا - qeysává = خرمای‌در روغن تف داده(آ)- رك: غیساوا

قیسی - qeysi = خشکیدهٔ زرد آلو (ط)- توت خشك (خ)- رك:غیسی

قیش - qeyš = کمربند (طا-آ)

قیفك - qifak = ظرفی سفالین استوانه‌ای‌شکل‌که بالایش باریکتر است ودر آن ماست میریزند (آش)

قیله - qeyla = ریزه‌ریزه شدهٔ گوشت (آ)-رك: قلیه

ك

که - ko = کجا (لار)-کو؛ (خ)

کا - kā = خانه (تا)- بزرگ - رئیس طائفه- پیشوا (لار)- بازی (طب)

کاپ - kāp = قاب-پاشنه (طب)

کات - kāt = زمان - شخم سال گذشته‌که بعلت باران نیامدن سبز نشده وسپس بوسیلهٔ باران بهاری میروید (ك)- نردبان (م)

کاتك - kātak = جوجهٔ سه‌چهار ماههٔ مرغ خانگی کـه در بعضی نقاط «کاتیك» گویند (گی)

کاتی - kāti = نردبان (طب)- گیاهی وحشی ومعطر (گی)

کاتیك - kātik = کاتك (لا)

کاچ - kāc = چشم دوربین (لار)

کاچیاو - kācilu = انگشت کوچك (به)

کارا - kārā = زمین قابل کشت (گی)

کارآمج - kārāmej = کارآمده و قابل‌استفاده (لا)

کارتنك - kártonak = تار عنکبوت (طا)

کارده - kārde = گیاهی‌خوردنی وترش‌مزه‌که دربهار روید (گی)

کارسن - kársan = چرك (تا)

کارژیله - káržila = بزغاله (ك)

کاره - kāra = کاسه پشت (گی)

کاژ - kāž = پوست مارکه خود میاندازد (ك)

کاس - kās = گاو خشك پستان (طب)- چشم آبی‌رنگ (گی)- کمرنگ مایل به‌تیرگی (ط)- صاف- پاك (گی)- بی‌حس و سر شدهٔ عضوی-گود (ك)

کاسرگ - káserg = جوجه مرغی‌که نزدیك تخم‌کردن است (به)

کاسك - kásk = سبز (ك)

کاسه‌شکنك- kāsašekanak = مرغی‌است‌که کلاغ‌سبز گویند (شی: برهان- زیر سنقره)

کاش - kāš = گاو پستان خشگ (طب)- رك: کاس

کاشو - kāšū = کشف، لاك‌پشت، سنگ‌پشت (آش)

کاشم - kāšem = علفی است‌که برتنهٔ درخت میروید (طب)

کاکا - káká = شیرینی مرکب از آرد برنج،گردو ، تخم‌مرغ و شکر و ادویه و روغن (گی)

کاکائی- kákái = پرنده‌ایست (گی)

کاکولی- kākuley = پرنده‌ایست کاکل‌دار و کوچك (گی)

کاکیج - kākij = تره تیزك(گی)

کال - kāl = شیر اول گوسفند و گاو- دوغ نپخته (گی-طا) پشکل تپاله‌ای گوسفند که در بهار بواسطه خوردن علف تازه میریزد(آش)- ترهٔخام (کا) کمرنگ -کشت وزراعت (ك)

کالا - kálá = زمین ناکشته (ش)

کالاوه - kālāva = کلبهٔ سنگی که در کوه میسازند (آ)

کال‌چنبه - kālconba = الك دلك‌بازی (خ: برهان زیر دوداله)

کالش - kāleš = پیازچه- پیاز تر وتازه (آ)

کالویاس- kālviyās = خمیازه(م)

کاله - kāla = کرد، باغچه(خ)- کفش (ب)-گیوه (ل)- چاروق (ك)

کاموش - kāmuš = لاك پشت آبی (گی)

کاوار- kāvār = نوعی‌سبزی(آ)

کاور - kāvor = میش دوساله(به)

کامپوره - kāmpura = میوه‌ای است شبیه زالزالك (گی)

کاول - kāvol = گاوآهن‌معمول گیلان‌که بایك«ورزا»کشیده‌میشود (گی)

کاووش - kāvūš = لاك‌پشت آبی که آنرا در رشت«اولاکو»گویند (گی)

کاوی - kāvi = برهٔ مادهٔیکساله (گی)-گوسفند ماده دوساله (م)- میش آبستن (ا)

کاوه - kāve = ذرت- رجوع‌شود به‌گوگنم (م)

کاهار - kāhār = بزغالهٔ سه ساله (ا)

کاهوواش- kāhuvàš = گیاهی است وحشی (گی)

کاهه - kāha = سرفه (آش)

کایر - kāyer = یاورکه‌امروزه درمازندران kāyar گویند (طب)

کایه - kāya = کلاه پارچه‌ای‌که گردن وگوش بچه را میپوشانند (لار)

کایه‌سر - kāyasar = طفلی‌که کمتر از هفت سال دارد (لار)

کئت - keat = فأخته (لار)

کئت - koat = سخن- صحبت(لار)

کئتو - koatù = قصه، حکایت - داستان (لار)

کئر - kaar = بزغاله‌کم‌سال‌نر- بچهٔ بزکوهی (لار)

کئو - Keu = دانه‌های خشك‌پستهٔ کوهی یا چاتلانقوش (لار)

کئو - kaū = کوچك (لار)- کبود (طب)

کب - keb یا kob = حصیر(م)

کبابه‌شکافته - kabābašekāfta = دانه‌ایست (شی: برهان‌زیرفاخره)

کبات - kabāt = کمد لباس- اشکاف وگنجه (لار)

کبج- kabc = کسیکه آرواره‌اش کج باشد (گی)

کبر - kabar = بوته‌ایست‌وحشی که میوهٔ آن شبیه‌به‌پسته‌است‌ودر تهیهٔ ترشی بکار میرود (شی)

کبداد - kabdād = نوعی از گیاه (شی: برهان‌زیر سقراطیون)

کبچه‌مار - kebcamār = ماری که سر آن مانندکفچه پخش است (خ)

کبراغ - kebrāq = مرتب، بسامان و در آذری «قوراغ» گویند و شاید ترکی باشد؟ (لار)

کبره - kebra = پوسته‌ـ کثافت خشك شده روی جلد (خ)

کبره‌بستن = پوسته‌بستن کثافت‌خشك روی جلد (خ)

کبلس - kebles = گیاهی شبیه بگشنیز (گی)

کبز - kabaz = لاك‌پشت (طب)- رك : کاشو

کپ - kap = دهان(ج)- بزرگ(ل)

کپره - kappara = کسیکه رازدار نیست (لار)

کپا - kopá یا kepa = خرمن گندم وسایر غلات (م)

کپه - koppa = جوانهٔ کوچك که برشاخه پدیدارگردد (آش)- یکجا گرد آمده (خ)

کپه‌کردن = یکجا جمع‌کردن (خ)

کپه - kappa = پله ترازوـ ظرفی چوبین‌که با آن‌گل حمل‌کنند (ط)

کپه‌کردن = دو نصف‌کردن (شی)

کپر- kapar = سایه‌بان‌وخانهای موقتی‌که از شاخه‌درمزارع‌میسازند(شی)

کپری- kopori = سبدهای کوچك در بازکه ازلیف‌خرما وگندم‌بافند (شی)

کپسه - kepassa = خسته، و وامانده (ل)

کپك - kapak = سبزی‌ای‌فسادکه برنان وغیرآن،پدیدآید(ط)- سپوس(ه)

کپکی - kopaki = قله‌ـ نك (گی)

کپل - kopol = فربه وگوشت آلود دربچه (شی)

کپنك- kapanak = کفنك(آ-ل)

کپو - kapu = آرواره‌ـ شخص‌بی دندان (ك)

کپور - kopur = از انواع ماهیهای دریای خزر (گی-طب)

کپولك - kapūlek = سر (ل)

کپی - kapi = کسیکه راز خود را برای هرکسی میگوید- آدم پرحرف وکم‌عمل (لار)

کپیدن - kapidan = گوشه‌ای جمع شدن وخفتن- درمورد تحقیر بکار میرود (ط)

کپیر- kapir = خاك‌نرم‌مخصوصی که برای شستن ظرف بکار میرود (آ)

کپیش - kapiš یا kepiš = آب دزدك (گی)

کپه - kapa = نیمه، نصفه (لار)

کپه - kopa = بالا (گی)

کت - kat = تخت- پاره و تکه- قد وقامت (ك)- شانه(ك-ط)- دفعه(تا)- تخت‌خواب ونیم‌کت- بوفه (لار)- دیوار (طب)- درشت وناهموار(ط)- دیه (آ)- محلی برای نگهداری‌قوچ- خانهٔ کوچك بدون سقف (گی)

کت - kot = جزء مقابل کل (ك) -کلوخ (م)- سوراخ (لار)

کتا - ketá = گربه و درهرزنی kete گویند (تا)

کتار - katár یا ketár = چانه وزنخ (م)

کتام - ketám = سایه‌بند مزارع که برآن خوابند ودرلاهیجان «کوتام» گویند (گی)

کت‌تراش - katterāš = رندهٔ مطبخ (شی)

کتر - ketar = کبوترخانه (م)

کترا - gatrā یا katrā = چمچه (م)

کتری - kteri = ظرفی‌دسته‌دار مانند قوری که در آن دوا جوشانند(خ)

کتره - katora = گربه (لار)

کتره - katara = چمچه (گی)

کتره - katera = قاشق چوبی بزرگ (ا)

کتره - kat ra = عیب-آلایش(ك) - بی‌قصد وبیهوده (ط-ك)

کتره‌ای = بدون اراده و از روی هوا (ط)

کتك - katak = کلوخ (طب)

کتك - kotak = چوب- چماق(ك)

کتك‌زدن = باچوب کسیرا زدن

کتك‌خوردن = با چوب کتك خوردن (خ-ك)

کتل-kotel = اسکل‌چوبی کوچك که برروی آن نشینند (گی)

کتل - kotol = کوتاه‌قد (شی)

کتل - kotal = اطاقچوبینی که برروی تخت روان قرار میدهند و در ایام سوگواری میگردانند (همه)

کتل - katal = گندهٔ اودرشت- بیحس وکرخ (طب) - کفش چوبین سرپائی- چهارپایهٔ کوچك-برآمدگیهای دست‌انداز جاده (گی)

کتلك - kotalak = کوچولو (آ)

کتله - katela = کفش چوبی (گی) - رك: کتل

کتله - kotala = آدم چهارشانه وکوتاه‌قد (خ)- رك: کتلك

کتم-katem = پشکل‌گوسفند(به)

کتمه - ketma = بزرگ، کلان(تا)

کتنا - kotonā = تخماق (طب)

کتوسك - kotūsk = سوراخ کوچك-خانهٔ محقر (لار)

کت وگنده - katogonda = درشت و بزرگ ناهموار (خ) - کت و کلفت- درشت وناهموار و بزرگ (ط)

کته - kata = جائیکه در آن خبازان آرد میریزند (ك) -کمرپوشی که دارای سوراخی است و درآن زغال وخاکه میریزند (ط)

کته - kota = بچه سگ (م)

کته - kate = نردبان (م)-رك: کوتی و کَت

کته‌مین - kotamin = پرنده‌ای آبی (طب)- رك: کسته‌مین

کتی - keti = تپه (طب)

کتیجه - kotīja = بچهٔ نوه (رك: بتیجه)

کتیرگه - ketirga = نوعی از کتیرا (آ)

کتیل - kotil = توله سگ (به)- بزرگ‌وگنده (ل)

کتین - katin یا kotin = کرخ و بیحس- گنده درهیزم (م)

کجیل- kojil = میوه‌ایست‌وحشی بشکل سنجد ببزرگی لوبیا که پس از رسیدن سیاه‌رنگ است وطعمی میخوش دارد (م)

کج - koc = افلیج (ك) - مرغ کروك (طا)

کج - Kec = تکهٔ کوچکی ازیك ظرف شکسته (لار)

کچاکچا- kacákacá = پرنده‌ای است آبی (طب) رك: کیچاکیچا

کچب - kacab یا kacap = نام درختی است (طب) رك: کچك

کچستن - kacestan = جرقه کردن‌آتش- جرقه زدن (گی)

کچك- kacak = پاچك‌گوسفند- پاچه (لار)- نام درختی است (طب) - دختر (ك)

کچك - kocek = سنگ (ك)

کچك - kocak = سنگ (لك)- جماد (ك)

کچله - kocala = کاسهٔ چوبین (ك)

کچله - kacala = جوجه‌ایکه پرهای بچگیش ریخته و تازه پر در آورده (ك)

کچو - kocū = صدفهای ریز و رنگین‌کنار دریا که برگردن حیوانات و دختران‌کوچك بندند (لار)

کچه - kaca = قاشق (م- طب)

کچه‌تك - kacatek = پرنده‌ای است آبی (طب)

کچی - keci = عمه (ب)

کخ - kex = قی‌چشم (لار)

کخی = کسیکه چشمانش دارای قی است (لار)

کخ - kox = سرفه (به)- کرم(خ)

کخه - koxa = سرفه (برو)

کدرگ - kodorg = شیر وصمغ درختان جنگلی‌که شبیه آدامس است و میجوند (لار)

کدك - kedak = کمینگاه شکارچی که باسنگ‌وبوته‌های‌خار تهیه‌میشود(لار)

کدو - kadu = زالو (م)

کدوه - kedva = سگ (ن)

کدی - kodi = محلی‌که شبها مرغها را درآن جا میدهند و دارای سرپوش است و دربعضی نواحی آن را «کزی» گویند (لار)

کده - koda = یکجا- یك سهم- روی هم- سهم بزرگ (لار)

کده - kada = ظرف بزرگ و مدوّر، قدح (لار)

کر - kor = شرمگاه مرد، چل (آش) - پسر (کـ ب) - دختر (گی) - فرزند (ك)

کر - ker = چرك (آ)- جفت و جوردرکبوتر (ط)- آلت مردی (لار)- شکنج (ب) - پژمرده - سبك واندك - سست (ك)- سنك (ش)-کرخ وبیحس(ط)

کر - kar = خانه، (ه)-مه، ابر ازهم پاشیده (ل)

کرا - korá = بیلچه بزرگ که با آن گل وسنگ وخاك از نقطه‌ای برداشته میشود (لار)

کرا - kerá = ارزش در مورد کاری یا شغلی

کراکردن‌کاری = ارزش داشتن که انجام شود (خ)

کرات - kerát = پیله درخت(لا)

کرات - kerāt یا karāt = نام درختی است پرخار (طب)

کراس - kerás = پیراهن (ك)

کراشك- karašk = کرتین (به)

کرامچ - kerāmec = گاو چهار سالهٔ نر (م)

کرامند - kerāmand = قابل ودرخور اهمیت، ارزنده (لار)

کرپو - kerpu = سوسمار (به)

کرپوره - karpūra = گیاهی است کوهستانی تلخ‌مزه با بوی تند که به مریم نخودی معروف‌است ودراسهال‌ودل درد بکار میبرند (به)

کرپه - korpa = کشت ومیوه‌ای که دیرتر از موقع خود برسد (آش)- بچهٔ کوچك (آ)- نهال کوچك که برای نشامخزن کنند- پرپشت‌درسبزی و نوع آن (ط)- چمباتمه (شی)

کرپه‌زدن = چمباتمه‌زدن

کرپی - kerpi = خارپشت (آ)

کرت - kart = باغچه (کر)-رك: کرد وکردی

کرت - kort = کوتاه (ك)

کرتك - kartok = سفرهٔ غذای سفرکه بکمر بندند و در بعضی نقاط kartang گویند (لار)

کرتنگ - kartang = رك: «کرتك»

کرتن‌کله - kartankala = سوسمار بزرگ (آ)

کرته - korta = نیم‌تنه (ك)

کرتیف - karetif = بوته‌ایست وحشی ومیوه‌دار (گی)

کرتین - kartīn = تارعنکبوت (به)- رك: کراشك

کرچه - kerca = کوهیکه سنك آن یك تخته نیست وازسنگریزهٔ جوش خورده تشکیل شده (ش)

کرچ - kerc = پژمرده- کال، نپخته (ك)

کرچ - korc = حالت مستی‌مرغ برای خوابیدن روی تخم (ط)- اردی بهشت ماه (طب)

کرچماه = اردی‌بهشت‌ماه (م)

کرچل- korcal = خوشهٔ گندمیکه پس از کوبیدن هنوز دانه از آن جدا نشده وباید مجددا کوفته شود (آش)

کرچه‌چی - korcaci = گیاهی است مأکول (طب)

کرچی - karci = کسیکه برای زراعت استخدام میشود (گی)

کردوار - kardvár = آلتی که بوسیلهٔ آن زمین زراعتی را صاف میکنند (آ)

کرده - karda = تکه زمینی که دور آن برآمده ومیان هموار باشد و درآن سبزی و گل کارند (آش) - رك: کردی

کردی - kardi = کرد، باغچه (آ)

کراس - kerrās = موم (ك)

کرکان - karrakān = جوز و گردکان (ت)

کره - kerra = اسم صوت پا بزمین کشیدن (گی)

کری - karri = گوسفندیکه گوشش کوچك باشد (آش)

کرزنگ - korzang = گیاهی است که در بهار روید و از آن ترشی تهیه کنند (ط)

کرژ - kerž = تند وتیز - چابك - زود (ك)

کرژیی - kereživi = یك نوع گلابی (آش)

کرس - keres = خشك و بیحال وبی‌مزه «درمورد گوشت بکارمیرود» (لا)

کرس - koros = اسطبل وجای بره و بزغاله (ا)

کرشمال - kerešmāl = مرد یا زن عشوه‌گر (لار) - رك: غرشمال

کرشمه - koršoma = شترگلو که مجرای آب است (لار)

کرشه - koroša = باقیماندهٔ خوشه‌های گندم پس ازکوبیدن - باقی‌ماندهٔ گچ پس ازکوبیدن و بیختن - نخالهٔ هرچیز پس ازکوفتن و بیختن (لار)

کرف - karf = گیاهی که موقع رسیدن کرم پیله روی کرم ابریشم گذارند (لا)

کرف - korf = بالای پیشانی - فرق (لا)

کرك - kerk = زمین سفت و هموار - تشنج (ك) - قارچ (لا)

کرك - kork = میوهٔ نارس (کر)

کرك - kark = نام پرنده‌ای آبی (طب) - رك: گرگه

کرکجی - karkaji = پرنده‌ای صحرائی است (گی)

کرکچرواش - kerkcarvāš = نام گیاهی است (طب)

کرکر - kerker = اسم صوت خنده - زندگانی بامحدودیت (خ)

کرکرراه‌افتادن = وسائل زندگی فراهم شدن

کرکرکردن = بهروضعی که پیش آمد گذراندن

کرکر - korkor = صدائی که از بینی انسان یا حیوان هنگام خستگی براثر دویدن بدر آید (خ) - غرغر و غرولند (لار)

کرکرا - kerkerá = سبزه‌قبا (طب)

کرکری - karkari = پرنده‌ایست صحرائی (گی)

کرکری - kerkeri = آدم غرغری - پرحرف و ایرادگیر و پر وسوسه (لار)

کرکسو - karkasù = دستهٔ شلتوك (طب)

کرکو - karkù = نوعی‌خیار گردوسبزرنگ شبیه خربزهٔ نارس که در تهران «کالك» گویند و در بعضی نقاط karke تلفظ میشود (لار)

کرکه - korka = میل‌خاطر (ك) - چنبرهٔ گهواره (گی)

کرکی - korki = روباه (آ)

کرگیلان - kergilān = لانهٔ مرغ (طا)

کرم - korm = بوی‌نا - بوئی که حبوبات دراثر رطوبت‌پیدا کنند (به)

کرمچو - kermecū = غلغلك که براثر تحریك عصبی می‌خنداند (لار)

کرمزه - kermeza = کرمهای ریز وکوچك که درانتهای رودهٔ بزرگ در مقعد ظاهر میشود (لار)

کرمکی - kermaki = کسیکه مرض ابنه دارد و مقعدش میخارد - کنایه از بچهٔ شیطان ومزاحم (ط)

کرموك - kermūk = کرم زده، کرم‌خورده (آش)

کرمه - karma = پهن‌خشک‌شده که برای سوخت زمستان بکار میرود (آ)

کرند - korand = چمن و مرتع (خ)

کرنگ - kereng = بیدانجیر - تخم بیدانجیر (ك) - ثمر نارسیده و خشکیدهٔ درخت سدر - میوهٔ نارس و خشك سایر درختان (لار)

کرنگ - korong = پارچهٔ کهنه وپاره‌پاره (لار)

کرنگ - korang = پرنده‌ایست (گی) - محوطهٔ چادر (ب)

کرو - koru = دامن‌لباس (لار) - سنگینك (به)

کروت - kerut = نوعی‌خرمای زردکه در بم ونرماشیر بعمل‌میآید (به)

کروج - korūj = جائیکه خوشهٔ برنج ذخیره‌کنند (گی)

کروچ‌کروچ = اسم صوت صدای دندان درموقع جویدن چیزی‌خشك (خ)

کروچه - korūca = جائیکه برنج انبار کنند (گا)

کروزگ - korūzg = هندوانهٔ نارسیدهٔ کوچك وبی‌مزه - هرمیوهٔ کوچك ونارس وبی‌مزه (لار)

کروزه - krūza = غوزهٔ‌پنبه (به)

کروشان - karvašān = تیرك بلند نازك (آ)

کروه - karva = کوزه (لار)

کروه - kerva = کسیکه موقع ختنهٔ بچه آلت او را بدست میگیرد و تاآخر عمر بربچه حقی پدرانه‌دارد (آ)

کره - kera = توقف و درنگ (ب) -کرّهٔ چارپایان (م)

کره - kora = کرّهٔحیوان- تخم ریز ملخ‌که در جنس مادهٔ آن قبل از تخم‌ریزی وجود دارد و آنرا پس از پختن مانند «خاویار» میخورند (لار)

کره‌جوش - karajūš = نوعی سوپ‌که در آذربایجان «کله جوش» گویند (لار)

کره‌ماله - karamāla = تخته‌ای‌که با ریسمان بکمر می‌بندند وزمین‌شخم‌شده‌را با آن‌هموارمیکنند (آش)

کره‌نی - karaney = دودکش سماور (آ)

کری - keri = پوسته‌ای‌که‌برزخم بندد ، چرکی‌که برپوست بدن نشسته بسته باشد و در خراسان «کبره» گویند (آش)- اجاق (به)

کری - karī = زالزالك (گی)

کریشکو - koriškow = غنچهٔ گل خرما (به)

کری‌گندم - korigandam = ذرت (طب)

کز - kez = بوی پشم سوخته (ط-برو) - درهم شده و در خود فرو رفته (ط)

کزکردن = بکوشه‌ای در خودفرو رفتن وخزیدن (ط)

کزه - keza = سرما- باد سرد- سوزش (ك)

کزی - kozi = مرغدانی (لار)- رك: کدی

کژرنه - kežerna = دریده - بیحیا (آ)

کژل - kažal = سیاه‌چشم (ك)

کس - kas = کوچك (ن)

کسات - kasāt = کاسه (لار)

کسته‌مین-kastamin = پرنده‌ای آبی (طب)- رك: کته‌مین

کس - kess = کنج وگوشه (طب)

کسك - kask = پرنده‌ای است آبی (طب)

کس‌ویران - kasnevirān = نوعی‌کرفس صحرائی که زهراست (شی: برهان زیرکپکج)

کش - keš = بول ، شاش (طب)

کش - kaš = چوبیکه باآن بذر پاشیده شده در روی زمین شخم زده را صاف میکنند (لار)- پهلو (لا)

کشا - kašá = دامن (تا)

کشال- kašāl = بیخ‌ران‌ازطرف داخل (آش)- رك: کشاله

کشاله - kašāla = بیخ‌ران از طرف داخل (ط)

کشت - kešt = کنار، پهلو (ه)- چرخ- دروچرخش- انحنا- زراعت (لار)

کشتار - keštār = سطح زیر کشت-کاشتن (لار)

کشتل - keštel = «جور»که «پرنده‌ای است آبی» (طب)

کشته - košta = گجی که درآب قوهٔ آن گرفته شده و برای روی کار بکار میرود (ط)

کشتی - kešti = کمرکه درهرزنی kešdi گویند (تا) - نوعی خرمای خشك (لار)

کش‌رفتن - kašraftan = چیزیرا یاواشکی در ربودن (ط)

کشك - kašak = حمل‌ونقل (لار)

کشك - košk = کرهٔ شتر (آ)

کشکك - kaškak = سرزانو (ل)

کشکوت - kaškūt = پرنده‌ای‌از جنس‌کلاغ دارای دم بلند وبال‌کوتاه و پرهای سیاه وسفید (گی)

کشگرت- kešgeret = زاغچه(طا)

کشگمال - kašgmāl = ظرفی سفالین که در آن‌کشك سایند (آش)

کشلاخ - kešlāx = صدای دست و پای حیوان در تاریکی شب بطور مبهم (لار)

کشم - košam = کرمی که در جمجمهٔ حیوانات پیدا شود (لار)

کشم - košm = جای خلوت و پنهانی (خ)

کش‌وقوس - kašoqows = خمیازه (ط)

کشی - kaši = تنگ‌اسب (طب)

کشی - keši = تنگ قاطر (ا)

کشیده - kašīda = سیلی (ط)

کشه - kaša = بغل، آغوش (گی)

کشه - koša = شاش (م)

کغ - kaqq = کال ونارس (خ)

کف - kof = نوعی درخت (گی)

کفات - kafāt = از انواع پرندگان است (گی)

کفار - kofār = کلاهکی‌که بر روی سرخرما وجود دارد و هسته بدان چسبیده - پوسته خشك شده روی زخم و دربعضی نقاط kofera گویند (لار)

کفال - kafāl = نوعی‌ماهی (گی)

کفبو - kafbu = پرندایست(گی)

کفت - keft = سرکوه (ب)

کفتال - kaftāl = پیرزن دمامه وحیله‌گر (گی)

کفتك - kaftak = فاسدومعیوب -بیهوده (گی)

کفتن - keftān = افتادن (خوا)

کفتین - kaftin = بیل (ن)

کفره - kofera = رك: «کفار» (لار)

کفك- kafak = نخاله آرد (قز)

کفکو - kafku = چیزی‌که با دست خرد شده - زخم کف پا وکوفته شدن پاشنه‌های پادر اثرراهپیمائی(لار)

کفیر - kafir = کثیف (آ)

کك - kok = سرفه (لار) - چاق وفربه (آ)

کك - kak = لکه‌ای‌که برجلد پدید آید (ط)

کك‌ومك- kakomak = لکه‌هائی که برصورت پدید آید (ط)

ککا - keká = پشکل گوسفند (طب)

ککائی- kakāyi = نام پرنده‌ایست آبی (م)

ککام - kakām = پسرعمو-رفیق وهمشهری (لار)

ککرو - kakaru = چرك روی پوست بدن که درمشهد «ککه» گویند(لار)

ککل-kakal = تنقلات بچه‌ها (لار)

ککل - kakal = کوچولو (لار)

ککلوك - kaklūk = کبك (ا)

ککم - kakom = نوعی درخت خودرو که میوهٔ آن شبیه بآلبالو است(ش)

ککول - kakul = یال اسب (تا)

ککه - kaka = چرك بسته شده روی پوست بدن (خ)

ککه بستن = چرك بستن برجلد (خ)

ککه‌واش - kakavāš = علفی است که خشك کرده برای دفع کیك در جامهٔ خواب ریزند (طب)

ککی‌ماریم - kakimárim = لبلاب (م)

ککی‌وست - kekivest = سرفه (تا)

کگزه - kogza = دانه‌های گیاه که درمیان دانه‌های خردل مخلوط‌شده- نوعی گیاه وحشی که در مزارع «خردل» سبز میشود (لار)

کگو - kagu = برادر (ب)

کل - kel = صدائیکه زنان هنگام شادی با آهنگی مخصوص بطور دسته‌جمعی برمیآورند- چین وچروك صورت ولباس (لار) - کند و راه دست (تا) - شیار زمین (طب)

کل - kol = مغز خوشهٔ خرما پیش ازشکفتن-گونهٔ خرما (به)- بی‌دم (ك)-گود-گودال کوچك (لار)-کناره و لبهٔ تنور (آش) -کسیکه دارای یکپا باشد (طا-شی)- نام درختی (لا)- موج- پشت- بلندی وپشته-گونه- قسمت گوشت دار پشت ماهی-کند درمقابل تیز (گی)

کل - kal = نوعی گوسفند وبز که شاخ ندارد- شیاری که از اثرحرکت گاوآهن در زمین پیدا میشود (به)-خام ونا پخته-فاسق(گی)-گردنه-کوه-شکسته- شغل و کار (ك)- یك تکه ازظرف سفالی شکسته- کر و ناشنوا (لار)

کل - kolo = پوست درخت و میوه وتخم‌مرغ (م)

کلا - kolā = چاشنی باروت در تفنگ (لار)

کلا - kelā = تنور (م)

کلاپشت - kolāpošt = نوعی درخت (گر)

کلاته-kelāta = آشیانه‌طیور (ب)

کلاج - kolāj = احول و دوبین (خ)-کلیجه (آش)-کلاغ (گی)

کلاج - kolāj = کلاغ (طب)

کلاچی = ابلق (م)- رك: غلنجی

کلاره - kalāra = ظرفیکه از سرگین میسازند (ك)

کلاژ - kalāž = کت کوتاه و نیمه‌آستین-کلیجه (آش)

کلاس - kelās = نان کرهٔ مخصوص (قز)

کلاش - kalāš = یکنوع گیوه (ك)

کلاشتن - kelāštan = خاریدن (ل)

کلاف - kalāf = دو ریسمان مساوی‌را که ازدوطرف‌بدست وپای قاطر می‌بندند تا راه رفتن اومرتب‌شود «کلاف» مینامند (ط)

کلاك - kalāk = زمین غیر مزروع- لاشه (ک-آ)

کلاکت - kaláket = چوبدستی که پشت و اره را برآن نهاده بدوش گیرند (لا)

کلاگن - kalágan = یکی از طیور بزرك دارای پای‌بلند وسفیدرنگ از جنس غاز (لا)

کلام - kalām = اطاق و محل سکونت (گی)

کلانه - kalāna = اطاقی‌که دیوارهای آن خشت وگل است (گی)

کلاوا - kalāvā = پهن و فراخ (ه)

کلاوند - kalāvand = گلاویز ومشغول (کر)

کلاونگ - kelāvang = مشغول وگلاویز (خ)- رك: کلاوند

کلاوه - kalāva = خرابه - مزبله (ك)

کلاویز - kelāviz = بکسی مشغول شدن ودرآویختن (کر)

کلای - kaláy = خروس (تا)

کلباخه - kalbāxa = سوسمار بزرگ (خ)

کل‌بام - kalbám = توسری‌زدن وبمباچه (لار)

کلبر - kolbar = سوراخ‌هواکش تنور (ا)

کلپاسه - kalpasa = سوسمار (خ - ط)

کلپك - kalpok = سوسمار بزرگ که درخراسان kalbāxa گویند (لار)

کلپه - kolopa = محلی‌که آب قنات در آن ودرپشت آن جمع میشود تا راه عبور پیدا کند (لار)

کلپه - kolpa = چانه (سی)

کل‌پی‌سر - kalpeysar = گردن کلفت (آ)

کلتوك - koltuk = سرشیر (ا)

کل‌تونی - kaletuni = دوك بزرگی‌که برای‌تابیدن‌نخ‌بکارمیرود (گی)

کلج - kalaj = ترتیزك (گی)

کلچه - kalca = گاونرکوچك (آ)

کلچه - kolca = نان‌کوچك روغنی‌که دارای شیرینی باشد (خ)

کلخند - koloxand = پستهٔ کوهی ریز (لار)

کلدمه - koldoma = نوعی ماهی (م)

کلر - kolor = گیاهی است وحشی (گی)

کلس - kalas = حالت سیاهی رفتن چشم (گی)

کلش - keleš = سرفه (طب)

کلش - kološ = کاه (لا)

کلش - kolaš = شریر و مفسد (ك)-کولش (طا)

کلشك - kolešk = کوپای گندم نکوبیده (ا)

کلشکن - keleškan = مرغ جوجه‌دار (گی)

کلف - kelaf = دهن زدن چارپا بعلف - دندان زدن و کندن قسمتی از چیزی (خ)

کلف‌زدن = دندان‌زدن

کلغر - kalqar = سنگلاخ (لار)

کله - kela = اجاق (ا)

کله‌شغ - kellašaqq = سرسخت، گردن‌کش ، حرف‌نشنو (خ)

کله‌شغی = سرسختی، مقاومت بخرج دادن- زیربارنرفتن (خ)

کلك - kalak = اجاق (آش)- حیله ونیرنگ (ط)- سفال وخزف (ك)- سوراخ (لار)- خربزه (س-سم)

کلك - kelak = زنخ، چانه (لار)

کلك - kelek = انگشت

کلك‌تیته - kelektita = انگشت کوچك (ل)

کل‌کشتی - kalkošti = زور آزمائی (ش)

کل‌کشتی‌کردن = زورآزمائی کردن- کشتی‌گرفتن (ش)

کلك‌کله- kelekkala = انگشت بزرگ «شصت» (ل)

کلکه- kalekka = گلابی جنگلی که قابل خوردن نیست (م)

کل‌کل - kelkel یا kolkol = سرفه (م)

کلکل - kalkal = مواخذه و بازخواست پی‌درپی ازجانب‌کسی‌که پر وسواس وعصبی است (لار)

کلکلی = آدم بهانه‌گیر وپرمدعا

کلکلاتی - kolkolāti = پرنده‌ای‌شبیه به‌بلبل‌برنگ‌گنجشک که درمزارع بسرمیبرد (ش) - گنجشك تاجدار صحرائی که مخصوص نواحی گرمسیر است (لار)

کلکلو - kolkolū = پرش با يك پا (لار)

کلکلی - kelkeli = پرچین و شکن درموی سر ولباس (لار)

ککلیج - kekelij = فضلهٔ مرغ وخروس (آش)

کلکو - kelekū = چوبیکه گازران بدان جامه کوبند (آش)

کلگه - kalaga = محلی‌که در آن‌جا شیرهٔ خرما پزند (لار) - محل سایه (آ)

کل گرفتن - kelgereftan = برخاستن (ب)

کلّیدن - kollidan = کندن وگودکردن (خ)

کلّه - kella = سر (خ)

کلّه پا = سرازیر (خ)

کلّه‌خور = سرخور (خ)

کلّه‌زدن = بحث کردن و سربسر گذاشتن (خ)

کلّه‌شخ - kellašax = خودرای وخودسر (خ)

کله‌شق - kallašaq = خودرای وخودسر (طـآش)

کله‌غاز - kellaqāz یا kallaqāz = پرنده‌ایست آبی (طب)

کلّه کردن = سنگینی کردن یك طرف شاهین ترازو و یا تیری که وسط آن را درجائی برآمده گذاشته باشند (خ)

کله‌ملك - kellamalek = دوائی که با کلیل‌الملك موسوم است و برای تنقیه بکار میرود (شی)

کلم - kalam = استخوان مجوّف که با آن آهنگ نوازند، نی (لار)

کلم - kelem = خوابگاه گاو (م)

کلم - kolom = خانهٔ سنگی که چوپان درکوه برای نشیمن خودسازد (طا)

کلمار - kolmār = خیزهٔ پشت‌در- کلون‌در (طا)

کلمش - kalameš = آدم کثیف (ب)

کلمنده - kalmonda = خیار چنبر (بو)

کلمه - koloma = یك نوع ماهی است دوبرابر کلی (گی)

کلن - kelen = خاکستر (م) - رك: کلین وکلینگ

کلنجار - kelenjār = بحث و مشاجره (خ)

کلنج - kelenj = نیشگون (لار)

کلنجار - kalanjār = جدال و مناقشه (ط) - رك: کلنجار

کلنگ - keleng = بزرگ و کلان (لك)

کلنجو - kelenjū = وسیله‌ای چوبی که بر سر آن برآمدگی‌های تیز فلزی است وباآن برخمیر شیرینی نقش زنند (لار)

کلنگ - kaleng = ظرف سفالی (لار)

کلنگرو - kelengarū = میوهٔ نارسیده درخت سدر (لار)

کلو - kelow = گیج و منگ (در سر بکار میرود) (خ)

کلوا - kalvà = فطیر (طب)

کلوچ - koluc = شانه (کر)

کلوچه - kolūca = نیم‌تنه (ط)

کلور - kolūr = ساقهٔ خشگ گندم (لار)-گود و مقعر (ك) - سبوی بیدسته وسر وگردن شکسته (آش)

کلوری = چیزیکه از ساقهٔ‌خشگ گندم بافته شده باشد (لار)

کلوز - kolūz = پوست گردو، پیاز وغیره (ن)

کلوش - kalūš = کاه (گی)

کلوك - koluk = استخوان کفل (ك)

کلوم - kolūm = خوابگاه گاو (طب)

کلون - kolūn = چوبیکه پشت دولنگهٔ دربرای بسته‌شدن‌می‌گذاشتند(ط)

کلون - kalun — **کار بی‌حاصل وعبث** (لار)

کلونی = از روی عبث و بدون نتیجه (لار)

کلی - koli = لانهٔ‌مرغ (طب)- جای‌گرد (سی)

کلی‌پچ - kolipac = ظرف‌ماهی کلی‌پزی (لا)

کلیجه - kalija = نیم‌تنهٔ‌مخملی یا زربفتی‌که زنان ودختران درزمستان پوشند (لار)

کلی‌چه - kelica = نیم‌تنهٔ و کت پوستی (ت)

کلیس - kolis = زوزه و نالهٔ سگ (به)

کلیس - kelis = نوعی‌ماهی(طب)

کلیش - koliš = بوریاوحصیر(تا)

کلی‌غرابیج - koliqorābij = خوراکی‌که از «کلی» وسبزی وترشی و شیرینی پزند (گی)

کلیك - kolik = یك نوع‌خار(ا)

کلین - kelin = خاکستر (م) - رك : کلن وکلینگ

کلینگ - keling = خاکستر (م)- رك: کلن وکلین

کله - kola = مرغ وخروس و هرپرنده وسگ‌کوتاه دم (آش)- آتش دان ومنقل (گی - طب) - لانهٔ مرغ و سگ (شی) - سنگر وکمین‌گاه (لار)

کله - kala = بزرگ (ل-ه) - باغچهٔ حیاط (خ)

کله - kela = **اجاق- بچهٔ حیوان** (م)- شیار (آش)- **نهر** (طب)

کله‌پرت - kalapart = بیجا و پرت وپلا (آ)

کله‌پك - kalapok = کلپاسهٔ بزرگ‌که در مشهد «کلباخه» گویند(شی)

کله‌جوش - kalajuš = نوعی سوپ ودرلارستان«کره‌جوش» گویند (آ)

کله‌دست - koladast = کسیکه دست او ناقص باشد (ط)

کله‌کباب - kalakabāb = بادنجانی‌که درآتش‌کباب‌کنند (گی)

کله‌کولی- kalakuli = بزنر(ا)

کله‌کهری - kalakahri = محوطه‌ای‌که باسنگ‌چین دوری محفوظ شده وگوسفندانرا درآن جای دهند(لار)

کله‌مار - kolamār = خوك ماده (طب)

کلهن - kelhan = خاکستر(طب)

کلهو - kalhū = نام درختی است (طب)

کله‌ورزا - kalevarzā = حشره‌ایست دارای جلد بسیار سخت و شاخهای بلند (گی)

کم - kam = پهلو (ه-تا)-غربال (آ)- شکم(ب)-کناره ولبه(د)-برآمدگی دیوار (شی)- برآمدگی‌کنار رود یا دیوار (سی)

کم - kom = زنبور زردکوچك (ا)- چوب بالای چهارچوب‌بهدر (ط)

كماج - komāj = نان فطير - نوعى نان كلفت مخلوط با آرد نخود (خ)

كمانكش - kománkaš = خميازه (آش)

كمبار - kambār = ساقه‌و الياف گياهان دريائى وساحلى‌كه ازآن فرش مخصوصى بافند (لار)

كمبزه - kombeza = خربزهٔ كال (ط‌ـ‌شى)

كمچ - kemec = ديك سفالى و سرپوش آنرا «نخون» گويند (گى)

كمپل - kampol = گياهى است كه ريشهٔ آن داراى مغـزى چرب و شكننده است وميخورند ودر بعضى نواحى آنرا kampola گويند (لار)

كمچه - kamca = كج بيل(ك‌ـ‌ل)

كمرآويز - kamarāviz = بوته‌اى كوهستانى شبيه بعشقه (لار)

كمركش-kamarkaš = سوراخى كه در برج براى لولهٔ تفنگ وديده‌بانى تعبيه ميشود - سوراخى‌كه درنيمهٔ ديوار حوض واستخر براى كشيدن آب آن تعبيه كنند (لار)

كمش - komeš = چاه‌كن (آش)

كمشك - kemešk = هستهٔ ريز ميوه‌ها- هستهٔ درخت «كنار» (لار)

كمل - kamel = ساقه شالى و گاورس، نوعى‌كاه (م)

كمو - komow = غربال سيمى‌كه باآن آرد الك‌كنند و دربعضى نواحى komū گويند (لار)- رك: كم

كمه - koma = پناهگاهى‌كه شكارچى براى شكار ميسازد (شى)-چادر سياه - سايبان (آ)

كميل - kameyl = آدم قد كوتاه (شى)

كنار - kenár = پرچين‌چوبى(م)

كنارآب - kenárāb = مستراح (خ - شى)

كنارگيله‌وا - kenárgilavā = بادى‌كه ازجنوب شرقى وزد (گى)

كناروا- kenárvá = باديكه از جنوب وزد (گى)

كنت - kent = يك‌طرف بدن- يك دست ويك پا (لار)- رك: كند

كنج - konj = عمامه ودستار(ب)

كنجا - kenjā = جوال (تا)

كنجل - konjol = ناهموار و داراى چندگوشه (خ)

كنجو - kenjii = وسيله‌ايست‌كه باآن خمير شيرينى‌راشكل ميدهند (لار)

كنجه - kenja = تكهٔ كوچك در گوشت‌كه درتهران «جنجه» گويند(شى)

كند - kand = ده (آ)

كند - kond = راه دست (ط‌ـ‌خ)

كندال - kendāl = بوته‌اى‌كه ريشهٔ آن بمصرف سوخت ميرسد (ش)

كنداتان - kondánān = حرف درشت ومتلك (ت)

كندر - kandar = چوبى‌كه اهرم دولنگه حلب مخصوص حمل آب است - زمين زراعتى محصور در يك منطقهٔ كوهستانى (لار)

کندر - kondor = زمین بین دو رشته کوه موازی (لار)- نوعی بخور که در آتش ریزند (همه)

کندرو - kandarū = زمین میان دو دره که قابل کشت است (لار)

کندس - kondos = ازگیل ودر بعضی نواحی «کنس» گویند (طا-ش-ا)

کندو - kandū = زالو (طب)

کندوج - kandūj = خانه ایکه روی چهارپایه برای جمع آوری شالی و گندم سازند (م)

کندی - kondi = کسی که در زنجیر است (لار)

کندیز - kandiz = طناب (آ)

کنده - konda = زباله شدهٔ خمیر (آ)- هیزم درشت (خ)

کنده مار - kondemār یا mār = گاو پارزائیده (طب) kanda

کنر - kener = تبر- تیشهٔ نوك تیز (لار)

کنس - kenes یا kones = ازگیل (طب)- رك: کندس

کنفت - keneft = کثیف و دستمالیده- خجل وسرافکنده- کنف (خ-ط)

کن کن - kankan = چاه کن (آ)

کنگ - kang = بغل وآغوش (لار)

کنگلی - kangali = زنبور (طب)

کنوك - konūk = گردوئی که مغزش بسختی درپوست جا گرفته و به آسانی از آن جدا نشود (لار)

کنیك - kanik = شبه-مانند (لار)

کو - kow = حشره ایست که بر گندم و جو کهنه ظاهر شود (لار) - «تیبا» وآن زدن باپا به مقعد کسی است (خ)- فراهم آمده و جمع شده (ب) - خمیده (شی)

کوب - kub = حصیر (تن)

کوپ - kup = حصیر (طب) - رك: کوب

کوپا - kùpā = خرمن گندم (طب)- آلاچیق - شالی یا گندم که روی چهار چوب بسته شود (م)

کوپال - kùpāl = گچ کوب (لار)

کوپر - kūpar = بوته (طب)

کوپه - kuppa = توسری زدن (آ)

کوت - kut = سوراخ (به)-روبهم انباشته شده (خ)- سنگدان مرغ (لا)- مرغ کروك (آ)- بارمزرعه (ط)

کوتام - kùtām = سایه بند مزارع که برروی آن خوابند و دررشت «کیتام» گویند (لا)

کوترته-kutorte = فاخته (طب)

کوترچنبلی - cutarcanbali = کبوتر صحرائی (طب)

کوتکه - kùtka = بچهٔ سگ (گی)

کوتوله - kutūla = کوتاه و کوچك (خ)

کوتیموا - kutimvá = بادی که ازجنوبشرقی وزد (گی)

کوته - kūta = بچه (لا)

کوتی - kuti = نردبان (م)- رك: کته وکات

کوج - kowj = نیمکت- کاناپه- صندلی بزرگ (لار)

کوچ - kūc = پوچ- پوك (طب)

کوچك - kūcak = گوش (ك)

کوچو - kucu = بچهٔ سگ (خ)

کوخ - kux = آلونك -کومه (ك)- اجاق ومنقل فرنگی (لار)

کور - kowr = چوب کهور (لار)

کورپی - kūrpi = مرغحق (طا)

کورپه - kurpa = طفل تازه متولد شده - تخم تازه بزمین پاشیده شده- سالی که بهارش سرد باشد (ك)

کورسك - kūrsag = ماده سك جفت جوی (آ)

کورك - kūrak = پارو-پشت (آ)- دمل نرسیده (ط)

کورکوری - kurkuri = بطور کورانه (خ) - مرغی سبزرنگ که در فصل پائیز پیدا میشود (گی)

کورکه - kurka = برگهٔ شفتالو وهلو (آ)

کورماست - kurmāst = ماست وشیر مخلوط که در خراسان «گرماست» گویند (طا)

کورمال - kùrmāl = سوسمار (طا)- در تاریکی دست باین طرف آن طرف مالیدن ورفتن (خ)

کورمجه - kūrmejja = کسیکه چشمش متورم وناراحت است ومژه داخل آن میشود (خ)

کورمنجه - kūrmenja = کسی که چشمش متورم وناراحت است و در مشهد «کورمجه» گویند (لار)

کورمه - kurme = جوراب (ل)

کورمهاز - kurmahāz = کندوی مگس (م)

کوره - kevera = چرك خشك شده اطراف زخم که درخراسان «کبره» گویند (لار)

کوروشنه - kurùšna = دانه‌ایست کوچکتر ازنخود که بگاو میدهند (آ)

کوره - kovara = سفال- ظرف سفالین (لار)

کوره - kūra = پاشنهٔ در (گی)

کوره - kowra = تیرکشیدن رگهای دو طرف سر (گی)

کوز - kavaz = لاك‌پشت (طب)

کوز - kevaz = سوسك‌بزرگ (خ)

کوز - kuz = جوی وگودال جالیزکاری (ط)

کوز - kavez = لاك‌پشت (م)

کوزل - kūzal = خوشهٔ‌گندم و جو که درخرمن خرد نشده وبایدمجددا کوبیده شود (آش)

کوزوف - kuzūf = مارهای کلفت وبی‌اذیت (لا)

کوزه - kowza = تنورهٔسماور (برو)

کوزه - kuza = تنگ سفالین آبخوری، (ط-خ)

کوس بستن - kūsbastan = برای حمله آماده شدن و غالباً در مورد حیوانات درنده بکار میرود (طا)

کوس - kus = فشار- زور (ا)

کوش - kūš = خارش (طب)

کوش - kowš = پاس ونگهبانی (ه)- جنوب- کفش (لار)- خارش (س-سم)

کوشم - kūšem = علفی است که برتنهٔ درخت میروید (م)

کوشن- kowšan = صحراومزرعه (آ)- اراضی متعلق بیك دهکده (ك)

کوفا - kufā = انبوه توده‌ای از خار وبوته برای سوخت زمستان (طا)

کوفت - kuft = نام‌مرضی‌است(خ)

کوفت‌کردن = خوردن و در مورد اهانت وتعرض بکار میرود (ط)

کوفتی = کسیکه «بکوفت» مبتلا استودر مورداهانت‌ودشنام‌بکارمیرود(خ)

کوفل - kūfal = بلند (گی)

کوفلی = بلندی- قلهٔ کوه (گی)

کوك - kūk = خوب ودائر (خ)

کوکرك - kūkerk = نوعی‌مرغ کوهی (طا)

کوکمانه - kukmāna = زخم هائیکه در سقف دهن پیدا شود (ك)

کوکوره - kukura = جوجه تیغی (طا)

کوگو - kowgū = گل‌زردرنگی که در بهار روید (لار)

کوگیره- kowgira = سرطان(ك)

کول - kul = غار- حیوان‌بی‌شاخ (ك)- شانه وکتف (ط-آش)- نارس(تا)- پوست درخت ومیوه و تخم‌مرغ (طب)- تپه (گی)- ساحل رودخانه وموج دریا (م)- آدم چلاق (لا)- خاکستر (آ)

کول - kaval = تنپوشهٔ سفالین بیضی شکل که درکورهٔ قنات کارگذاشته میشود (ط - آش)

کول - kovol = آغل گوسفند در کوه (آ)

کولاسه- kūlāsa = توله‌سك(خوا)

کولخ - kowlox = کیسه‌ای شبیه به‌لیف حمام ازپارچهٔ رنگین‌که در آن نخ وسوزن‌ووسائل‌خیاطی‌گذارند(لار)

کولش - kulaš = ته‌ماندهٔ‌خرمن بریده شده در زمین (آ)- کاه برنج (م)

کولکافیس - kulkāfis = مرغیست شبیه بگنجشك (گی)

کولو - kulev = نیم‌تنهٔ‌آستین کوتاه چوپانان (لا)

کولر - kūler = نیم‌تنهٔ نمدی آستین دار که گالشها بدوش میاندازند (تن)- رك : کولو

کولو - kowlū = گاویکساله (م)

کولوچ - kulūc = گردوئی‌که مغزش بسختی درمیآید (آش)

کولی - kowli = زن فاحشه و بدکار (لار)- غربتی وصحراگرد (ط)- زن سلیطه (خ)

کولی - kūlī = زن سلیطه (طب)

کوله - kula = خمیریکه هنگام نان بستن از تنور فرو میریزد و در آورده مجددا می‌پزند و بچنین نانی «کوله» میگویند (آش)- سوراخ پائین تنور و آدم قدکوتاه (آ)

کوله - **kūlá** = شالی یا گندم که یکجا روی زمین کپه شود (م) آدم قد کوتاه (آ) ـ دفعه وکرت (لا)ـ واحد وزن خرید وفروش در بوته وخار ـ پشت وشانه (لار)

کوله - **kula** = کوه بی‌درخت وگیاه ـ تکه خمیریکه به‌تنور افتاده و سوخته (ك) ـ اطاقهای چپری کوچك که درجالیز از شاخ وبرگ درست کنند (بیر)

کوله - **kowla** = کج وخمیده(خ)

کوله- **kavela** =زمین‌شوره(لار)

کوله - **kevela** = پوستهٔ سفید و خشك روی زخم (لار)

کوله بیج - **kūlabij** = تاوهٔ مسی (م)

کولهات - **kulhāt** = کوههای مرتع که گالشها برای چراندن گوسفند اجاره میکنند (گی)

کولی - **kuli** = بزغاله (ا)

کوم- **kūm** = شکم (شی)ـ بی‌توان ازگرسنگی (لار)ـ قوز (ك)

کومار - **kumār** = تخم یك نوع بوتهٔ جنگلی (لا)

کوماله - **kumāla** = سوراخ پائین تنور (آ)

کومله - **kumala** = کومه ـ گله و دسته،جمعیت (ك)

کومه - **kuma** = گله ودسته (ك) ـ تودهٔ خاك (آش)ـ کلبهٔ محقر (لا)

کون - **kun** = لانه ـ دخمه مرده(تا) ـ کنج وکنار (گی)ـ سوراخ (ك)

کون - **kawan** = نای قنات (ط)

کوناز - **kunáz** = آدم کند فهم (آ)

کونانه - **kūnāna** = خشتك شلوار (لا)ـ رك: کونمان

کوندلان - **kundalān** = ناجور برخلاف کند (آ)

کونگرد - **kūngerd** = قسمت پائین استوانهٔ قنات که بآب ختم میشود(لار)

کونل - **kūnal** = ریشهٔ خشك شده درخت «رز» (آش)

کونمان - **kunmān** = خشتك شلوار (گی)ـ رك: کونانه

کوه - **keve** = کوچك (لار)

کوه - **kova** = گوسفند نر و فربه (ج)ـ ستارهٔ پروین (ك)

کوه - **kūh** = زیر (کا)

کویج - **kvij** = زالزالك وحشی وجنگلی (اس)

کیال - **kiyāl** = آب ماست (گی)

کیالك- **kiyālak** = زالزالك(شی)

کیبو- **kibū** = جای بندشلوار(لار)

کیپ - **kip** = بیروزن وبی‌درز ـ محکم وسفت (آـطـك)

کیجا - **kijā** = دختر (م)

کیجی - **kiji** = جوجه تازه از تخم درآمده (گی)

کیچ - **kic** = بزکوهی (لار)

کیچا کیچا - **kicákicá** = پرنده‌ای آبی (طب)ـ رك: کچاکچا

کیدو - **kaidū** = کوچك (لار)

کیخای- kixāy = خواستکاری‌و خواستن‌کسی (ل)

کیروا - kirvā = کسی‌که موقع ختنه‌کردن‌بچه را نگاه میداردو**کیروا** در حکم پدر بچه خوانده میشود (آ)

کیره - kira = سنجش (ه)

کیسل - kisal = کاسه پشت (ك)

کیسه - kīsa = کلمه‌ایکه در مورد مسخره کردن و تحقیرکسی بکار میرود (ط-خ)

کیش - kiš = جاذبه-کشش ومد (ك)-نوعی ازبوته‌که برای جاروب بکار میرود (گی)- محل آفتابی شدن قنات (به)- نوعی‌شمشاد وحشی (گی)

کیشك - kišak = خمیر (ك)

کیشیم- kišim = یکی ازانواع پرندگان آبی (گی)

کیکم - keykom = چوبی سیاه و سخت‌که از ریشه بادام کوهی بدست میآید (ج)

کیفت - kift = تلخ وبدمزه- کاملا بسته وکیپ (گی) - نکبت (آ)

کیل- kil = خشمگین-اندوه‌گین- سنگ‌گور (ك)-کوتاه (م)

کیلان - kilān = غلاف،نیام(ك)

کیلکه - kilka = بهم در شده و گره‌خورده مو ونخ (آ)

کیلی - kili = کدو (طا)

کیلیك - killik = دختر (خل)

کیله - kilȧ = نهر (م)

کیم - kim = چرك وشوخ (ك)

کینا - kinā = دختر (آ)

کینه kina = قنات(نی)-دختر(ار-ه)

کیو - kiyū = چشمه (طب)

کیی - kiyi = خانه (آش)

کیه - kiya = حیاط وخانه (ف- ن-آش-اه)

که - keh = بی‌حس (درموردعضو بدن بکار میرود (آ)- نقب (ن)

که - ka = خانه (خل)

کهبد - kohbod = غارنشین (ك)

کهتر - kohtor = حرف درشت ومتلك-سنگ‌تراشیده‌ای‌که ازکوه برای دفع دشمن‌رها میکردند (شی)

کهتل - kohtal = کوتاه و کلفت (اس)

کهره - kahra = چرخ خرمن کوبی (آ)

کهکم- kahkom = چوب درخت بادام‌کوهی (لار)- رك: کیکم

کهل - kohol = غار (آ)- رك: کهول

کهنك - kahanak = مرضی‌که موجب‌درداز بیخ‌ران‌تا نوك پامیگردد(ط)

کهنه - kahna = قنات (بل).. رك : کینه

کهوار - kehvār = خاکریز دور قنات (ن)

کهول - kohul = غار (آ) - رك : کهل

کهه - kahe = فك پائین (شی)

گابیجه- gābija = گیاهی‌وحشی است (گی)

گاج - gāj = کسیکه پایش کج است (گی)

گاجمه - gájma = گاو آهن (لا)

گاجه- gāja = آغل گاه که گوسفندان در صحرا در آنجا جمع‌میشوند (گی)

گاچ - gāc = کسیکه در موقع ایستادن میان دو بازوی او زیاد باز باشد (گی)

گاچه- gāca = طویله(لا) رك: گاجه

گادسه - gādosa = ظرفیکه در آن شیر دوشند وماست بندند (لار)

گادونه - gādūna = ازتنوره‌تا چرخ آسیا (اس)

گارن- gāran = میوه‌ای‌جنگلی شبیه بفندق بشکل امرود وترش‌مزه (م)

گارت - gārt = جویه‌ای که درختان خرما را درآن کارند (به)

گاز - gāz = ناخن پیرا - قیچی (فر) - دندان زدن (خ)

گازو- gāzu = کسی که‌دندانهای پیشین درشت ونامنظم دارد (گی)

گاس = شاید ، ممکن است (ت)- ادعای دروغ (آ)

گاش - gāš = طویلهٔ گوسفند (به)

گاف - gāf = ناف (م)

گافه - gāfa = سطح هموار - اطراف و جوانب (شی) - ناف (طب) - ویرانه (ا)

گاف‌گافا- gafgāfā = مشاجره، گفتگو (آ)

گاگا = برادر- کاکا (م)

گاگو - gāgu = برادر (سی)- رك : گاگا

گال - gal = گود، عمیق (لار)- مرض جرب (همه) - ارزن (ك)-متفرقه ومختلف (لا)

گالش- gāleš = گاوران(طب)- چوپان (طا)- مردم‌کوه‌نشین مازندران(م)

گاله - gāla = هروله در موقع جنگ - (ل)- نام‌گیاهی است‌که خانه‌ها بدان پوشند (م) - زمین‌گود - حفره‌های کوچك‌که برای مهره‌بازی کنند- حفره بزرگی که‌درانتهای‌مسیر گاوودرپشت‌گاو چاه حفر میشود تا گاو درموقع‌کشیدن آب آنرا دور زند (لار)- جوال دهن گشاد (ط)

گالی - gāli = آشنال (کی)- گیاهی است بلند که درکنار استخرها روید وازآن حصیر بافند (لار-گی)

گان - gān = جان (ك)

گانه - gāna = جویهٔ‌انگور (آ) - رك : قانه

گاوبنطونك- gāv bantūnak = گیاهی است شیردار، کنارجویها روید (شی: برهان زیر شبرم)

گاوو - gāvū = میوهٔ دوقلو-دو دانه میوه‌که بهم چسبیده باشد (لار)

گاوچولی - gāva culi = پرنده‌ایست صحرائی (گی)

گئره - ga,ara = قندك میوه وشربت عسل‌وامثال آن (لار)

گئود - ga,ud = شترنر (به)

گبر - gabar = پرنده‌ایست(گی)

گبر - gebr = دستگیرهٔ جوال و خورجین‌که ازموی یاپنبه درست‌کنند(به)

گبرگه-gaborga = کمان‌مانندی که در زورخانهای باستانی با آن‌ورزش میکنند (خ-ط)

گبه - gabba = فرشی که پشم‌های آن بلند است، خرسك (ج)

گپ - gap = مزاح وشوخی (ك)

گپ - gop = گونه ، داخل گونه (ك)-گوشت روی گونه‌ها، لپّ (لار)

گپك-gapok = نوعی‌نان‌گرد(لار)

گپه - gopa = مواد غذائی که حیواناتی از قبیل‌کبوتر و گنجشك به جوجه‌ها میدهندتازمانی‌که خودخوردنرا یادگیرند (لار)

گت - get = سفت - مکث و توقف (ك)

گت - gat = بزرگ (ط)

گترا - gatrā = کترا-چمچه(م)

گتره - gotra = حرف یاوه و دروغ (ط)

گتکی - gotaki = بزرگ و درشت و بدقواره (لار)

گته‌کم - gata kom = زنبور درشت (ا)

گتی - gati = جد (طب)

گج - goj = کسیکه سرش را تراشیده باشد (لار)

گج‌گجی- gejgeji = قلقلك که در گیلان gojgoji گویند (خ)

گجل - gojal = دارای‌سر بی‌مو -کچل (لار)

گجنگ - gejeng-gojeng = خوراکی‌که زیاده از حد پخته و از هم وا رفته (به)

گجه - goja = پیر (آ)- مغبون (خ)- رك: غجه

گچ - goc = نسترن‌کوهی (طا)

گچخا - gacxā = نوعی خرمای سیاه‌رنگ (لار)

گچی - geci = بز- ودرلارستان بزکوهی را «کیچ» گویند (آ)

گخوم - goxum = شخص چاق وشکم‌گنده (گی)

گدار - godār = محل عبور در آب رودخانه - تپه و توده بلند خاك (آش-خ-ط)

گدر - godar = گوسالهٔ نرکه وارد سه‌سالگی شده (گی)

گدرم - godram = نامتناسب، گفتگوی زیاده ازاندازه (به)

گدك - godak = بچهٔ‌گاو میش یکساله (م)

گدك - gadeg = معده (ك)

گدوك-gaduk = گردنه‌کوه(همه)

گديك - gadik = گدوك،گردنه- (آ)- رك:گدوك

گده - gada = پسر هرزه و بد پشت (خ-به)

گر - gar = کچل(آش)-حیوانی که مویش ریخته (ط)

گر - gor = شعلهٔ آتش (آش-خ)

گرزدن = شعله‌ورشدن

گر - garr = سرحال- سالم وبا نشاط (لار)

گرپ - gorp = پهلو وکنار(به) -اسم‌صوت (خ)

گرپ - gorp = اسم‌صوت افتادن چیزی نرم و بزرگ (خ) - سربزانو گذاشتن (ك)

گرت - gort = دوکی بلند که در دستگاه بافندگی بکار میرود (به)

گرج - gorj = کوتاه- چست و چابك (ك)- مرغ کروك (ط)

گرجك - gorjak = کلیه - قلوه (ك)

گرجه - gorja = گوجه (لار)

گرجین - garjin = چرخ‌خرمن کوبی (به)

گرچ - gorc = میوه‌ایست شبیه زالزلك که درگیلان «کامپوره» گویند (کرج)

گرچلك - gercelak = سبد(ا)

گرداله - gordāla = گرده، قلوه (هم)

گردقند - gerdoqond = کروی شکل (آش)

گرده- gerda = طرح و نقشه(خ)

گرده برداشتن = ازروی نقشه یا خطی کشیدن

گرده - gorda = پشت گرد - زمین برجسته در سطح یك جلگه - کمر (لار)- قلوه (خ)

گرده‌بیج - gerda bij = ماهی که در دیك‌گلی برشته شود (م)

گردی - gardi = روسری نازك ابریشمین (آ)

گرز- gorz = نوعی‌علف‌خوشبوی کوهی (ا)

گرزك - garzak = زنبور (گی)

گرزم - gerezm = درختی است دارای چوب سخت (خ)

گرزنه - garzana = علفی جنگلی (گی)

گرس - gers = زمین سفت (ك)

گرس‌گرس - gors gors = پی درپی (کر) - اسم صوت زدن قلب بشدت (خ)

گرش - gorš = قطعهٔ بزرگ و گرد طلاکه در وسط آن دانه‌های قیمتی نهند و برلباس آویزند (لار)

گرشه- gereša = خاك‌سبزرنگ ونرمی‌که در دامنه‌بعضی نقاط‌کوهستانی وجود دارد (لار)

گرشی - goreši = نانی‌که بر روی آتش خشك شود (لار)

گرك - gorok = قلوه (لار)

گرك - gark = جائیکه خربزه وهندوانه را آویزان‌کنند (لا)

گرگابی - gorgâbi = نوعی چکمه چرمی (به)

گرگر - gor gor = اسم‌صوت اشتعال‌آتش- اشتعال‌آتش (خ)- پی‌درپی (اس)

گرگه - garaga = پرنده‌ای آبی(طب)- رك : کرك

گرم - gorm = شتل‌که در بازی گیرند، دستخوش (لار)-برآمدگی بازو وگردن (ط)

گرماست - gormāst = شیر و ماست مخلوط (خو)- رك : کورماست

گرماله - garmāla = فلفل (گی)

گرمداری - garmadāri = فلفل (م)

گرم‌نانه - garmenāna = علفی‌است برگ‌پهن‌شیرین وخوردنی(م)

گرموله - germula = گلوله و گرد شده (ك)

گرمه - gorma = خاکسترآتش که هنوز کاملا سرد نشده (لار)

گرمه - germa = صدای‌کبوتر(ك)

گرمی - gormi = کسیکه عادت دارد بمال‌مفت‌وتصاحب‌مال‌دیگران(لار)

گرمی- garmi = موادحرارت‌زا- ناخوشی حصبه (لار)

گرمیج- garmij = بادگرم ودر اردبیل garmeš گویند (آ)

گرنال - garnāl = ناقوس (ك)

گرنج - geronj = زبروخشن(ك)

گرو - gorū = حلق وگلو - دهانهٔ شترگلو - سوراخ آسیای آردی- درههای تنگ‌کوهستانی (لار) - مأنوس وآموخته (ك)

گروخ - gorūx = گرو- رهن- نذر- عهد وشرط (لار)

گروغ - gorūq = رك «گروخ»

گروك- gorūk = کلافهٔ ریسمان که بصورت گلوله نخ درآمده (لار)

گره - gera = مورچهٔ‌کوچك زردرنگ‌گرمسیری (لار)

گره - gora = برطبق-برابر(ك)

گریس - goris = ریسمان موئی (ك)

گرّیك- gorrik یا gerrik = غلط خوردن (م)- رك : گلیك

گریك - garik = گرمابه (ك)

گز - gaz = نوعی شیرینی که مخصوص اسپهان است (همه)

گز - gez = شوق ، ولع (ك) - تقلید (به) - جمع‌شدن بدن (خ)

گزاره - gozāra = معنی (ك)

گزرك - gazrak = محصولی‌که شتر وگاو میخورد وروغن‌آن درصابون بکار میرود (اس)

گزك - gezak = بوته‌های‌کم‌رشد درخت‌گز وحشی وخودرو (لار)

گزك - gazak = بهانه ووسیله بدست‌کسی دادن (ط)

گزگال - gazgāl = پرنده‌ایست شبیه بجغد (لا)

گزگز - gez gez = مور مور بدن (ط)

گزل- gozal = گوسالهٔ‌شیرخوار (خ)- زیبا وقشنگ (آ)

گزلاغ - gezlāq = غلغلیچه و غلغلك (طب)

گزنه - gezena = ظرفی‌که از ترکه‌های درخت‌انار ساخته شده وبرای حمل لباس واثاثیه بکار میرود (لار)

گزنی - gezni = افترا و تهمت (ك)

گزه - geza = جارو ودر تاتی «گیزا» گویند (ه)

گزی - gezi = سبدی که ازچوب انار بافند. (لار)

گزیر - gezir = موجودخیالی که طلبکار ماه‌وخورشیداست ودرموقع‌خسوف وکسوف ماه یا خورشید را برای وصول طلب خود تحت فشارگذاشته-آدم عجول در وصول طلب (لار)

تذکر - همچو بنظرمیآید که کلمهٔ «گزیر» بمعنی گرفتن‌ماه‌یاخورشیدباشدو میتوان آنرامرادف‌خسوف‌وکسوف‌دانست

گزیفه - gezifa = فحش‌وناسزا گفتن (لار)

گژ - gež = ژولیده - پریشان- قد وبالا (ك)

گژه - geža = استخدوس (ك)

گس - gas = طعم بی‌مزه‌که دهن راجمع‌کند (ط)

گس - ges = گردن ، قفا و پس‌گردن (طب)

گست - gast = زشت(آ): دلبرا دو رخ تو بس‌خوبست از چه‌باياركار **گست** کنی. عماره

گسخه - gesxa = بزماده‌ای‌که هنوزنزائیده‌باشد وآنرا دربعضی‌نواحی «گسه» نیزگویند (لار)

گسه - gesa = بز ماده نزائیده (لار)- رك: گسخه

گسی - gosi = جوانهٔ درخت مو که خوشه انگور ازآن سرزند (به)

گش - gaš = مشتعل وروشن(ك)

گشات - gešāt = نوعی‌شکلات(لار)

گشت - gešt = همه (ط-ك)

گشر - gešer = سبزه‌ایکه بر ظرف سفالین کهنه می‌بندد - سبزه‌ایکه درکنار چشمه‌ها وجویبارها مانند خزه بوجود میآید (لار)

گشك - gošak = ظرف سفالی شبیه بدیزی (لار)

گشم - gošm = محل خلوت و بی‌مزاحم (خ)

گشه - goša = بزرگ (م)- دسته ظرف و سبد (لار)

گشه - gaša = شاخه تازهٔ مو- ستاك (ك)

گشه - geša = عروس (گی)

گشی - goši = آدم‌زودباور(لار)

گفت - geft = رخصت‌واجازه(ك)

گك - gok = قورباغه (به)

گگج - gagej = نوعی سبزی خوردنی (گی)

گگیز - gagiz = دهن دره(ه-تا)

گل - gol = خدعه و نیرنك-کم- شعله (ك)- نقطه درمحل (ط-خ)

گل - gel = غلط،گل (ط)-تکبر وخودپسندی (لار)

گل‌خوردن = غلط خوردن چیزی گرد (ط)

گل - gal = گلو (آش)-گردن واطراف دوش- باز وگشاد (ط)- موش (طب)- همراه (م)

گل‌هم = سرهم و مخلوط (ط-اس)

گل هم برآمدن = از عهدهٔ هم برآمدن (اش)

گل هم سوارشدن = دوپشته‌سوار شدن (ط)

گل‌هم کردن = باهم‌مخلوط کردن- سرهم‌کردن (اس)

گلا- galá = مردمك‌چشم (تا)

گلار- gellār = خوشهٔ کوچك و تلسکه انگور (آش)

گلال - gelāl = رودخانه (ل)

گلاله - golāla = منگوله (گی)

گلام- golám = برگ‌درخت (طب)

گلاندن - gellándan = غلطانیدن (خ-گی)

گلت - golat = ظرفیکه از شاخه‌های درخت نخل ساخته میشود و در آن خرما میریزند (لار)

گلتاچه- galtāca = نوعی‌جارو که باآن برگ‌ها را میروبند (شی)

گلتره - goltara = گیاهی‌است وحشی (گی)

گل‌خیزان- gelxizān = ظرفی که درآن روشو خیس‌کنند (آ)

گلزگه - galazga = فاصلهٔ بین دوران درلگن خاصره (لار)

گل‌سفید- gelesefid = گلی‌است که بریان‌کنندوخورند (شی-برهان‌زیر: گل خراسانی)

گلسنه - gelesna = آب‌جوش (ه)

گلك - galak = گونی‌که ازآن کتیرا میگیرند (آش)

گل‌کافشه- golkáfša = داروئیست که‌کلف را زائل کند (اس-برهان‌زیر: احریض وخسق)

گلکو- golakū = تکمهٔ‌لباس (لار)

گلگل- galgal = خلخال-چرخ چوبی چـاه‌که بند از روی آن عبور میکند (لار)

گلگلك - gelgelak = تگرگ وژاله (آش)

گل‌گلی - gel geli = گـرد کوچك (خ)- رك: غل‌غلی

گلگی - gelegi = گله وشکایت از دوست وخویش (خ)

گل‌گری - golgeri = نباتیست بسیار خوشبو و از درختی مثل خرما حاصل شود (شی- برهان زیر: کاذی)

گله - gella = ظرفی مانند سبد که از برگ خرماشبیه زنبیل بافند (لار)

گلیدن - gellîdan = غلطیدن چیزی‌گرد برزمین (خ)

گلما - gelmā = سفره (تا)

گلمبه - golomba = ناهموار و بزرگ برهم انباشته (خ)

گل‌ماسه - golmāsa = مرض دیفتری (ت)

گل‌مجه - golmoja = خلیدن موی پلك بچشم (خ)

گلمشته - golmošta = فساد و فتنه (به)

گلمه - golma = غوزه (س-سم)

گلمه تره - golma tara = خردل (طب)

گلو - galū = آبله (لار)

گله - gola = گیسوی بافته - گوشه وطرف (آش)- نقطه‌ای درمحلی (کا)- بوته (طب)

گله‌جیك - galajik = سوسك پردار سیاه (گی)

گله‌ویر - galavir = نامنظم و کثیف-نامرتب (لار)

گلیدن - gellidan = غلطیدن چیزی‌گرد برزمین (خ)

گلیك - gellik = غلط خوردن (م)- رك: گندلیك

گلینه- gelina = سیاهی‌چشم(ك)

گم - gam = بخیهٔ درشت در خیاطی (لار)

گم-gem = ضربت-دفعه- نوبت(لار)

گم - gom = کول (به)

گمار - gomār = نگهبان، پاسبان وگماشته (به)

گمب - gomb = جائیکه آب از میان‌آن‌باطراف‌فوران‌کند-صدای‌انفجار چشمه- مخزن آب‌برروی‌هم انباشته(لار)

گمبه - gomba = کومه و اطاق کوچکی که در مزارع برای دشتبان وزارع سازند (به)

گمبوله - gambūla = آشی‌که ازگندم پزند (لار)

گمپك - gampak = دستهٔ‌ابریشم یا ریسمان‌که از کلاه بصورت منگوله آویزان باشد (لار)

گمپله-gompola = آویزمانندی که در دوسر متکا ویابالای پرده برای زینت میگذاشتند (شی)

گمو-gamū = ولدالزنا-حرامزاده ناپاك و در بعضی نقاط آنرا gomun گویند (لار)

گمون - gomun = حرامزاده (لار)- رك: گمو

گن-gan = دو دلی وشك-سرپیچی ازمقررات وقواعد بازی (لار) - بد و گندیده (ل)-گشاد (آ)

گنا - genā = دیوانه (لار)

گنت - gent = گره- محل‌تقاطع تار وپود پارچه وقالی (لار)

گنج - gonj = گنگ و تنبوشه (ك)-گاوکوهی (گی)

گنجه - ganja = زیر پیراهن (لار)-کمد دیواری (همه)

گندآش- gandāš = گیاهی‌بدبو که در روزهای اول‌کرم ابریشم بدان تغذیه‌کند (گی)

گندگال - gandgāl = پارچه- پیراهن- لباس (لا)

گندل - gondol = غلط و گردش برروی زمین درسراشیبی (شاهرود)

گندل‌گرفتن = غلط برداشتن

گندله - gondala = نواله خمیری‌که بشتر دهند (خ)- هرچیز گرد شده (آ)

گندلیك - gendelik = غلط خوردن (م)- رگ: گلیك

گندنای کوهی - nāye kūhi
gand = تره کوهی (شی-برهان زیر: شنان)

گندومه - ganduma = نوعی گندم که از آن بلغور میسازند (به)

گنده - gonda = بزرگ ناهموار (خ)-گرده شده خمیر (شا)

گندی - gendi = کسیکه شنا بلد نیست (ب)

گندیما- gandimā = نام گیاهی است (طب)

گندین-gandin = دارای فتق (ب)

گنز- ganz = شخص درازقد (گی)

گنزه - genza-ganza = اطاق وحجره (به)

گنگ - gong = ناو کوچکی که ته تنورهٔ آسیا میگذارند (ا)-تنپوشه(ط)

گنگو- gangū = بندیکه بچینی وامثال آن زنند ودر خراسان «بش» گویند (شی)

گنو-gonow = سرخاب-رژ(لار)

گنوژ - gonūž = جوالدوز (لك)

گنه - gona = کثیف- چرك- گندیده،ودر بعضی نواحی gana گویند(لار)

گنه - gana = کنه، رطیل (آ)-کثیف- چرك-گندیده (لار)

گنی - goni = بوته گون (لا)

گو - gow = فرش قالی (ل)

گواس - govās = گوساله (لار)

گوان - govān = پیراهن زنانه بلند (لار)

گوباز - gowbāz = شیطان و شریر (لار)

گوپنبه - gūpanba = تاتوره و تاتوله (طب)

گوپون - gupūn = چکش بزرگ (آ)

گوجالو - gowjālu = هلو(طا)

گوجی-gowji = سراشیب گاودرو درموقع بیرون کشیدن آب ازچاه (جه)

گوخر - gowxar = پشکل (به)

گودوش - gowdūš = نوعی آبخوری سفالی (آ)

گودو - gowdu = تونل-حفره- نقب (لار)

گوده - gūda = گلوله شده ، گرده (گی)- سرسخت و یکدنده (آ)

گور - gawar = گاو بچه تا یکساله (شی)

گورچین - govarcin = کبوتر -کفتر (آ)

گورزاد - gūrzād = بچه‌ایکه درموقع تولد مادرش فوت کند (ط)

گورس - gowros = ارزن (ا)

گوروش - guroš = بادگلو، آروغ (گی)

گورنه - gowrana = چوبیکه باآن گاو یا خر را میرانند (خ)

گوره‌کن - gurakan = داماد (آ)

گوزنگو - gūzangu = جعل(م)

گوزه - gooza = امعاءواحشاءکه ازپهلو یامقعد براثرضربت شدید بیرون آید (گی)

گوشتو - gūštow = خوراکی که ازگوشت‌کوبیده‌وپیازچه‌وتره وروغن تهیه میشود (طا)

گوشك - gūšak - gūšek = نوعی قارچ سمی (طب)

گوش‌گزك - gūš gezak = حشره‌ای‌کوچك‌غیر ازهزارپا که‌میگویند بگوش میرود (آش)

گوشله - gowšola = محوطه‌ای سر باز که‌گاو وگوسفندوچارپایان‌رادر آن نگاه دارند (خ)

گوف - guf = نك وقله (لا)

گوك - guk = توپ-گوی (سی)

گوكله - gukla = گوسالهٔ نریا ماده ازموقع تولد تایکسالگی (گی)

گوكی - govaki = خمرهٔبزرك، تغار بزرگ (به)

گوكی - guki = گوزن (م)

گوگلك - gowgolak = کولی ودوره‌گرد (لار)

گوله - gula = کوزهٔ سفالین دهن‌گشاد (گی)

گون - gawan = بوتهٔ خار صحرائی (همه)

گونجه - gunja = آلتی آهنی که بگاو بسته زمین را با آن هموار کنند (سی)

گووكو - gowvakū = خار خاکی که در طاس لغزندهٔ خودمترصد شکار می‌نشیند (لار)

گووه - gūva = ریواس‌نارس (طا)

گوه - gove = چوبیکه بین‌شکاف چوب درحال بریدن گذارند ویااطراف چیزیرا باآن محکم‌کنند (ط)

گویانه - gowyāna = گاو آهن (ل)

گویج - gevij = درختزالزالك وحشی است‌که میوهٔ آنرا گیلیچ‌گویند (ش) - رك: کویج

گویر - gavir = دهن (ه)

گوی زنگو - guy zangu = جعل (طب)

گویه - gūya = گرده (ك)

گه - gah = خشتك شلوار (لار)

گهال - gehāl = جوال (م)

گهر - gohor = بزرگ وگنده وعجیب (به)

گهره - gahra = دانه‌های‌قندك عسل وامثال آن (لار) - چرخ خرمن کوبی (آ)

گهره - gohra = گوساله (لار)

گیار - goyār = گاویار وآن کسیسکه‌گاورا برای‌شخم‌زدن‌میراند(آش)

گیال - giyāl = ملعقه (گی)

گیان - geyān = جان (ل-آ)

گیپ - gip = مملو وپر (به)

گیت - git = جفت (تا)

گیج - gij = نوشخوار وخوراك پیاپی (خوا)

گیجگالی - gijgāli = قلقلك(لا)

گیجگاه - gijgāh = پهلوی پیشانی- شقیقه (ط-آ)

گیجیك - kijik = حسادت(آ)

گیده - gida = شکم (خوا)

گیرمان - girmān = ورم‌غده‌های گلو (آ)

گیریژدم - girīždom = حشرهٔ معروف بهزارپا (آش)

گیز - giz = مست وملنگ (ك)

گیزا - gizā = جارو ودرهرزنی «گزه» گویند (تا)

گیزگ - gizag = شاخهٔ درخت بادام‌کوهی‌که بمصرف سوخت میرسد(لار)

گیژگال - gižgāl = پرنده‌ای است (گی)

گیژینیی - gīžīniyi = پاشنهٔ در (آش)

گیس - gis = گردن، پس‌گردن(م)

گیس‌انگیر - gisangir = نوعی انگور (آ)

گیسکگ - giskog = ماده بز یکساله (به)- رك: گیسه

گیسه - gisa = ماده بز یکساله (به)- رك: گیسکگ

گیگ - gig = گوز (سب)

گیگله - gigole = مدفوع شتر- زخم‌گل‌مژه که برروی پلك چشم ظاهر میشود (لار)

گیل - gil = غذای فاسد، وکهنه ومتعفن ازقبیل گوشت وروغن‌وامثال‌آن (لار)- خانواده ومنزل (آ)

گیلار - gilār = پرنده‌ایست(گی)

گیلاسك - gilāsak = نوعی آلبالو (آس)

گیله - gila = سیاهی‌چشم (آ)

گیله‌نار - gilanār = آلبالو(آ)

گیلیج - gilij = میوهٔ زالزالك وحشی که‌درخت‌آن گویج نامیده‌میشود (شی)

گیلینده - giliyinda = گودال بسیار بزرگ (آش)

گیما - gimā = ورم وغدهٔ نزدیك بزخم (لار)

گیمرز - geymarz = گیاهی سمی وکشنده‌که برگش شبیه برگ انار است (به)

گین - gin = خرمن (تا)

گینه - gina = کوچك (خل)

گیونی - giyūni = خرمای خشك (شی)

گیه - giya = شکم- برادر (ل)

ل

لا - lā = رختخواب(م)- وسط و میان پارچه یا چیزی شبیه بآن (خ)

لاب - lāb = صدای‌سگ (گی)

لابدان - lābdon = عنکبوت و تار آن (گی)

لاپو - lāpu = توخالی - میان تهی (گی)

لات- lāt = ته‌نشینی وله رودخانه (ط-تا) - زمینی که دارای سنگ باشد- ساحل رودخانه وامثال‌آن(تن)- بی‌چیز وبی‌سر وپا (خ-ط)

لاتار - látār = گفتار (لار)

لاتازه - látáza = تخته‌کوب جلو ایوان‌که بچه نیفتد (م)

لاتور - lātur = آب‌گل‌آلود (به)-موجودی‌وهمی‌که شبها درکوچه‌های کنار شهر صدا میکند واطفال‌را ربوده خون آنها را میخورد (لار)

لات وکت - lātokot = لرزه و سرماخوردگی (ب)

لاخ - lāx = باریکهٔ بریده از پارچه ویك‌برگ تره ونوع آن (ط-خ)

لاده - lāda = دیواریکه ازتپاله میسازند (ك)

لار - lār = تنهٔ درختی‌که داخل آن پشکل ناو خالی باشد (گی)-چمن پرپشت (ا)

لاردان - lārdān = پرنده‌ای است (گی)

لازك - lāzak = پسر بحد بلوغ نرسیده (آش)- استفادهٔ نظری یاتکلم باخوبرویان (ط)- سرگین گاو (ك) - لای سیل ورودخانه (آش)

لاش- lāš = شکاف (طب)- مردار ولش (م)- رك: لاشن

لاشن - lāšan = نعش، لاشه(ب)

لافنه - lāfna = ریسمان (لا)

لاق‌لاقو - láqláqu = تابهٔ دسته‌دار (خ)

لاقلی - lāqli = روغن داغکن (طب)- رك: لاقلاقو

لاکو - lāku = خزه، جل وزغ (به)- دختر (گی)- نان‌برنجی (رش)

لاکه - lāka = حوض‌آب (لا)

لاکی- lāki = دختر(گا)-رك:لاکو

لالا- lālā = ماما(لار)-آوازیکه برای خوابیدن اطفال میخوانند و در تهران «لالائی»گویند (خ)

لالاشن - lālāšon = ازبغض گلوگرفتن (لا)

لامز - lāmz = لبّ وداخل دهان ازطرفین‌گونه (م)- رك: لامیزه

لامیزه - lāmiza = لپ (طب)- رك: لامز

لان - lān = طرف، سو (ك)

لانجین - lánjin = ظرف‌کشك سائی (ه) - نوعی طغار (برو) - طغار بزرگ (کر)

لانه - lāna = سنگهای نازك و وپهن (ال)

لاو - lāv = دلربائی- غمزه (آ-ك)- رك: لاوه

لاوار- lāvār = لنگرکرجی(گی)

لاور - lāvar = جلگهٔ واقع‌بین دوکوه (لار)

لاوند- lāvand = چادرشب‌و رختخواب‌که بادست میبافند (تن)

لاوه - lāva = ناز ودلربائی (ك)- رك: لاو

لایینه- lāyina = چرمی‌است در گاوآهن‌که یك سرآن به‌یوغ وسردیگر آن به «اوجار» بسته است (گی)

لایه - lāya = نوبت (گی)- آنچه لای پارچه و نوع آن‌گذارندمانند لایهٔ لباس ولحاف وغیره (ط)

لباهی- labāhi = نوع‌مخصوصی‌از ماهی دودی (گی)

لبدان - labdān = عنکبوت (گی)- رك: لابدان

لبدن- labdon = تارعنکبوت (گی)

لبه - laba = سبدی است برای چیدن وحمل میوه (گی)- ظرفی‌مخروطی که ازنی وچوب سازند (لا)

لپ - lap = پهن وفراخ (طب) - تهیگاه (طا)

لپ - lopp = گونه و برآمدگی دوطرف دهان (ط)

لپّر - lappar = سنگ نازك لبه تیز - تکان آب درظرف (خ)- لب بریده (ط)

لپّرزدن = فرو ریختن مایعی در اثر تکان ازاطراف ظرف (خ)

لپاسه - lapāsa = سیلی (طب)

لپه - loppa = گوی‌کوچك(گی)

لپه - lappa = موج‌دریا- موج کوچك کاسه آب - زمین باطلاقی - لپهٔ نخود (گی)

لپیدن - loppidan = دفعتاً فرو بردن (خ)

لپر - lepar = گلی‌که مقداری، از رطوبت خود را ازدست‌داده‌باشد(به)

لپرتی - laparti = پتیاره و نابکار (آ)

لپرگت - loporgot = کسیکه صورت اوگوشت‌آلود است (لار)

لپّ ولیس - lappolis = لفت ولیس، سورچرانی (خ)

لپه - lapa = توپ‌کوچك (گی)

لت - lot = بندی‌که با آن گاو رانده‌میشود- تفالهٔ خرما پس‌ازجوشیدن که شیرهٔ آنرا کشیده‌اند (لار)- ساقه و شاخه درخت خرما (به)

لت - let = نصف نیمه-تکه- پارچه (لار)

لت - lat = یك لنگهٔ دریاتخته- صدمه و آسیب (ط)- تکان وموج‌کوچك (خ)- تکه وپارهٔ چیزی (آش)- نقطه و پیسه (ش)

لته - latta = جالیز (لار)-تکه پارچهٔ‌کهنه (همه)

لتو - lattow = جالیز (خ)- رك: لته

لترك - lotorok = برجسته و جالب‌نظر (لار)

لتف - lataf = سیاه چادر ایلاتی (لار)

لتکا - letká = باغچه (طب)

لته - leta = یك وری -کج- واژگون (لار)

لته - lata = باغچه (م)- جالیز وتره‌بار (چ)

لته‌کاری = جالیز کاری

لت و پار - latopār = خرد و خمیر، تکه وپاره (ط)

لجر - lajer = فرسوده وخسته- کسل (تا)

لجنك- lejenak = وشکون (لار)

لچ - lec = کناره - لبه (ك)- سوسمار، کوچك، حربا (لار)

لچ - lac = گوشت لاغر بدبو و بدرنگ وچسبنده (لار)

لچر - lacar = پست و لئیم (ط-ك)- مزاحم‌سفرهٔ‌دیگران،سورچران (لار)- چرند وبی‌معنی- سخن یاوه(گی) - حرف زشت که از روی تمسخر بکسی گویند (ط)

لچر - lecar = کثیف (خ)

لچره- lacara = کثیف‌خور(اس)

لچك- lacak = پارچهٔ سه‌گوشیکه زنان واطفال بسر می‌بستند (ط)

لچ گت- locgot = کسیکه‌دارای بینی ولبهای ضخیم ودرشت باشد (لار)

لچماره - lecmāra = ضعیف و ومفلوك (لار)

لچنه - lecena = مجموعهٔ روده واحشاءِ داخلی مربوط بمعده - جهاز هاضمه (لار)

لچو - lacū = نوعی‌کشگ که آب آن تبخیر نشده (لار)

لچه - laca = نوك هرچیز از قبیل انگشت یاقلم (گی)

لخ - lax = تخته‌سنگ بزرگ و صعب‌العبور کوه که مشرف به‌پرتگاه‌است (لار)- شل وبی‌حس (خ)

لخ - lox = میوهٔ درخت‌کنار که رسیده‌باشد- آدم سفیدگوشت‌که گونه‌های او متمایل بسرخی باشد (لار)

لخ- lex = مدفوع نرم‌گوسفندان درفصل بهار (لار)

لخج - laxj = زاج سیاه (فر)

لخر - laxar = قوی و گردن کلفت‌که درتهران یغر گویند (به)

لخ‌لخ - lexlex = اسم‌صوت‌پا بزمین‌کشیدن درحرکت (ط-خ)

لخ‌لخ‌کردن = کاربرا با تأنّی و سستی انجام‌دادن (ط-خ)

لخم - loxm = گوشت خالص و بی‌استخوان وبدون‌چربی (خ)

لخه - laxa = کفش‌کهنه (خ)

لخه‌دوز = پاره‌دوز

لخیدن - lexidan = عملی را با تانی وبیحالی دنبال‌کردن (کر)

لر - lor = خوراکی‌که‌از آب‌پنیر یاشیر میسازند (خ-گی)

لرد - lard = جلگه- زمین‌صاف وهموار- مطلب خارج ازموضوع (لار)

لرد - lerd = درد وته‌مانده(ط) -رك: لرد

لرد - lord = دردو ته‌نشسته که‌از آب‌کردن کره‌وامثال آن‌حاصل‌میشود-.در تهران lerd گویند (خ)

لردی - lardi = خارج‌شهر- بیابان-زمین هموار خارج ازآبادی(لار)

لرك-lark = نام‌درختی‌است (طب)

لرگ - lerg = لخت‌وبرهنه(به)

لرگ - lorg = شپشهٔ گندم (به)

لز - loz = خورشید (لار)

لس - les = خزه‌های درشت و زمخت کف رودخانه (گی)- ردیف- یك ردیف درختان نخل (لار)

لس - las = لیزی (سی- سم)- سست (طب)

لس- los = شکمو-شکم‌پرست(لار)

لسا - lasā = رسیدهٔ میوه یا زخم (لار)

لسه - lossa = زگیل پشت دست که مواد چربی زائدی است و آنرا می‌برند یا میسوزانند (لار)

لسه‌بال-lasabāl = نام پرنده‌ای است (طب)

لش-laš = زمینی‌که‌بعلت‌مجاورت رودخانه یاکوه نم پس دهد (ش)- تنبل وتن‌پرور (ط)- تنه و لاشه (خ)- زمین آبدار (طب)

لشت - lašt = نوعی درخت خرما (لار)

لشکو - leškū = حیوانی شبیه سمور وازنوع روباه‌که درکوههای‌جنوب درارتفاعات‌کم زندگی میکند (لار)

لشکمی - leškami = شل و تنبل، بیحال (لار)

لشکه - leške = موش‌خرما (لار)

لشه - leša = گاوماده (گی)

لشه - laša = کساد وبی‌رونق (آ)

لشه‌بازار = بازارکساد

لغاز - leqāz = کنایه و گوشه زدن وبدگوئی ازکسی (خ)

لغرسه- leqersa = نان‌خمیر(آ)

لغوه - laqva = رعشه (خ)

لف - laf = سیل (برو)

لفا - lofā = نوعی پرنده شبیه بمرغ‌شب- مرغ‌شب (لار)

لفت - left = تأنّی ومسامحه(ح)

لفت‌دادن = مسامحه کردن وتأنی‌در کاری (خ)

لفتکی = کسیکه‌درکارمسامحه‌میکند وآنرا بدرازا میکشاند (خ)

لفیتکا - leftikā = دیکچه (م)

لفت و لیس - leftolis = از دور وبر خوراکی دست‌رساندن (ط)

لفچ - lefc = لوس، ننر (به)

لفه‌او - lafaū = نام مرغیکه شب‌آوازمیخواند- حالت عصبی‌وناراحتی که در شب وهنگام خواب بربچهٔ‌مریض مستولی میشود (لار)

لق - laq = سست ونامحکم (خ)

لك - lok = برجستگی جمع- یورتمه‌رفتن چارپا (لار)- غدّه ودمّل(به)

لك - lek = جفتك (لار)

لکبره - lokbara = سوراخ‌پائین تنور (گی)

لك‌تو - lakotow = تلوتلو خوردن (خ)

لکته - lakata = اشیاء اسقاط و قراضه (گی)-رك: لکنده

لک‌زدن - lakzadan = بکنار آوردن آب دریا ویارودخانه‌چیزیرا(م)

لکاته - lakkāta = زن بی‌حیا وسلیطه (ط-خ)

لکه- lokka = یکجاجمع‌شده(خ)

لکه‌شدن = یکجا جمع‌شدن (خ)

لکه‌کردن = یك‌جا جمع کردن(خ)

لك‌لك - loklok = اسم‌صوت تکان‌خوردن بار وامثال آن (خ)

لك‌لك‌کردن = باتکان راه رفتن الاغ یااسب (خ)

لك‌لکی = خر یا اسبیکه در رفتن تکان میخورد (خ)

لك‌لك - lekke lek = حرکت وکاریرا بآرامی وبطئی انجام دادن (خ)

لکنتی - lekenti = از هم در رفته وکهنه درفلزات (ط)

لکنده - lekenda = ازهم‌دررفته ومندرس درفلزات (خ)

لکنده - lakanda = شخص‌کسل وعاجز- بیحس- شکار تیرخورده‌که‌نتواند فرارکند (گی)

لکی - laki = پرنده‌ای آبی‌از جنس غاز وکوچکتر (طب)

لگ - log = خاکستر (لار)- لنگ وپا (لا)

لگرپتی - lagarpati = آدم بی‌سرمایه ولخت وبی‌یار ویاور (لار)

لگره - legara = ساقهٔ خوشه خرما (لار)

لگور - lagur = خسیس و سفله (به)

لگوری = لاغر وضعیف‌مردنی (ط)

لل - lal = نوعی‌پشهٔ‌بزرگ (طب)

لله - lala = چراغ نفتی- نوعی نی‌که دراستخرها ومردابهاروید (گی)- پرستار طفل‌که مرد باشد (خ)- خطهای شاخ بز (آش)

لم - lam = تمشك نرکه میوه نمیدهد (ش) برگ اولیه ریواس (طا)- بوتهٔ تمشك (م)- سکو (آ)- پائین (ب)

لم - lom = موی زهار (آش)

لم - lem = شل وول ، بیحال و وارفته (به)

لمب - lemb = آب‌بینی (تا)

لمب - lamb = سکوب (آ)

لمبر - lambar = قسمت‌برآمدهٔ کنار ران (خ)

لمبر - lomber = مرغ سقا (م)

لمبو - lombow = سپستان‌که در عربی « مخیط »گویند ومیوهٔ نقاط گرمسیر است (لار)

لمبوز - lombūz = گونه (طا)

لمبه - lomba = کفل (لار)- برآمده وگوشت‌آلود (خ)

لمبیر - lambir = بیابانی‌که دره‌های متعدد شنی ودارای‌کوره‌راههای غلطانداز باشد ورونده درآن سردرگم شود (لار)

لمخو - lemaxū = نوعی سبزی بهاری‌که برگ آن شور مزه است و میخورند (لار)

لمز - lemez = موریانه (لار)

لمزی - lemezi = کسیکه مژگانش ریخته وچشمان درد آلود وحدقهٔ سرخ دارد (لار)

لمس - lams = سست و بی‌حس (خ)

لمشت - lemašt = آدم کثیف (خ)

لمشك - lamšak = کسیکه دست یا پای او بی‌حس باشد (آ) - رك: لمس

لم‌لتور - lamlatur = تنبل (م) - رك: لم‌لته

لم‌لته - lamlata = تنبل (طب) - رك: لم‌لتور

لم لمه شور - lam lama šur = قبرّه (طب)

لمه - lama = نمده فرش (طب) - تخم‌مرغ نارسیده‌که زودتر ازموقع از مرغ خارج شود و دارای پوست نازکی است (آش)

لنبر - lanbor = دامن (طب)

لنبر - lanbar = مرغسقا (طب) - سرین وقسمت برآمدهٔ ران (خ)

لنبون - lenbun-lonbun = رودهٔ بزرگ (به)

لنبه - lonba = برآمده و گوشت‌آلود (خ)

لنتیر - lentîr = پنبهٔ نزده (آ)

لنج - lenj = خوشهٔ انگورکه دانهای آنرا خورده باشند (خ)

لنجه - lenja = چانه زدن در معامله (خ)

لنجه‌کردن = چانه‌زدن (خ)

لند - land = آلت‌مردی (خ)

لندر - lander = کلوخ (تا)

لندوك - landūk = بچهٔ طیور که هنوز پر درنیاورده ویك تکه‌گوشت است (ط)

لنده - lenda = کهنه‌های قنداق طفل (به)

لنده - londa = غرغر (شی)

لنده‌دادن = غرغر کردن (شی)

لندهور - lanehûr = کسیکه دارای قدی بلند واندامی بی‌تناسب‌است (خ) - ازآن باحکیمان نیارم نشستن که ایشان چوهورندومن **لندهورم**. سنائی (ح - ق)

لنغ - lonq = نادرست بجا نشستهٔ گردو یا «تیله» دربازی اطفال (خ)

لکه - lokka = مچاله ودرهم شدهٔ کاغذ ونوع آن (خ)

لنگ - leng = یك‌پا-یك‌تای در ونوع آن-مثل وشبه ونظیر (خ)

لنگار - lengār = مجموعهٔ دستگاه شخم‌زنی (لار)

لنگری - langari = سینی بزرگ (همه)

لنگره - langara = ساقهٔ خوشهٔ خرما (لار)

لنگشت - langešt = نقص وعدم آمادگی برای کاری- لنگی و ناتمامی اسباب کار (لار)

لنگه - langa = شخص شوخ و مزاج (گی)

لنگه - lenga = تاونظیر-تای‌بار ودر وامثال آن (خ)-چانه‌زدن‌درمعامله (ط)- رك: لنجه

لو - lu = لگد (طب)

لو - low = شوخ و جوان (آ)- چوب‌کوچك در بازی الك دلك (خ) - ساقه‌میوهائی از قبیل خربزه و خیار - معرفی‌کسی‌که کاری زشت انجام داد . ودراینصورت‌بافعل‌دادن، استعمال‌میشود.

لودادن‌کسی = عمل بد اوراآشکار کردن

لودادن‌دختری‌خودرا = عفت‌خودرا از دست دادن (خ)

لوار - levār-lavār = بیشه وجنگل (طب)

لواس - luās = روباه (گی-طا)

لوئی - lūi = لوخ (ط)

لوته - lūta = کرباس (س-سم)

لوچ - luc = آبله (طب)- تر و خیس (خ)-کسیکه چشمش‌چپ است(ط)

لوچه - lowca = لب پائین (خ)

لوخ - lūx = نی‌توپر-دوخ (خ)

لوخا - luxā = سوراخ (گی)

لوده - lowda = شوخ و مسخره (خ)

لور - lūr = خل‌ونفهم-آب‌ماست جوشیده وسفت‌شده (گی)- موش‌صحرائی (ت) پسر (ك)

لوره - lūra = زوزهٔ سك (ك)

لوس - lus = کسیکه‌قسمت‌داخل لب زیرین او بیرونست (به)- ننر واز خود راضی (ط)- خزنده‌ای مانند مار که شکم خود را باز میکند و چون حشرات‌برآن نشینندآنرابهم‌میآورد(م)

لوش - lūš = لجن ولای ته‌آب (خ)-کثیف (لار)

لوشت - lūšt = کسیکه‌چشمانش بخوبی نمی‌بیند (لار)

لوغ - luq = گلیم (تا)

لوك - lūk = شتر نرمست (ر)- کسی‌که دارای شخصیت ووزین‌است(لار)

لوکه - lūke = سوراخ (لا)

لول - lul = مست وسرکیف (ك-ط)- جنبش وتکان‌بسیارآهسته(آش)

لولا - lowlā = ابزاریکه‌برای حرکت در دو قسمت چار چوب و در کوبیده میشود (همه)

لوله - lūla = گیاهی وحشی از خانوادهٔ‌نی (گی)-سبدکوچك‌که ازچوب ونی بافند (طب)- دودکش‌وچرنه‌آفتابه وقوری وامثال آن (همه)

لولیك - lūlik = لوله (ك)

لومی - lumi = گاوی‌که دم نداشته باشد (گی)

لوند - levand = فتانه و عشوه‌گر (ط)

لوه - lave = دیك (طب)- رك: لوی

لوه - lova = لانه مرغ (آ)- روغن (لار)

لوی - lawî = دیگ (م) - رك: لوه

لویز - laviz = له ولجن (تا)

له - lah = خسته - گل و لای رودخانه (لار) - سیلاب (طب)

لهمون - lahmūn = قسمتهای گلی نرم کوه که عبور از آنها آسانست (لار)

له - leh = ازهم پاشیده و نرم شده (ط)

له ولورده - leh o levarda = کسی که دراثر خستگی یا کتك خوردن خرد وخمیر شده (ط)

لی - li = درخت نارون (گی) - لانه موش (طب)

لیت. lít = باتلاق (طا) - پرنده ای که هنوز پر درنیاورده (شی)

لیتك - lîtak = نوعی نان (لار)

لیته - lita = آنچه درسرکه ته نشین شده وبهم بسته شده وآنرا «بچه سرکه» میگویند (گی)

لیج - lij = چیزی که در آب لزج شود مانند پنیر (ط)

لیجان- lîjān = درکوچك که بر بام شیروانی گذارند (لا)

لیجگ - lîjog = آلوچه (به)

لیچ - lic = تر وخیس (ط)

لیچار - licār = سخنان یاوه و نامربوط (به) متلك وحرف زشت (ط-اس)

لیچه - lica = جوجه (ت)

لیچیك - licik = شلیته های کوتاه (گی)

لیرو - liarū = گلی است کوهی معطر وزرد رنگ (م)

لیز - lîz = زندگانی و سامان (هم) - کفش راحتی (ب) - لغزنده (خ)

لیزخوردن = لغزیدن و سرخوردن (خ)

لیزگ - lizog = شاخهٔ گیاهی که نازك وکم رشد باشد (لار)

لیزه - liza = پرنده ایست (گی)

لیس - lîs = لعاب برنج - آب لزج وچسبنده - هرچیز لزج ولعابدار (لار) - بره ایکه پس ازکشتن از شکم میش درآید (آش) - تملق وچاپلوسی (به)

لیسك - lîsk = لوس وننر (گی)

لیسه - lîsa = آفتی بگندم وجو میزند وآنرا پوك میسازد (همه)

لیسی- lissi = آب گندیده (گی)

لیسکه - liska = لوس (گی)

لیش - liš = تر و خیس (س-سم) - رك: لیچ

لیغ - liq = گیاهی است که آنرا تابیده بجای رشته برای تار حصیر بکار میبرند - نوعی نی است که درپوشش خانه از آن استفاده میشود (گی) - له و لوش (آ)

لیشه - lîša = گوسالهٔ ماده ای که پا بسه سالگی گذاشته باشد (گی)

لیغه - lîqa = بنخهای نازك که درمرکب گذارند تا نوشتن آسان شود (همه)

لیف - lîf = لحاف (تا) - کیسه ای که درحمام باآن صابون زنند (همه)

لیفند - lifand = لیفهٔ شلوار (خ)

لیفیک - lifik = لیف حمام که درشستشوی بدن بکارمیرود (ك)

لیك - lîk = قلم پا ودست (به)

لیکه - lika = پرت وپوست‌وپی در گوشت (گی)

لیلکی- lilaki = نوعی درخت جنگلی (گی)

لیلم - leylam = جنگل انبوه (طب) - آنچه سوگواران هنگام مویه کردن در وصف مرده میگویند (آش)

لیلم‌خوان = کسیکه لیلم میخواند تاکسان مرده گریه کنند(آش)

لیاه - lîla = طفل شیرخوار (ا)

لی‌لی - lili = کوچك (خ)

لی‌لی - loyley = برروی یکپا جستن (ط)

لیلیغ - liliq = کثافت‌بینی(آ)

لیم - lim = بآهستگی - آرام و بی‌سر وصدا- تب خفیف (لار)

لینك - link = ران‌وساق‌پا (ك)

لیو - liyu = قطعه‌زمین وسیع زراعتی‌که اطراف‌آنراتپه‌های‌گلی‌احاطه کرده باشد (لار)

لیوا - livā = برگ (گر)

لیوان - livân = گیلاس‌بزرگ آبخوری (خ)

لیوه - lîva = خل، کم‌عقل (ب)

لیوی - lîvi = شکوفه (گی)

م

مات - māt = شیرهٔ‌غلیظ ازانگور یا شکر(م)- متحیر ومبهوت(خ)- گودال کوچکی‌که اطفال برای تیله بازی در زمین حفرکنند (ا)- مادر (بل)

ماتك - mātak = چوب‌بلندیکه درگاوآهن بین دوگاو قرار میگیرد (به)

ماتکه - mātaka = تلنگر (د)

ماتینه - mātina = گیج ومات و مبهوت (ت)

ماث - mâth = مادر (بل)- رك: مات وماس

ماچکول - mācekul = سوسمار بزرگ (ا)

ماچکیژ - māckiž = بزمادهٔ یکساله (م)

ماخ - māx = سوراخ وسط‌آسیای دستی‌که‌گندم را در آن ریزند تا آرد شود (لار)

مادك - mâdek = گاومیش(ك)

مادگی- mādegi = جای‌دگمه(همه)

مادی - mādi = نهر (اس)

مار - وقت (طب)- خاك‌ماسه‌مانند (میا)- مادر (گی)

مارپیچ - mârpic = جاده‌ای‌که دارای پیچ وخم باشد (خ)

مارز - màrz = سرزنش-ملامت -شماتت (لار)

مارشن - māršan = گاو سه ساله (م)

مارك - mārak = رشتهٔ درشت آش (آش)

مارماهی - már māhi = نوعی ماهی (م)

مارمولك - mār mùlak = سوسمار (ط)

ماره - māra = فاصلهٔ دو ردیف درخت-گوشتی است که وقتی از عقربك دست بیرون آورند زخم عقربك خوب میشود-چرك سفت داخل دمل و کورك (گی)

ماز māz = تیلهٔ کودکان (آ)- مگس عسل- زنبور (طب)

مازمات = تیله بازی (آ)

ماس - mās = مادر (بل)

ماسك - māsak = نوعی ماهی- ودر بعضی نواحی ماشك گویند (گی)

ماسه - māsa = شن ریز (ط)

ماشك - mašak = نوعی ازدام ماهیگیری ونوعی ماهی (گی)

ماشل - māšel = خاله (لا)

ماسوره - mâsūra = جائیکه در آن قرقرهٔ چرخ قرار میگیرد- نی ای که جولاهان برای بافتن بدان نخ پیچند (خ - ط)

ماش ماهی - māšmāhi = نوعی ماهی (طب)

ماشو-mâšu = علك ریزچشمه (خ)

ماشه - māše = انبر (آ)

ماشه کو - mašakow = مخلوط چند رقم حبوبات پخته (ط)

مافه - māfa = عماری ومجازاً درمورد تابوت بکارمیرود (شی)

مافینگی - māfingi = شخص زودرنج (گی)

ماك - māk = شیر اول گوسفند پس از زائیدن (ط)- مادر (ك)

مال - māl = خانه ومان (ك)

مال بند - málband = جائیکه برای بستن مال اخیه زده اند (خ)

ماله - māla = سیخ ماهی برشته کنی (م)

ماما = عمه (هـ-تا)- دایه و قابله (خ)- مادر هدیا مادر (ب)

مامان - mámān = مادر-خوب (ط)

مامانی = خوب ومطلوب وزیبا (ط)

مامس- māmas = مادربزرگ (به)

مامله-māmelka = حیوانیست شاید مارمولك (لا)

مامو - mámū = عمو (ك)

ماميك - mámik = عمه-خاله (ك)

مانده - mánda = خسته (خ)- بسودند با سنگ بسیار چنگ شده **مانده** گردان وآسوده سنگ. فردوسی

مانگ - māng = ماه (طب)

مانگل - mángel = گندم نارس وآنرا **منگلی** نیزگویند (م)

ماوان - máwān = مهمان (ك)

ماهاك - māhāk = نك وقلّهٔ کوه (س - سم)

ماياق - māyāq = نشانه هائی که در دریا برای تعیین حدود ماهیگیری گذارند (گی)

مایه - māya = گلولهٔ کوچك بلورین یا سنگی‌که اطفال باآن بازی کنند ودرتهران «تیله» گویند (لار)- آنچه بخمیریا پنیرمیز نند که بعمل آید(همه)

مب - mèb = مو-انگور (خوز)

مت - mat = غلیظ (تا)

مترسك- matarsak = چوبیکه برسرآن پارچه‌کنند ودرجالیزها برای ترسانیدن مرغان هوائی وحیوانات برپا سازند (خ)

متك- matak = بوتهٔربّ السوس(به)

متل - matal = افسانهٔ کوتاه (ط - برو)

متلك - matalak = شوخی و ایچار (ط)

متلی‌متا - matali mata = نام گیاهی است خوردنی (طب)

متن- matan = آمدن-راه‌رفتن(لا)

مج - moj = داروغه، و در بعضی نواحی «موج» گویند (گی)

مجری- mejrī = جعبهٔ کوچك که درآن لوازم زنانه‌وغیره گذارند (خ-به)

مجی - maji = ماده‌شتر (به)

مجیله - mejila = مورچه (م)

مجینگ - mejing = چابك(خ)

مچ - moc = تفالهٔ خرما بعد از شیره کشی-استخوان (لار) - محل اتصال کف ببازو یاساق به‌پا (ط)

مچ - mec = نوعی کنه (ك)

مچاله - mocāla = بهم پیچیده شده وچروك خورده (ط)

مچل - macal = دست افتاده و مسخره شده (ط)

مچله - mocola = دهانهٔ لولهٔ قوری وآفتابه وامثال آن (لار)

مچمچ- mec mec = اسم‌صوت‌صدای خوردن چیزی (خ)

مچول- mocul = کم‌عقل وسفیه(خ)

مچه - maca = لب (لا)- ماده چارپایان (خ)

مچیك . macik = انبر (ك)

مخ - mox = درخت خرما (لار)

مخت - moxt = میل، اختیار(خ)

مختن - maxtan = خرامیدن- گردش‌کردن- امر این فعل bemaj (گی)

مخس- moxas = بسیارخسیس و بدطینت (لار)

مخملك - maxmalak = مرضی است دراطفال‌که پوست بدن‌سرخ‌ومتورم میشود (خ)

مخو - moxu = موذی وفتنه جو (به)

مدنی- madani = نوعی لیموی شیرین (شی)

مدنك - madang = مست و بیهوش (خ)

مر - mar = تخم مگس (ط)

مراغ - merāq = بوته‌ایست‌که دانهای قرمزرنگ‌کوچك دارد (لا)

مراغ - marāq = غم وغصه(گی)

مرج- marj = شرط‌بندی‌و نذرکه در آذری «مشت» گویند (گی)

مرجمك- marjomak = عدس(آ)

مرخه - marxa = دانه‌هائی که برشته کشیده بگردن آویزند (گی)

مرژنگ- moržang = مژگان (ل)

مرس - mars = از انواع درخت جنگلی (گی)

مرغانه - morɤāna = تخم‌مرغ (س - سم)

مرغانه ماست = خوراکی شبیه بفسنجان که عوض ربّ انار در آن ماست ریزند (شی)

مرغوت - merqut = قیچی (تا)

مرك - morok = گره-برجسته و برجستگی- ناصاف-قلّه مرتفع کوه (لار)

مرك - merk = آرنج (ل)

مركك - mare kok = افعی(لار)

مرگ - merg = پارو (ب)

مرگو - margū = خرمهره(لار)

مرگه - morge = مروارید بدلی (لار)

مرمری - marmari = جاروی نازك (آ)- نوعی پارچه نازك (خ)

مرن - maren = مرغزار (ل)

مرنه - morena = لوزتین(لار)

مرو - maro = از انواع پرندگان دریائی است (گی)

مرو - marow = نام زهریست(آ)

مروار - morvār = بیدی است که از شاخه آن دسته بیل و کلنك سازند(آش)

مروزگ - morūzg = نوعی موریانهٔ تابستانی (لار)

مروس - merovs = ریسمانی که بگردن سگ بندند (آش)

مره - mara = موعد (طب)

مری- mari = گوئی-پنداری(بر)

مزکت - mazket = مسجد (فر)

مزونبل - mozunbal = انبار (س - سم)

مزه- meza = تخم‌مگس که معمولا روی گوشت دیده میشود (به)

مزیری - moziri = مرغ دم جنبانک - عملهٔ زراعتی (لار)

مژگل - mažgel = خراب و معیوب (گی)

مس - mas = بزرگ (به)

مس - mes = ادرار-بول (لار)

مس - mos = کیك (گی) -کف دست (لار)

مستغ - mastaq = ماست (بل)

مدگ- madag = میگو و ملخ دریائی (بل)

مسکه- meska = کره- ودر لغت فرس maska آمده : هره نرم پیش من بنهاد هم بسان یکی تلی **مسکه**. حکاك

مس‌مس - mes mes = تأنّی و بطئی در کار (خ)

مس‌مس کردن = دست بدست کردن وبا بطئی کاری انجام دادن (خ)

مسنه - masana = گودال بزرگی که برف در آن برای تابستان ذخیره کنند (آ)

مسه - massa = دسته بیل ، دسته کارد (لار)

مسه - mossa = پتك‌مسکری (کا)

مش - maš = مگس (لار) - شرط (آ)

مش - meš = زنبور عسل (گی)

مشکو - moškū = آب‌بینی که در بینی خشك شده وبزحمت ازجدارداخل بینی جدا شود (لار)

مشگر- mošgar = نوحه‌خوان (آ)

مشنگ- mašang = خل‌وابله (گی)

مشه - maša = مغزآدم یاحیوان ودربعضی نقاط maš گویند (لار)

مغ - moq = درخت خرما (لار)

مفنگی - mofengi = ضعیف و کم‌بنیه ویك لائی (گی) - رك: مافنگی

مك - mak = پیوسته سر (گی)

مك - mok = کارد وچاقو وامثال آن که تیز باشد (لار) - فقط و بدون اضافه «درمعامله» (خ)

مك‌زدن = مکیدن (ط)

مکز - mokaz = قطعاً - یقیناً - خاطرجمع (گی)

مك‌مك - mok mok = وسواس - نق‌نق (لار)

مك‌مکی = وسواسی

مکو - mekkū = وزنی برابر دوسیر ونیم (آش)

مکه - makka = ذرّت (ط)

مل - mel = گیاهی معطر که آنرا مشکك گویند (لار) - مو (ب) - گردن (ل)

مل - mal = رز وانگور (طب) - گردن (ی) - شانه و کتف (ب)

ملاق - mellāq = ملخ بومی که زیان بکشت نمیرساند (آش)

ملت - malat = ظرفی سفالین که دهانهٔ آن گشاد وازنوع قدح است (لار)

ملج - malaj-malej = نام گیاهی است (طب)

ملخو- malaxū = چوگان - زلف خانمها که بصورت حلقه بربالای گونه چسبانیده میشود (لار)

ملس - malas = طعم میخوش (به - ط)

ملغ - malaq = سائیدن، مخلوط کردن، مالیدن (بل) - ملخ غیر بومی که آفت‌کشتزار است (آش)

مل‌ملی- molmoli = نخودسیاه (خ)

ملو - malū = گربه (ن)

مله - mala = غریب‌گز (آ)

مله - molla = رنگ‌خاکی (خ)

مله - malla = صدای گاو (گی)

ملی - mali = ماده سگ (گی)

ملیجه - malija = گنجشك (لا)

ممرز - mamrez = نام درختی است جنگلی (طب)

ممنگ - mamang = گیاهی‌است وحشی که‌دارای گلهای آبی‌رنگ‌خوشه‌ای است (گی)

ممیج - mamīj = مویز (طب)

منال- menāl = کوچك‌درانسان چه‌پسر چه دختر (ك)

منج - monj = زنبور (گناباد)

منجل - manjal = داس کوتاهی که برای بریدن ساقه‌های گندم وجو بکار میرود (لار)- دیگ بزرگ (به)

منجل - manjol = بیهوده - بی‌فائده (ك)

مند - mand = بیرون ریختن آب بوسیلهٔ شنا وامثال آن (ب)

مندا = گودال آب (ب)

مندرآوردی = ازپیش خودساخته وبی‌اساس وخارج‌ازاصل (خ)

مندو - mandov = آب ایستاده وراکد (آش)

مندو - mondū = ظرفی که‌در آن روغن چراغ میریختند (خ)

مندو - mandow = حبه‌ای که از آن روغن چراغ میگرفتند (همه)

منده - manda = گوسالهٔ ماده تادوسالگی (گی)- علفی‌است که برگهای پهن‌دارد وازنوع والك است (م)

منديل- mendīl = شال وعمامهٔ حماسه‌بزرگ (خ)

منغل - manqal = معلق (تا)

منقاش - menqāš = انبر (شا)

منگ-mang = زنگ‌فلزات(لار)- گیج واز صدا پکر شده (ط)

منگ - mong = سرکه (بر)

منگا - mengá = ماده‌گاو (ل)

منگال - mengāl = داس (سی)

منگل - mangol = راه‌آبیکه‌از زیر کار عبورکنند (همه) - آب نمای قنات (ط)

منگر - mengor = بوریا (لار)

منگی - mangi = فلز زنگ زده (لار) -رك: منگ

من‌من - men men = لکنت در سخن، حرف نامفهوم (خ)

من‌من‌کردن = درتکلم به لکنت افتادن (خ)

موا - movā = چوب‌تنهٔ درخت خرما (لار)

موتال - mūtāl = خیك (گی)

موج - mūj = حرف،سخن (بیر)- داروغه (گی)

موجوله- mevjūla = هیزم(ت)

مورت - murt = لاس‌زدن (آ)

موردان- murdán = انگشت(بل)

مورگ - mūrg = مهرهٔ رنگینی که برای زینت بگردن آویزند (ر)

مورگو - mūrgū = نوعی‌خر مهرهٔ‌سفید وسیاه که‌برای‌چشم‌زخم‌بگردن بندند (لار)

موریك - mōrîk = مورچه(بل)

مورمور - mur mur = گزگز بدن (خ)

مورمورکردن = گزگز کردن (خ)

موره - mūra = کریدر وراهرو میان‌دو عمارت (لار)

موزره - mozera = مورچه(لار)

موزگ - môzag = جوراب- چکمه (بل)

موزی - mūzi = بلوط (م)

موس - mūs = آنچه در اثر فساد برنان یاترشی پدید آید- وآنرا اُور نیزگویند (گی)-گنجشك (م)

موسی - mūsi = حرامزاده- حرام‌لقمه (گا)

موشك - mušak = فشفشه(همه)- نوعی‌کرفس صحرائی‌که سمی است (اس)

موكشك - mokošak = کرمی‌که آفت درخت نخل است و ریشه و مغز آنرا میخورد-کنایه ازآدم‌مخل‌ومزاحم - دشمن خانوادگی (لار)

مول-mūl=حرامزاده-گناه (گی)

مولو- mūlū = تنپوشه‌های‌سفالین کوچك (خ)

موموج - mùmūj = کرمی شبیه بکرم ابریشم وبدنش پرزداروقاتل‌کرم ابریشم است (لا)

مومیائی‌پالوده = نوعی‌مومیائی- (شی: برهان زیرکفرالیهود)

مومیائی‌کوهی = نوعی مومیائی- (شی: برهان زیرکفرالیهود)

مون - mūn=مادیان (ب)

موییك - moviyak = کوزهٔ لعابی دهن‌گشاد (آش)

مه - meh و (mih) = میش(ك) - بادسرد (آ)- میغ (خ)

مه - mēh = میخ (بل)

مه - moh = درخت نخل (لار)

مها - mehā =ابر (طب)- رك:میا

مهر - mohar = باغبان وکسی که از درخت نخل نگهداری‌میکند(لار)

مهر - mahr =مهریه- چوبهای تراشیده‌که فاصله‌های تیر سقفرا برای زیبائی میپوشاند و سقفی صاف بوجود میآورد (لار)- جوانهٔ درخت (به)

مهره - mahra = میل‌کوچك سرمه‌کشیدن (لار)

مهره - mohra = نام‌گیاهی‌است که در مازندران mor نیزگویند(طب)

مهك - mahk = تخم شوید- نام گیاهی است شبیه بشوید (لار)

مهلو - mehlow = گلوبندی‌که از دانهای معطر وسنگهای خوشرنك و سکه‌های طلا ونقره دردهات‌زنها بگردن میآویزند (لار)

مه‌مه - ma ma = بزبان اطفال‌هر چیز خوب-پستان (ط-آ)

مهوه - mahva = غذائیستکه از خر دل وماهی ونمك وآب‌ساخته‌میشود وغذای عمومی مردم است (لار)

می - mé =مو انگور (خوا)

میا - miyā =ابر (م)

میارغ- miāroq =زالزالك(طا)

میالسك - miyālask = درخت ومیوهٔ زرشك (م)

میچکا - mickā = گنجشك (م)

میچه - mīca =الهام (آ)

میرز - moyarz = عمامه (ب)

میرا - mirā =مرد (نط)

میرر - mirar = مزبله (ك)

میرس - mirs = مس (گی)

میرك كازرونی - kāzerūni

mirake = تخم سداب برّی (شی : برهان زیر حزا)

میز - miz = شاش (ك)

میزك - mayayk = دانه‌های درشت ذغال‌درخاکه زغال‌یافت‌میشود(آ)

میزو - mizow = نوعی‌خرما که درطارم‌کرمان بعمل آید (به)

میش - miš = قارچ (لا)- غم و غصه (ر)

میشاك - mišāk = نام‌گیاهی است (طب)

میشیم - meyšīm = گل‌بنفشه(لا)

میکال- mikāl = چنگك‌کوچك ماهیگیری (لا)

میگو-maigū= ملخ‌دریائی(لار)

میلا - milā = مرغ لك‌لك (طب)

میلچه - milca = گنجشک(ت)

میلك-milak= گلابی‌بی‌هسته(ت)

می‌می - mi mi = خاله-در‌کردی «ماسیك»گویند (ل)

مینا - minā = چهارقد زنانه‌که بسرکنند (ب) - مرغی هندی‌که سخن گوید (همه)

(ن)

نا - nā = قدرت درتکلم - بوی کهنگی (ط)

ناباب- nābāb = مردم‌نامتناسب وبدعمل (خ)

ناتنی - nātani = کسی‌که از پدر یامادر یاهردو جدا باشد (ط)

ناتو - nātow = آدم سرسخت و مزاحم‌که هیچگونه حرف حساب نمی‌پذیرد (خ)

ناجه - nāja = امید وآرزو (گی)

ناجور - nàjūr = ناهم‌آهنگ و بی‌تناسب (ط)

ناخونك- náxūnak = بخوردنی دست زدن وکم‌کم از آن برداشتن و خوردن (ط)

ناد - nād = گلو (به)-معشوق(ل)

نادو - nādu = زیرگلو (به)

نادار - nādār = بی‌چیز وفقیر-بی‌خانمان (خ)

نارو- nārow = متقلب‌وکلاه‌بردار (خ)- مانع (به)- تقلب وکلك‌زدن(ط)

نارو رفتن = تقلب‌وحیله‌کردن (خ)

ناروزدن = تقلّب‌کردن - دوروئی بخرج دادن (ط)

نارین - nārin = نرم (آ)

نازا - nāzā = عقیم (ط)

نازنازی - náznāzi = گلی‌که دارای برگهای کوچك وگلهای زیبای پنج بزرگ است (ط)

ناساز = مریض و رنجور (آ) - مزاحم و ناسازگار (خ)

ناسور - nāsūr = زخمی‌که رو بفسادگذاشته باشد (خ)

ناشاخل - nāšāxol = ناجور، ناباب- بی‌تناسب (خ)

ناشور - nāšur = کثیف و نشسته (خ - ط)

ناشی - nāši = نابلد در کار (خ - ط)

نافه - nāfa = نوعی از مرکبات که شبیه بباد رنگ است ولی مغز آن ترشتر است (گی)

ناقلا - náqolā = زرنگ و آب زیرکاه (خ)

ناك - nāk = غبغب-زیرچانه (گی)- بی‌چیز وتهیدست (ط)

ناکتال = کام وحلق (لا)

ناکار - nākār = زخمی که اصلاح پذیر نیست (خ)

ناکرد - nákerd = کلك‌زدن و فریب (خ)

نال - nāl = چوبی که دوستونرا بهم وصل کند (لا)- آغوز بعمل آمده وقوام یافته (لار)-کره (ك)

نانا - ná ná = شربت‌قندیکه به بچه میخورانند (لار)

ناناو - nānāū = گل معطر بهاری درخت کنار (لار)

ناو - nāv = مغز- میان- بلوك وناحیه-گوشت (خ)

ناونه - nāvana = چادرشب (نی)

نای - nāy = تنبوشهٔ بزرگ و باریك که درقنات بکار میرود (ترب)

نأنی- na'ani = بانوج-گهواره (ط)

نپار - nepār = تالار، خانه‌بلندی که از چوب میسازند و آنرا «نفار» نیز گویند (طب)

نپه - nopa = وصله وپینه (به)

نت - nat = چرك وکثافتی که از اشیاء کثیف برروی فرش یا لباس مانده وچسبندگی داشته باشد (لار)

نتك - natak = کثافتی که از عدم مواظبت در شستشو بصورت لکه برروی بدن یالباس باقی ماند و آنرا «نتکو» نیز گویند (لار)

نجارد- nejārd - یك‌تکه‌گوشت سرخ شده (آ)

نخت - naxt = زمین پرزور و حاصلخیز (ك)

نخرنگ- naxorong = صدائیکه گربه وسگ هنگام حمله و غضب ازگلو برمیآورد (لار)

نخورد - nexord = استثناء (خ)

نخون - naxun = سرپوش دیك سفالین «کمج» (گی)

نرد - nard = استوانه‌ای چوبی که دارای نوك فلزی است و ریسمانی بدور آن پیچیده و آنرا برزمین رها کنند تابدور خود چرخد و در مشهد «گردنا» گویند (لار)

نرده - nareda = پرحرفی (لار)

نرده - narde = مهجرجلوایوان وباغچه وامثال آن (ط)

نرس - neras = بدبختی (لار)

نرك - narok = قوطی مسی که درآن صابون ووسائل‌حمام گذارند (لار)

نرگسی - nargesi = خورشی که از سبزی و تخم‌مرغ سازند (ط)

نرمرو- narmerū = نرمه‌جارو - درآذری «نرمری» گویند (آش)

نرمه- nerma = نوعی‌ماهی (طب)

نرمه- narma = لالهٔ گوش(طا)- نوعی جامه وپارچهٔ تنگ مالاسم (شی- برهان زیر: نرم‌دست)- باران‌بسیارریز که نرم نرم فرو ریزد (به)

نرنگ - nerang = تحفه‌وهدیه مقدسین‌که ازمشاهد متبرکه آرند (لار)

نرو - narow = لاروبی وتنقیهٔ قنات (لار)

نرواز - narvāz = قیچی- مقراض (به)

نزاخ - nozāx = چسبناك - چسبنده (لار)

نزگ- nezg = حیات‌وزندگی(ك)

نزم - nezm = «کوتاه» در غیر جاندار و نبات (آش) - پست (ك)- نم‌نم باران (خ)- شبنم (آ)

نزم - nazm = اندك وکم (ك)

نزوا - nezvā = مه - بخارآب متراکم صبحگاهی (لار)

نزو- nezva = دانه‌های خوردنی سبزرنگ ودرشت‌تر ازعدس‌که درفارسی «دانژه» گویند (آش)

نس - nos = بینی (سی)

نسگیل - nesgil = یادکسی‌کردن درموقع خوش (آ)

نسو - nesu = جنگل، بیشه(تا)

نسوار- nesvār = مخلوط‌تنباکو وآهك‌که دردهان‌می‌میکند ومخدر است ودر لارستان «نشوك»گویند (خ-لار)

نشت - našt = پژمرده (ك)- نفوذ مایعی ازظرف (خ)

نشت‌کردن = نفوذکردن مایع از ظرف (خ)

نشت - našot = جل وکهنه و پوسیده (طب)

نشگون - nešgūn = با دو انگشت ازبدن‌کسی‌گرفتن وفشردن(ط)

نشگه - nešga = عدس (آش)

نشمه - našma = زن بدکار - فاحشه (ط)

نغ‌نغ - neqneq = زرزر و بهانه گیری توأم باگریه (خ)

نفت‌کینك - naft kink = نام پرنده‌ایست (طب)

نفته - nafta = نوعی نان‌روغنی که آنرا «نقفته» نیزگویند (سی)

نفت‌موسك - naft mūsak = نام پرنده‌ای (م)

نفران- nofrān = زمین‌موات(آش)

نقل پیرزدن = ذرت بوداده‌که در مشهد «جس‌فیل» نامند (شی)

نقلی- noqli = میش‌یکساله(ط)

نك - nek = جوانه درخت (به)

نك - nok = مشت-کف‌دست (لار) - منقار ونوك (ط)

نکاس - nokās = سرتیر بیرون مانده از طاق (ا)

نکره - nakara = بدهیولا و یغر (خ)

نك و نوك - nokkonūk - برای انجام کاری تسامح وتعلل واشکال تراشی‌کردن (خ)

نکه - neka = ناله وزاری بیمار ونوع آن (لا)

نکه- nakka = پرنده‌ای آبی (طب)

نگاری - negāri = قسمتی که بشیردان وصل است (ط) - نوعی از ابزار شیره وتریاك کشیدن (همه)

نلسو - nelasu = نوعی خرمای دیررس سیاهرنگ (لار)

نمانه - nomāna = درتنور (آش)

نمتا - nemtā = شلوار (لار)

نمتك - nemtek = قطره - رطوبت (ك)

نمدار - namdār = درختی است (طب)

نمو - namow = بوی‌نم (آ)

نموك - namūk = نمناك- بوی نم و آنرا «نمور» نیزگویند (ط)

نمه - nemma = وزنی معادل چهار یك پنج سیر (شی)

ننگی - nongi = مرغخانگی (لار)

ننو - nanū = گهواره (ط)

ننی - nanī = بانوج (ش)

نو- now = تنپوشه‌های سفالین که برای عبور آب بکار میرود (لا)- دره (ا)

نوا - novā = سقف دهان (لار)- متلك وشوخی (ت)

نواج - navāj = نام گیاهی است (لا)

نوازك - novāzak = جوجهٔ متوسط (ت)

نوبر - nowbar = برهٔماده (گی)

نوبوله - nowbula = ساقه‌های جوان درخت (گی)

نوتا - nutā = ناخن (تا)

نوتك - nutak = تاریك و ظلمانی (ك)

نورا - nawerā = قیچی (لار)

نوچه - nawca = شاگردپهلوان - بچهٔ شیطان (ط)

نورکه- novarka = مرغجوانی که هنوز به‌تخم نیامده، فروك (آش)

نوفو- nūfū = نوعی کوزهٔ کوچك سفالین (لار)

نول - nūl = سر سبز و خرم - جوانه درخت (لار)

نونك - nūnak = خشت خام- حفره‌های بهم چسبیده - کندوی زنبور عسل- لانهٔ زنبور (لار)

نون‌کور - nūn kūr = نمك نشناس ودرآذری «نان‌کور» گویند (ط)

نوه - neva = ظرفی گلین که در آن دوغ زنند- نهره (لار)

نهاز - nehāz = گلودردی که در شتر ومیش دیده میشود (به)

نهاس - nahās = مایه،افسانه(ب)

نهر - nahr = قوچ (طا)

نی - ney = سوسك ریزی که آفت برنج گرده است (گی)

نیا - niyā = نیستی، عدم (گر)

نیاران - niyārān = چوبیکه برسرآن‌میخ‌فروکرده به‌خرمیزنند(آش)

نیاشك- niyāšak = پرنده‌ایست کوچك که درمزارع دیده میشود (گی)

نیام - niyām = میان (ك)

نیان‌باو - niyān bāv = زراعتی‌که نه دیر میرسدونه‌زود (آش)

نیخدا - nixdā = لجام و در تاتی nexdā گویند (ه)

نیزنیز - nizniz = زرزر و نغ‌نغ (شی)

نیشك - niyešk = پرنده‌ایست که‌در باطلاقها و نیزارها زندگی‌میکند (گی)

نیفو - nifū = سبوی بزرك سفالی (لار)

نیم‌پول- nimpūl = نصف‌یکپول «نیم‌شاهی» (خ)

نیمچه- ظرف‌کشك‌سائی-طغار(میا) جوجه‌مرغ سه‌چهار ماهه (گی)

نین - nin = لانهٔ مرغ و نوع آن (آ)

نی‌نی- nini = مردمك‌چشم(گی) نانوی اطفال (آش) - بچه شیرخوار (ط)- پنهان (تا)

و

وا - vā = آش-باد (طب)

وابن - vāban = نقطه‌ایکه شکار درتیررس شکارچی قرار میگیرد (لا)

وابین- vābin = قطعه‌قطعه (لا)

واپز - vāpaz = لباس یدکی و آماده برای استفادهٔ بجای‌آنچه ازتن درمیآورند (لار)

واپز - vāpaz = چیزیکه‌دوباره پخته شده باشد (لار)

واپیرنه - vāpirna = پژمرده و افسرده (خوا)

واتا - vāta = خط فرق‌که با کنار زدن موها ازدو سو پیداشود(گی)

واتك - vātak - vātek = بادیان (طب)

واتن - vātan = گفتن (خوا)

واتوره - vātūra = غرغره کردن (ت)

واتی - vāti = گیاهی است وحشی (گی)

واج - váj = آشنا(گی)- سخن‌و گفت (خوا)

واجور - vájur = خیر و برکت (گی)

واجه - vāja = صداوآهنگ(به)

واچقیدن - vācaqidan = بیرون جستن (آ)

واچنستن - vácanestan = ریش‌ریش شدن پاره (گی)

واد - vād = اندازه (گی)

وادخ - vādax = نهرهای‌عمیقی که اطراف باغ‌میکنند تاآب اضافی‌زمین باغ‌را بخودبکشد-زمین‌همواروبایر(گی)

وار - vār = برف(گی)- رك‌:ور

وارستن - vārestan = بافتن پارچه ونخ ونوع‌آن (خوا)

وارو - vārū = وارونه-دمرو(ط) -معلق‌زدن‌ازجلو (خ)

واره - vāra = شیر بقرض دادن (ت)- تپه جلو آب (ن)

واز - váz = درهٔ کوه (ن)- باز (خ)- پرش و پریدن (لا)

وازا - vāzá = نوهٔ عمو (ت)

واستن- vāstan = مالیدن‌چیزی بچیزی (لا)

واسرنگیدن - vasarangidan = انکار کردن (کر)

واسونك- vāssūnak = آوازیکه زنان دسته‌جمعی درعروسی‌میخوانند(شی)

واسه - vāse = برای (ط)

واش - vāš = سرشاخهٔ سبز که برای خوردن دام میکنند (آش)-گیاه (م)- علف (طا)

واشان - vāšān = چوبهائیکه‌در سقف خانه‌ها سرازیر قرار میدهند(گی)

واشك - vāšak = باز (طا)- پرنده‌ای شکاری، واشه (گی)

واشنو - vášanū = یك‌روزقبل یا بعد ازعروسی‌که عروس را برصندلی مینشانند تامردم به‌بینند و آنرا«واشنو» گویند (لار)

واشنه - vāšna = پرش (ه)

واشور - vašūr = عوض‌لباسیکه برای شستن بیرون آورند « واشور » نامیده میشود (همه)

واش‌ورین - vāšverin = داس (طب)

واشه - vāša = مرغی است‌سیاه‌و کوچك (شی: برهان زیر بالوانه)

واکم - vākam = محلی در کوه که درهٔ تنگ‌شده وسنگهاصاف‌وصیقلی و نیمه‌سخت بهم نزدیك باشند (لار)

واگیره - vāgīra = سرمشق، نمونه‌ایکه از روی آن تقلیدکنند (آش)

وال - vāl = طاقواز- ستان بر پشت خوابیده (آش)- نوعی‌رتیل(شی)- گشاده وباز (ك)

والایه- vālāya = تلوتلوخوردن مست- حرکت‌کشتی هنگام طوفان (گی)

والك - wālak = الیجه (طب)- گیاهی خوردنی‌که درکوهستان روید و با پلو خورند (ط)

والکه- vālka = زنبیل‌کوچك- بلاکه (لا)

والگن! - vālgon = درختی است (لا)

وایه - vāya = آرزو (گ)- نوعی علف کوهی که بمواشی میدهند (طا - ش)

وتوته - vetūta = شیوع ، رواج (خوا)

وتی - vati = درجلو- درپیش- در روزگار قدیم (لار)

وجار - xejār = بوته‌ای‌کوهی که دانه‌های ریز قرمز دارد (ا)-فرق سر (خوا)

وجر - vejar = چوب‌شیرخشت(م)

وجین - vejin = چیدن علفهای هرزه ازمزرعه‌که درگیلکی « ویجین » گویند (ط)

وچ - vac = رنج وصرفه (ك)

وخارك - vaxârak = خرمای زرد شده (ج)

ودز - vadoz = پنهانی - بطور مخفی (لار)

وده - vede = کوتاه (ه)

ودی - vadi = پیدا- ظاهر (لار)

ور - vōr = باد (ه)- آسیا- بالا آمدگی جو یا گندم هنگام حرکت گاو و کوبیدن خرمن (به)

ور - var = برف (س - سم) - برآمدن خمیر (خ) کنار و پهلو (ط-طب)- گریه بلند (ط)

ورّاج - verrāj = پرگو (خ)

وراجی = پرگوئی (خ)

ورّاشین - ver،ašin = داخل هم- بهم زدن (لا)

ورآمدن - varāmadan = رسیدن خمیر و آماده شدن آن برای پخت (خ)

وارنداز - varandāz = اندازه‌گیری، رسیدگی و بازرسی (ط)

واندازکردن = تخمین زدن - اندازه‌گرفتن (ط)

ورجه - varja = پهلو (لا)

ورجی فروجی- varji forūji = جست وخیز (خ)

ورچ - vorc = خرس (ك)

ورچك - varcak = اشیاءمورد لزوم واحتیاج که همیشه دم دست قرار میگیرد (گی)

ورد - vard = زمین زیررو شده برای گشت (آ)

ورديك - vardīk = گرده (م)

ور رفتن بچیزی - varraftan = توجه خود را بدان مصروف کردن و موردآزمایش قرار دادن (ط)

ورزدن - varzdan = بافریاد گریه کردن-ودرمورد اطفال بکارمیرود(ط)

ورزا - varzā = گاونر شخم زنی (م-گی)

ورزدن - verzadan = پرحرفی کردن (خ)

ورس - vars = سروکوهی (م)-

ورستن - varestan = وزن کردن (خوا)

ورشت - varešt = صدای بال زدن مرغان درحال اجتماعی (لار)

ورك- verrak = خاری که‌دارای گل زرد است و برگ آنرا به‌گوسفند می‌دهند و بوته‌اش بکارسوخت میآید(آش)

ورك- verk = قطار-پشت‌سرهم(به)

وركا - varkā = بره (م)

ورکه - vorka = خلجان - دغدغه (ك)

ورگ- varg-verg = گرك(گا)

ورگ - vorg = گرگ (س-سم)

ورمز - varmez = نام گیاهی است (طب)

ورنده - varenda = تخم نی که درتهران «لوئی» خوانند (گی)

ورنگ - varang = فریاد و شیون بچه (آ)

وروتن-vorūtan = چیز پاشیده را جمع کردن (گی)

ورور-vorvor = حرکت حشرات ریز ازقبیل شپش ونوع آندربدن(لار)

وروژك - vorūžak = زیرك- جسور (ت)

وروژیك - vorūžik = گربز- زیرك (ط)- رك: وروژك

وروشت - varvašt = هاج و واج ، متحیر (طب)

ورونی - vorovni = ساکت و خاموش (ه)

وره‌برین - varraberīn = چیدن پشم بره (آش)

وری - verri = پهنا (طب)

وری - vari = پهنا (م)

وریان - varyān = بند جلو آب (آ)

ورینگ - vering = پرنده‌ایست که در آب زندگی میکند (گی)

وریو - variv = آبله (ت)

وز- vaz = میوهٔ نارون-(س-سم) - غده (آ) - چربی (گی) - تاب‌بازی اطفال (به)

وزار- vezār = هرس«مو»(آش)

وراز کردن = هرس کردن (آش)

وزقاق - vezqāq = وزغ- غورباغه (طا)

وزم - vazam = پاروی دهن پهن برفروبی (هم)

وزوز - vez vez = صدای زنبور ومگس (همه)- لرز مختصری که برتن می‌نشیند (لار)

وژم - vežm = نارون (طا)

وژن - vežan = انتخاب (تا)

وسار - vassār = آب معتدل و ولرم (طب)

وستن - vostan = خسته کردن و شدن (ك)

وسدوله - vosdūla = چوب میان گود که بجای ناودان بکارمیبرند(آش)

وسوس - vosves = مهلت- فرصت (به)

وش - vaš = گرسنه (تا)- نخی که از پشم رشته باشند- ریسمان یا نخ لحاف‌دوزی (گی)

وش - veš = علف کتان (طب)

وش - vaše = واسه، برای (ل)

وش - vošo = تخم‌پنبه (س-سم)

وشا - vešā = گشاد، باز (طب)

وشان - vašān = گرسنه (بیر) -رك: وش

وشتن - vaštan = ازدست‌رفتن (لا)- اجازه دادن- آزادگذاشتن(گی)

وشکر - voškar = زنیکه در عزا برای نوحه‌گری میآید (آ)

وشکو - veškū = شکوفه (خوا)

وشگون - vešgūn = نشگون(ط)

وشمون - vešmūn = مهلت و استراحت در کار (خوار)

وشن - vašan = باران (آش)

وشنسال - vašansāl = سال پرباران (لا)

وشند-vašand = وشن، باران(ش)

وشنگ - vašang = میل حلا جان (فر)

وشیل - vešil = بی‌مزه (طب)

وفر - vāfr = برف (ل)

وك - vak = گرده، کلیه (آش)- شبه ومثل (ك)

وکه - vaka = قلوه وکلیه که در آشتیان ومازندران vak گویند (طب)

وگه - vega = جوش صورت(گی)

ول - val = کج ضد راست (ا)- اشتعال وشعله آتش (گی)

ول - vel = گل (هـتا-گی)

ولاستن - valāstan = بکسی علاقه پیدا کردن (گی)

ولالا - valālā = ولوله (ر)

ولاله - velāla = دایره‌چوبی میلهٔ دوك (خوا)

ولامه - valāma = شرح و تفصیل (ك)

ولرم - velarm = آب نیم گرم(ط)

ولك - velak = ولگرد وبی سرپرست-بداخلاق (لار)

ولگ - velg = برگ که در گیلان valok و در سرخه و سمنان volok گویند (طا)

ولگا - valgā = بندیکه‌ازچوب و خاشاك جلو آب بندند- ورغ (آش)

ولگن - valgan = پیچی است که بدرخت «للیکی» می‌پیچد و آنرا خشك میکند (گی)

ولم - valm = موزون-متناسب- شایسته (لار)

ولنگ - valang = گیاهی‌است جنگلی- شاید والك (لا)

ولنگار - velengār = کسیکه در کارها بی‌مبالات وسهل‌گیر است (ط)

ولنگاری = بی‌مبالاتی وسهل‌گیری در کارها

ولنگ وواز - velengovāz = در باز وگشاده (ط)

ولو - valū = گیاهی است‌که برتنهٔ درخت‌سبز میشود (طب)

ولو - valō = کهنه ومندرس (ه)

ولو - valo = کج (م)

ولو - velow = پراکنده ویله(خ)

ولولی-velveli = جنبش(طب)

ولویاس-valviyās = که‌آنرا «ولویاز» نیز گویند بمعنی دهن دره و خمیازه است (م)

ولیك - valik = زالزالك (طب)

ولیم - valim = سرشاخه که بکار سوخت میخورد (آ)

وم - vom = اخلاق و طبیعت و خوی (به)

ون - van = عنکبوت (طب)

ون - ven = درختیکه در تهران زبان گنجشک گویند (گی)

ونُ - vano = چوبیست جنگلی که از آن عصا میسازند (م)

ونالی - vannāli = بنالی = عنکبوت- تارعنکبوت (م)

ونجر - venjer = ونجه = چوب شیرخشت (طب)

وندکولی - vandekūli = تار عنکبوت (م)

ونش - voneš = باران نوبه‌ای بعد ازعید از ٦ تا ٦٦ (اس)

ونگ ونگ - vangvang = اسم‌صوت صدای گریه بچه (خ)

ونوشه - venūše = بنفشه که در طبری vanūša گویند (م)

ونی‌سوج- venisūj = ونی‌سوز = تره‌تیزك (م)

وور - vur = کرم ابریشم که تازه ازتخم درآمده (گی)

وورسی - vúrsī = گرسنه(ك)- رك: گورس

وورگ - vurg = گرك (م)

ووشکستن - vuškastam = بگلو گیر کردن - گلو گیر شدن (گی)

وول - vūl = حرکت حشرات ریز ازقبیل شپش در بدن وامثال آن

وول‌زدن = حرکت کردن شپش در بدن (لار)

وولی - veveli = درخت ابریشم (م)

وون - vūn = خون (هـ-تا)

ووهور - vūhar = برف (ه)

وهار - vehār = آب‌ولرم (م)

وهر - vahar = سوراخ (م)

وهریز - vehrīz = بیمار و ناخوش (به)

وی - vey = عروس (تا)- مادر (رو)- اضافه‌ایکه وزن نان بعد ازپختن ازوزن آرد پیدا میکند (خ)

وی - vi = فشار

وی - vayo = بزغاله (نط)

ویار - viyār = تاسه، میل‌زنان بخوردنی مخصوصی در حال آبستنی (ط - آش)

ویج - vij = گیچ (ل)

ویجو - vīju = طبق (به)

ویجه - vija = حرامزاده- در آذری «بیج» گویند (به)- زنج (لا)

ویره - veyra = عروسی (ه)

ویره - vira = شکنبه‌گاو و گوسفند (آش)

ویز - viž = فشار (تا)

ویژن - vižan — علك (ك)

ویژه - viža = پاروی کوچك برف‌روبی (آش)

ویش - viš = پنبه‌قوزه (ن)

ویشار-وشار - višār-vešār = بیدار (طب)

ویشته - višta = گرسنه (ط)

ویشه‌کندر - viša kondor = بخوریست ازقبیل‌اسفند که درآتش‌ریزند وبوی خوش دهد (آ)

ویشیل - vīšīl = خوراك ساده و بی‌چاشنی (آش)

ویق - viq = ریشه (تا)

ویك - vik = کلیه، قلوه (تا)- رك: رك

ویل - vil = سرگردان-حیران (ك)

ویلا - vilā = گشاده (ر)

ویلاج - vilāj = که . آنرا velāj نیز گویند بمعنی « عروسی » است (طب)

ویلان - veylān = سرگردان (آ)

ویلکا - vilakā = معلّق - آویزان (لار)

ویلیك - vilik = مرغ کرچ - کامپوره (دم)

ویلیك - vilik = که آنرا در گیلان «سرخه‌سب» نیز مینامند، میوه‌ایست جنگلی شبیه بزالالك و کوچکتر از آن دارای رنگی سرخ (گی)

وینجه - vinja = سقز (گی) - زنج (لا)

وینگار - vingār = گله و شکایت از کسی و آنرا «وینکار» نیز گویند (طب)

وینگوم - vingūm = بادنجان -گوجه‌فرنگی (طب)

ویروشت - virvašt = پرنده‌ای است آبی (طب)

وینوك - vinūk = عدس (ن)

ویا - voyyā = تکه نخ (آش)

ویها - voyhā = مستحفظ مزرعه (ت)

ی

یابو - yábū = اسب نر بارکش (ط - خ)

یارزه - yārza = خیارچنبر (لار)

یاره - yāra = کمك-یار (ت)

یاس - yās = خمیازه (طا)

یال - yāl = کودك (ا)- افق کوه (ت)

یالان - yālān = قسمتی ازجنس پرده که در بالای آن برای زینت دالبر شده (ط)

یالسك - yālesk = زرشك (طا)

یالغوز - yālɣūz = مجرد و تنها- در لارستان «یلغوزه» گویند (ط-ش)

یالین - yālīn = دارای یال (ه)

یامان - yāmān = نوعی مرض که بصورت نفخ درشکم است (گی)

یاوان - yáwán = نان بدون خورش (آ)

یت - yet = جفت (ه)

یخدون - yaxdun = صندوق و جای لباس (خ)

یخنی - yaxnī = میوهٔ تازه رسیده (آش)-آبگوشت ساده (ط)

یخه - yoxe = نان نازك لواش که لای آن شکر ریزند (شی-ط)

یرغه - yorqa = حرکت سریع چاررواـ درمقابل «لکّه» (خ)

یره - yara = یارو. رفیق در خطاب بکار میرود (خ)

یژند - yažand = گیاهی از جنس اسفناج که بچهارپایان دهند (ب)

یسیر - yessīr = مادر مرده، بی‌مادر (خوا)

یشمه - yašma = پوست و چرم خام (ط)

یغر-yoqor = قوی هیکل‌و گردن کلفت - این‌کلمه با«ق» هم آمده (ط - خ - آش)

یکاوه - yakāva = دم‌بخت(ك)

یك بام و دو هوا = کنایه از اوضاع نامرتب وضد ونقیض (ط)

یك پول - yak pūl = نیم شاهی (خ)

یکّه - yekka = تنها (خ) - بزرگ (آ)

یکه‌بزن = یکه‌تاز و دلاور و بی‌نظیر (ط)

یکه‌خوردن = ناگهانی از جا در رفتن (خ)

یکه‌شناس = کسیکه ازفردمشخصی پیروی میکند و حرف میشنود (ط)

یگبند- yagband = پی‌درپی و پشت‌سرهم (ط)

یگدست - yagdast = یك‌جور وهمانند (خ)

یگسردوگوش- yagsardogūš = کنایه از لوله و بزبان اطفال (خ)

یگصدا - yagsedā = یك زبان ومتفقاً (خ)

یگنواخت - yagnavāxt = یك‌روش ویك‌آهنگ (ط)

یل - yal - نیم‌تنه آستین‌دار زنان (خ)

یلخی - yelxi = ول-رها(ب-خ)

یللی‌زدن - yallalizadan = باخوشی گشتن (خ)

یلنوزدن - yelnow... = از خوشحالی خواندن (کر)

یلو - yelow = رها و ول ، گشاده (خ)

ین - yen = گم وناپیدا (ه)

ینگه - yenga = زنی‌که باعروس بخانهٔ داماد میرود تا درجریان‌شب‌زفاف نظارت‌کند، (خ-ط)

یورویر - yurvir = این‌سو وآن سو (طب)

یوری - yūri = یکنوع مرغابی که بترکی «آلمه‌باش» گویند (طب)

یوز - yūz = گردو (ن)

یوها - yūhā = شریرو بدجنس- غالباًشخص «بد»را بیوها تشبیه‌میکنند(خ)

ییره - yira = کهیر، خارش‌جلد بدن (آش)

هاچستن - hā cestan = نشستن (خوا)

هاج‌وواج = متحیر (ط-شی)

هاچین-hācin = لحد- تخته‌هائی که در گور چیده ورویش خاك میریزند(ز)

هار - hār = پائین (ل)

هارین = مست وخودگم کرده (م)

هارت‌هورت - hārtohūrt = شلتاق‌کردن ولاف‌زدن درموقع مخاصمه و جنگ (آ)

هارشی - hāreši = آلوده (م)

هارو - hāru = گوشت دندان- لثه (ك)

هاژه - hāža = صدای بال پرندگان (ك)

هاشی - hāši = بچه شتر تازه بدنیا آمده (به)- آلوده (طب)

هاقاتك - hāqātak = افسانهٔ کوتاه (آش)

هاکك - hākak = دهن‌دره (شی)

هالو - hālū = دائی-خالو(ل)- آدم ساده‌لوح وزودباور (ط)

هاله - hāla = نیمه (سی)- خاله (ل)- لنگه‌بار (م)

هالی - hāli = فهمیده ودریافته (خ)- رك: آلی

هالی‌شدن = فهمیدن‌ودریافتن(خو)

هالی‌کردن = فهماندن (خو)

هاما - hāmā = ما (خوا)

هاماش - hámáš = رفیق، همراه (آ)

هامیس - hāmis = گیاهی‌که خوراك طیور آبی است وآنرا «آمیس» نیز گویند (طب)

هانانو - hānānū = بانوج و تأنی‌اطفال (گی)

هاوریشت-hāverišt = خورشی که ازسبزی‌وتخم‌مرغ‌سازند،جرو بیر (طب)

هپت - hapat = احمق، دیوانه خل (آ)

هپیشتك- hapištak = شیشه(لا)

هپل - hapol = کم عقل و بی‌عرضه (ط)

هپلی‌هپو- hapoli hapou = نالایق وبی‌جربزه (خ)

هپو - hapou = غارت (خ)

هپول - hapul = بزرگ و کلفت (ك)

هج - hāj = راست بپا شده (فر) - (قس-«خ»: دوهجه- چوبیکه سرش دو شاخه است)

هچل - hacal = رایگان - دل (لا)- وحله وگیر (خ)

هچه - haca = بز نر پیشرو گله (ك)

هدش - hadeš = ییلاق و محل تابستانی (به)

هدی hedi **وهی** = بهم،برهم (م)

هر - hōr = دشت وصحرا (هر)

هر - her = سه (عدد)که در هرزنی here و در تاتی heri گویند (س - سم)

هر - har=لوش و لجن (ط)- خر (ل)

هر - herr = هوس ، میل ، موقت (خ)

هراپیت-herāpit=آویخته(م)

هراتی - harāti=آنچه بدون سرمشق و تقلید از روی چیزی تهیه شود (آش)

هراك-harāk=خوشهٔ انگوریکه «گلار»هایش کم باشد (آش)

هرای - harāy = فریاد و غوغا (آ)

هردا - hardā = گیاه موسوم بکبرك(اس: برهان‌زیراکبرك)- فردا(آ)

هرده-harda=روغن‌کنجد (لا)

هرش - hereš=آغوز (گر)

هرسا - harsā=کشك (به)

هرك - herrak=بچه شتر(آش)

هرم - horm=حرارت، مرطوب (خ)- بخار (ك)

هرمو - haremo=خار درخت نخل (لار)

هرنا - hernā=طاقچه (تا)

هرند - horond=مهتابی جلو اطاق‌که درخراسان «خرند»گویند(اس)

هرنج-haranj=مظهرقنات(ط)

هرنگخانه - harangxāna = هرکی‌هرکی-شرب‌الیهود (آ)

هرو - hero=پهن وفراخ (تا)

هروان - harawān = آب‌سوم زراعت (آ)

هروز - harowz=رودخانه(طا)

هرهر - her her= اسم‌صوت خنده (خ)

هرهری - horhori = هردم خیال و بی‌عقیده (ط-خ)

هرهری‌مذهب =کسیکه مذهب معین ندارد

هریشت - harišt=گوسفند یا مرغ‌کشته چاقوچله‌وچرب‌روغن‌دار(گی)

هریشو - horišu=پیازك-پیاز وحشی (به)

هزه - heza=دیروز (خوا)

هژده‌دم-haždadem **یا اژده‌دم** = پرنده‌ای‌است آبی (طب)

هسبند - hasband = طالب وخواهان (آش)

هسری - hasri=اشك‌چشم(م)- رك: اسری

هسیره - hasīra=ستاره (ك)

هسیره - hosyara=پدرزن (ل)

هسین - hasin—طغار (شی)

هش - heš=خیش زراعت ودر تاتی «هیش»گویند (ه)- شپش (لار)

هش - hošš = صدائی‌که برای امر بایست دادن خر بکار میرود (خ)

هشتن - heštan=رفتن (خوا)

هشته - hešta= جفت‌گاو (م)

هشل‌هف - hašalhaf = آدم غیرقابل اعتنا وبی‌مصرف (همه)

هشنه - hašena = نوعی ماهی ریزکه در سواحل خلیج‌فارس برای‌تهیه «مهو» صید میکنند (لار)

هشو - hašow = دیشب (ن)

هفته بیجار - haftabijār = ترشیی‌که ازهفت قسم سبزی‌ومیوه‌درست کنند (آ)

هف‌پا - hafpā = ستارهٔ هفت برادران (لار)

هفنای - hafnāy = عو عو سك (تا)

هفیان - hafyān = پرخور و اکول (ك)

هقلی - hoqqoli = جای تنگ وکوچك (خ)

هق‌هق - hoq hoq = اسم‌صوت صدای‌گریه (خ)

هکت - hekat = مانده و ازکار افتاده و در طبری heket گویند (م)

هَکّه - hakka = مرض خارش نشیمنگاه (خ)

هل - hol = سوراخ (خوا) - بجلو راندن (ط)

هل‌دادن = بادست‌کسیرا بجلوراندن

هلاله - halāla = لاله‌که‌درلری «الاله» گویند (ر)

هلبی - halabī = نوعی علف کوهی‌که خوراك مواشی است (ش)

هل‌تك - haltok = پشت‌پا (لا)

هتل - holtol = بچه (ه)

هلکشته - helkošta = آلوچه وتلك (خوا)

هلو - halū = کرباس ودر تاتی halo گویند (ه)

هله‌هوله - halahūla = تنقلات ناجور (ط)

هلی - halī = آلوچهٔ جنگلی که در اورازانی heylu گویند (م)

هلی‌گرد - heligerd = آلتی که زمین را باآن صاف‌کنند (کا)

هلیله‌ای - halila'i = نوعی‌خرما برنگ قهوه‌ای ومرغوب (لا)

همپاچ - hamqāc = همزلف، همریش، باجناق (آش)

هلهل - halhal = لاله (ك)

همر - hamor = آرام (ه)

همند - hamand = زمین هموار که در مازندران xemand یا heman یا xeman گویند (طب)

هن - henn = صدائی‌که برای راندن خر بکار میبرند (خ)

هنا - hanā = صدا (ت)

هناسه - henāsa = هن‌هن‌زدن، تند وسخت بنفس افتادن (آش) - نفس عمیق (ش)

هندی - handi = اندازه- قامت - هیکل (تن)

هندی غـاز - hendiqāz = پرنده‌ایست آبی (طب)

هنگن - hangan = ساس (م)

هنگوره - hangūra = رتیلا (ك)

هنی - honni = آدم متبکر ، خودنما که در مشهد «اهنّی» گویند (ل)

هن‌هن - hen hen = اسم صوت برای صدائی که درموقع‌تنگی‌نفس از تند رفتن یابارسنگینی حادث میشود (خ)

بهن‌هن‌افتادن = خسته‌شدن‌ازدویدن و یا درزیرباری (خ)

هنه - hena = سوراخ (ه)

هو - how = آوازیکه برای مسخره کردن‌وازمیدان‌بدر کردن‌بر آرند (همه) - سیم‌کشیدن زخم (خ)

هو وجنجال = داد وفریاد (ط)

هوانداختن = شایع کردن‌و بدهنها انداختن مطلبی (ط)

هوشدن = بدنام شدن ودردهن‌ها افتادن (ط)

هوکردن = بدنام‌کردن و بدهنها انداختن (ط)

هو - hōv = خواهر (ه)

هو - hū = خوب (ل)

هوار - havār = آوار-داد و فریاد (ط)

هوال - hovāl = یار- رفیق(ك)

هوجووه - hovejūva = گیاهی است‌که ساقهای‌آن‌خوردنی‌است‌وطعم‌دنبلان دارد ودرتهران «مارچوبه» گویند (شی)

هوچ - hūc = پشك- قرعه (به)

هورما - hormā = بلع‌کردن (ه)

هوره - hūra = غنا و آواز خوانی (ك)

هوز - hovaz = رنگ آبی (تا)

هوش - hūš = خانه وحیاط (ل)

هوشدك - hušdak = قرعه، پشك (آش)

هوشدك‌انداختن = قرعه‌کشیدن

هوشه - hūša = خوشه (س-سم)

هولو - hulu = گاویکه شاخ ندارد (گی)

هولی - howlī = الاغ قابل سواری شده (ت)- حیاط و منزل (خ)

هولی - hūli = کره‌خر (آش)- هلو (آ)

هولیك - hūlik = آلو (س-سم)

هون - hūn = ماه «سال» (ك)- رؤیا وخواب (تا)

هویا - hevyā = دیو (طب)

هویت - havīt = آب انبار در بیابان (کا)

هویزه - havīza = دهنهٔ ساده که برای الاغ واسبهای آرام بکار میرود

هویه - hūya = بازی ، نمایش (ه)- همانجا (گی)

هیا - hayā = آواز وصدا (ب)

هیبه - heyba = خرجین‌کوچك، چنتهٔ بنایان (آ)

هیت - hoyato = ران (ك)

هیته - heyta = خل وکم عقل - سفیه (ك)

هیچه - heyca = داد وفریاد - جیغ‌کشیدن (ك)

هید - hīd = حق (فر ۱۱۵)

هیدخ - neydax = اسب سرکش وجنگی: تو هیدخی‌وهمی‌نهی‌مخ بر کرّه توسن بیچاره . منجیك (فر-ذیل: مخ)

هیر - hīr = مزرعه- جلگه (آ)

هیرم - hirom = نرم (درمورد زمین‌که قبل از شخم درآن آب‌می‌بندند تا نرم شود) (ا)

هیزه - haiza = غذای درمعده فاسد شده (ط)

هیزی - hizi = دیروز (ن)

هیس - hīs = بوی دود (آ)

هیمه- hīma = آنچه برای‌سوخت بکار میرود (ط-آش)

هین - hain = پیشانی (ك)

هینه - heyna = شیهه اسب (ك)

هیوا - heyvā = به (تا)

هییه- hiya = پارو ودرتاتی«هییا» گویند (ه)

پایان

The Institute of Islamic Studies

McGill University
Montreal-Canada

University of Tehran
Tehran-Iran

Supplement to Burhan-I Qati'
or
A Dictionary of Newly Fount Words

by
M. A. Adîb-i Toussi

Prepared by
M. Sanat-kar (Soroosh)

Tehran 2010

Publications of the Iranian Society for the Promotion of Persian Language and Literature

No. 28

Under the Supervision
of
M. Mohaghegh

Tehran 2010

In the Name of God

To Commemorate the One Hundred and Fifth
Anniversary and the Academic Life of
M. A. Adîb-i Toussi
at the
Society for the Apperciation of Cultural
Works and Dignitaries

Tehran 2010

The Institute of Islamic Studies

McGill University
Montreal-Canada

University of Tehran
Tehran-Iran

Supplement to Burhan-I Qati'
or
A Dictionary of Newly Fount Words

by
M. A. Adib-i Toussi

Prepared by
M. Sanat-kar (Soroosh)

Tehran 2010